

مجله
بررسی های تاریخی

مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگت مهندس جهانگیر قائم مقامی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشستاران
(اداره سوم)

نشانی : تهران ، ستاد بزرگ ارتشستاران

Bar, rasihâye Târikhi

A Journal of History and Iranian Studies

Published by

Supreme Commander Staff

۲۰ ریال

برای نظامیان

۳۵ ریال

برای غیر نظامیان

۱۲۰ ریال

نظامیان

۲۱۰ ریال

غیر نظامیان

بهای مجله هر شماره

۶۰۰

وجه اشتراك سالانه ۶ شماره

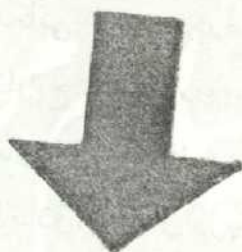
۱۳۴۵

برای اشتراك : وجه اشتراك را به حساب ۷۷۰ بانك مرکزی با ذکر جمله
« بابت اشتراك مجله بررسی های تاریخی ، پرداخت و رسید را با نشانی کامل
خود بدفتر مجله ارسال فرمائید .

مجله تاریخی بررسی های تاریخی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی
نشریه ستاد بزرگ ارتشستاران - اداره سوم عملیات

آپندیس این شماره داریم



<u>صفحه</u>	<u>نویسنده یا مترجم</u>	<u>موضوع</u>
۴	تیمسار ارتشبد د کتر بهرام آریانا	پیام مجله
۶	-	هیئت مدیره مجله
۹	د کتر سیف الدین قائم مقامی امبارتو واسکراتو	وجه تسمیه تخت جمشید شهری گمشده از سیستان
۱۴	ترجمه سرهنگ ستاد ضیاء نیکو بنیاد	
۱۹	استاد پور داود	زین ابزار (گرز) (ورقی از تاریخ سلاح در ایران)
۳۳	د کتر خان بابا بیانی	کوشه ای از تاریخ دیپلماسی ایران
۶۱	ستوان دوم منوچهر شجاعی	آثار پراکنده تمدن و هنر ایران
۶۹	امام شوشتری	یک لشکر کشی تاریخی از راه خلیج فارس

۸۹	سرتیپ میر حسن عاطفی	زنان سرباز نامدار تاریخ
۱۳۵	محمد مشیری	اسناد و مکاتبات تاریخی
۱۴۵	دکتر بهمن کریمی	آثار تاریخی جلگه شاپور نکاتی چند درباره مشکلات
۱۶۵	دکتر حافظ فرمانفرمائیان	تاریخ نویسی در ایران
۱۷۹	ستوان دوم منوچهر شجاعی	تاریخچه ای از نوروز
۱۸۹	دکتر محمد جواد مشکور	اخلاق ایرانیان در پیش از اسلام پیکره های زمان اشکانیان
۲۱۲	سر لشکر مظفر زنگنه	در کرمانشاه قیام نقابدار خراسان در راه
۲۲۳	استاد عباس پرویز	احیاء استقلال ایران
۲۳۹	رومانوسکی دبنچا	دو سپر زینتی در موزه نظامی
۲۵۱	رشید یاسمی	نژاد و تأثیر آن در سیر تاریخ بشر
۲۶۳	لارنس براون	اوستا و زرتشت
۲۷۳	ترجمه دکتر فرهاد آبادانی مرتضی مدرسی چهاردهی	سیر تاریخ نگاری و فلسفه آن گوشه ای از خدمات ایران
۲۸۱	نصرت الله مشکوتی	باستان به تمدن جهان
۲۸۷	ستوان دوم منوچهر شجاعی	فهرست مقالات تاریخی

بخوانندگان

مجله بررسی‌های تاریخی
باپخش شماره های ۶ و ۵ نخستین
سال خود را گذرانند و از فرخنده
نوروز ۱۳۴۶ دومین سال تلاش
پسندیده خود را در راه بازگو
نمودن و آشکار ساختن گوشه‌های
کارنامه درخشان نیاگان آغاز
مینماید .

با استوار فرمان شاهنشاه
آریامهر بزرگ ارتشتاران در
گردآوری و نوشتن کارنامه
(تاریخ) راستین نیاگان فرمندخود
ستاد بزرگ ارتشتاران در این
زمینه آغاز بکار نمود .

نوشتن نخستین جلد کارنامه نوین ارتش ایران
و گردآوری و پخش مجله بررسیهای تاریخی انگیخته
آن فرخنده فرمان است، باشد که در این کار بزرگ
پیروز گردد.

مجله بررسیهای تاریخی هر چند جوان و تازه
کار است ولی با آماج روشنی که دارد و تلاشی که
همکاران ما در این راه داشته و دارند و همچنین شیوه
پسندیده استوار برداشتی که در گردآوری و برگزیدن
نوشته‌های آن بکار رفته است بگرمی پذیرفته شده
و از سوی هم‌میهنان نژاده مهر بسیار دیده است.
از دانشمندان، پژوهندگان و نویسندگانی که
با سخن یا نامه ستاد بزرگ ارتشداران را در زمینه
گردآوری و پخش این مجله یاری نموده و دلگرم
ساخته‌اند سپاس فراوان دارم.

رئیس ستاد بزرگ ارتشداران - ارتشید کمتر بهرام آریانا

هیئت مدیره مجله بررسی های تاریخی

بموجب اساسنامه مجله بررسی های تاریخی که به تصویب
اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران رسیده است، مجله
توسط يك هیئت مدیره پنج نفری اداره میگردد که اعضاء آن بشرح زیر است:

۱ - تیمسار سر لشکر علی کریملو رئیس اداره سوم ستاد بزرگ

ارتشتاران که عهده دار ریاست

هیئت مدیره نیز هستند.

۲ - تیمسار سر لشکر نصرت اله اربابی فرمانده دانشکده عالی وستاد

مشترك

۳ - تیمسار سر لشکر حسین رستگار رئیس اداره سر رشته داری نیروی

نامنار زمینی شاهنشاهی

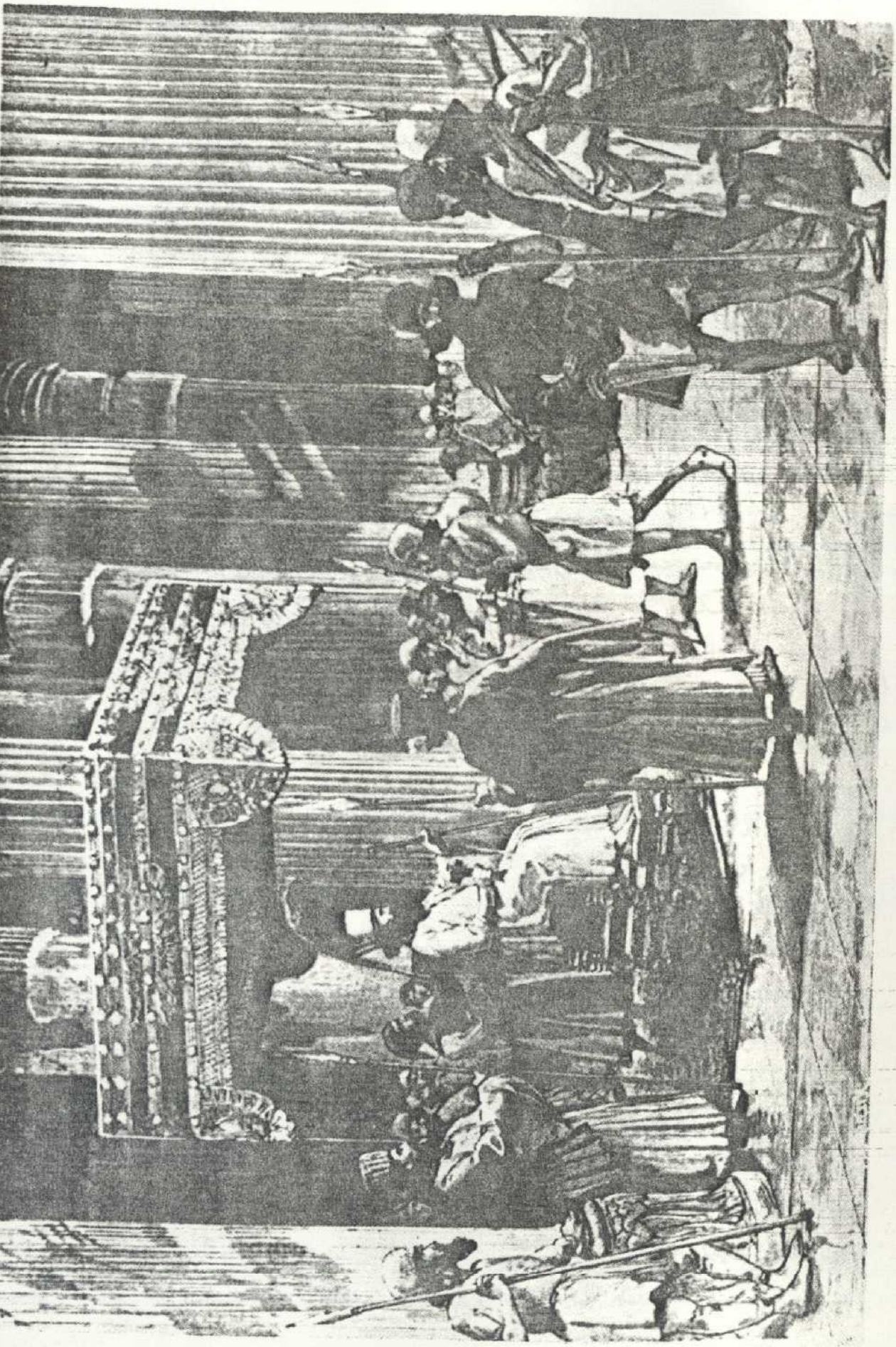
۴ - تیمسار سر تیپ میر حسن عاطفی معاون اداره سوم برای عملیات

۵ - سر هنگ مهندس جهانگیر قائم مقامی رئیس کمیته تاریخ نظامی

(رئیس کمیته تاریخ مدیر مجله نیز میباشد)

وظائف هیئت مدیره عبارت از تعیین خط مشی و نظارت بر کلیه اقدامات

اجرائی مانند درج مطالب، طبع و نشر، بهبود و توسعه مجله میباشد.



دربار هخامنشی (۵۴۸ ه قبل از میلاد)

وَجْهٌ تَمِيَّةٌ

تخت جمشید

بقلم

دکتر سیف الدین قائم مقامی

از اسم بنای تخت جمشید در
قبل از حمله اسکندر بسایران
اطلاع صحیحی در دست نیست.
نخستین بار یونانیان آنرا
«پرسای» یا شهر پارسیان
«پرسپتولیس» یعنی ویران کننده
شهرها، «پرسپولیس» و غیره
نامیده‌اند و اروپائیان هنوز اسم
اخیر را بکار می‌برند. در کتب
باستانی و فارسی کنونی و عربی
هم تا آنجا که نگارنده اطلاع
دارد نام دیگری جز تخت جمشید
برای این محل ذکر نشده و
قدیمترین اثری که در آن اسم
تخت جمشید آمده فارسنامه
ابن بلخی است که مربوط بقرن
پنجم هجری میباشد.

حال باید دید نام «تخت جمشید» چیست و مبین چه مقاصد و مفاهیمی است؛ نام تخت جمشید از دو کلمه «تخت» و «جمشید» تشکیل شده که هر یک معرف قسمتی از تاریخ، فرهنگ، تمدن، مذهب و سلطنت ایران میباشند بدین معنی که کلمه تخت را نباید تنها بمعنی امروزی گاه، نشیمنگاه یا کرسی که از آن کلمات تخته، تخت خواب، روتختی، پاتختی، پایتخت و غیره را ساخته اند دانست همچنین نباید آنرا از نظر نام شناسی Toponymie با آنچه در زبان فرانسه Plateau Du Milieu میخوانند و در لاتین اسم Mediolanum گرفته و در زبان فارسی بشکل و بمعنی میدان و یا بصورت «میلان» در آمده اشتباه کرد بلکه تخت همیشه صفا بزرگ مقدسی بوده که در آن نمود ذات لایزال الهی بشکل و درهیت برازنده پادشاهی ظاهر میشده و بهمین مناسب همیشه در ایران شاه را ظل اله میگفتند و مقام او را از خدا جدا نمیدانستند پس تخت فقط کرسی سلطنت و یا پایتخت نبوده بلکه مکان و مقام مقدسی بوده که عظمت درگاه الهی و مرکزیت قدرت پادشاهی در آنجا جمع میگردد و فرایندی و افسر شاهی بر تارک پادشاهی قرار میگرفته و چنین مکان و مقامی بناچار عبادتگاه همگان بوده است و شاهان هخامنشی ترجیح داده اند در جوار چنین حرم مطهری بخاک سپرده شوند و کسانی که تخت جمشید را تنها گورستان شاهان هخامنشی و یا معبد تصور کرده اند بدون شك راه ناصواب رفته و اشتباه نموده اند.

در میان اسامی فراوانی که با کلمه تخت همراه هستند و از نام گزار بهای جدید نبوده بلکه سوابق تاریخی و دینی آنها بچندین هزار سال و بدوره سلطنت کیانیان نیز میرسد، میتوان از تخت سلیمان و تخت بلقیس در جنوب شرقی آذربایجان نام برد که آتشکده آذر گشنسب و شهر گزن که عربها آنرا شیز

۱ - درباره وجه تسمیه و اهمیت دینی و تاریخی بنای آتشکده آذر گشنسب و شهر شیز در کتب باستان مثل بند هشن فرگرد ۱۷ خرده اوستا، گاتها، یشتها، یسنا، دینکرت، مینو خرد و غیره بتفصیل مطالبی ذکر شده و فردوسی نیز ضمن داستان شاهی رسیدن کیخسرو در شاهنامه بجنبه ارتباط دین و سلطنت در آن مقام و مکان اشاره کرده است.

بقیه در صفحه مقابل

نامیده اند در آنجا قرار داشته وئی بدلائل سیاسی جهت حفظ آثار دینی احتمالا در اوائل دوره اسلامی تغییر اسم داده و مانند قبر کوروش که قبر مادر سلیمان گردیده بنام تخت سلیمان و تخت بلقیس در آمده است .

باری از تحقیقاتی که تا کنون بعمل آمده چنین بر می آید که همانطور که تخت جمشید پایتخت دینی شاهان هخامنشی بوده تخت سلیمان و شهر شیز نیز پایتخت دینی سلاطین اشکانی و ساسانی بوده است و اگر بخواهیم بمقایسه آنان پرداخته و درباره هر یک از اسامی و اماکنی که نام آنها با تخت همراه میباشند مانند تخت طاق دیس، تخت گوهر در دو کیلومتری جنوب نقش رستم در فارس، تخت منظر دز نیشابور، تخت محل در اراک و غیره ببحث بپردازیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

اما جزء دوم از اسم تخت جمشید نام جمشید بزرگترین پادشاه سلسله پیشدادی است که با آداب، رسوم و سننی که بر جای گذاشت بنیاد ملیت و سلطنت ایرانی را استوار کرد و تمدن و فرهنگی در زمان خویش بوجود

مسمودی نیز در کتاب التنبیه والاشراف در اوائل سده چهارم هجری مینویسد که پایتخت تابستانی پادشاهان اشکانی در شهر شیز بوده و در روز گاوی در آنجا آثار شکفت انگیز ساختمانها و نقاشیها بارنگهای گوناگون از صور افلاک و ستارگان و عالم و هر چه در او است از خشکی و دریا و آبادانی و گیاه و جانور و چیزهای شکفت آور دیگر هنوز وجود داشته و در این شهر آتشکاهی بزرگ بوده که آنرا آذرخش یعنی «آتش نیک» می گفته اند. (ص ۹۵ چاپ لندن) ابن خردادبه مینویسد آذرگشنسب در شیز قرار دارد و آنرا نزد مجوس منزلی بزرگ میباشد و هر گاه یکی از پادشاهان آنان بشامی میرسید از مدائن پیاده بزیارت آذرگشنسب می آمد. (ص ۱۱۹-۱۲۰ چاپ لندن)

در زمان ساسانیان که بنیاد سلطنت آنها بر حمایت از دین زرتشت استوار بود آتشکده آذرگشنسب باوج شهرت و عظمت خویش رسید و همواره نذور و هدایایمی از طرف پادشاهان به آنجا فرستاده شد بطوریکه طبری و دیگران نوشته اند بهرام پنجم قبل از جنگ با ترکان خزر که در آن سوی کوههای قفقاز بودند باین آتشکده رفت و نیایش کرد و پس از شکست ترکان همه جواهراتی را که در تاج خاقان آنها بکار رفته باشمشیری که بزرگوهر مرصع گردیده بود به آتشکده اهدا نمود. خسرو پرویز نذر کرده بود اگر موفق بمغلوب کردن بهرام چوبین شود زینت های زرین و هدایای سیمین به آتشکده آذرگشنسب نیاز کند و پس از موفقیت بنذر خویش عمل کرد.

آورد که آباء واجداد بسیاری از مردم متمدن امروزی از آن بی‌بهره بودند. حال چون اسم او در کتب مورخان یونانی بعد نیامده آیا باید از وی صرف‌نظر کرد و یک دوره تاریخ پرافتخار ایران و قسمتی از تاریخ تمدن بشری را بدست فراموشی سپرد و آنرا افسانه دانست؟ آیا باید قدیمترین ادوار سلطنت ایران را تنها ادوار ماد و پارس دانست؟ آیا باید نام جمشید را از روی کهن‌ترین پایتخت شاهنشاهی ایران برداشت و نامی تازه بآن گذاشت؟ قضاوت بیشتر در این باره رابوجدان پاک خوانندگان محترم میگذارد.

در اینجا لازم میدانند یادآور شود که در دو قرن اخیر عده‌ای از خاور شناسان که نمیتوانستند منکر حقیقت وجود سلسله کیانیان در ایران گردند کوشش بعمل آورده‌اند تا سلاطین سلسله مزبور را با پادشاهان هخامنشی تطبیق دهند و مثلاً کیخسرو را همان کوروش کبیر معرفی نمایند اما دانشمندان بزرگ دانمارکی گریستن سن در ضمن پژوهشهای پرارزش خود در کتاب کیانیان نشان داده است که میان کیانیان و هخامنشیان رابطه‌ای وجود ندارد و بعقیده وی کیانیان یکدسته از شاهان محلی مشرق ایران بوده‌اند که قبل از زرتشت در قسمتی از ایران فرمانروائی میکردند و آخرین آنها ویشتاسپ همزمان زرتشت بوده است. در اینصورت تاریخ حکومت پادشاهی ایران چند قرن بعقب بر میگردد^۱ و کتب مذهبی و غیر مذهبی پهلوی نیز مؤید چنین مطلبی میباشد.

۱- مانوچه خواننده‌گان را در این مورد به مقاله نفیس استاد ذبیح‌اله صفا در شماره قبل این مجله جلب می‌کنیم.

بسیار متشکر است که در این باره اطلاعاتی در اختیار من قرار دادید و امیدوارم که در آینده بتوانم به شما کمک کنم.

توضیح

سیستان آن منطقه بیابانی وسیع که در مرز ایران و افغانستان واقع گردیده ، در آنجائی که رودخانه هیرمند بیک دریاچه نمک میپیوندد و اطراف آنرا باتلاقهای پهناور و صحرا احاطه نموده ، سرزمینی است که از نظر باستانشناسی حالت معما را داشته و تا بحال آنطور که باید و شاید شناخته نشده . اکنون یک هیئت باستانشناس ایتالیائی در این منطقه ، شهر گمشده ای را یافته است .

بررسی های تاریخی

در این منطقه که در مرز ایران و افغانستان واقع شده است ، در گذشته یک شهر گمشده وجود داشته است که در سال ۱۹۰۰ میلادی توسط ایتالیائی ها کشف شد . این شهر که در فاصله ۱۰۰ کیلومتری از مرز ایران واقع شده است ، در زمان پارتی ها و ساسانیان وجود داشته است .

نوشته Umberto Scerrato

رئیس هیئت حفاری باستان شناسی ایتالیا

شهری گمشده

از سیستان

در قسمت جنوب شرقی فلات ایران نمونه بارزیک حوزہ داخلی یعنی سیستان که بوسیله صحرا های وسیعی احاطه شده قرار دارد . زندگی و حیات این سرزمین بستگی با بهای رودخانه هیرمند یا بنا بر روایت اوستا هائتومند (Haethumant) ، رودخانه سد های فراوان ، که از اقصی نقاط هندو کش سرچشمه میگیرد دارد .

رودخانه هیرمند با چند رود کم اهمیت دیگر دریاچه هامون را بوجود میآورند که دارای ساحلی ناپایدار و تغییر پذیر است و در مواقع سیلابی، آبهای اضافی آن از طرف جنوب سرازیر گردیده داخل گودزره میشود .

ترجمه
سرینگ ستا و ضیا نگوینا و

یونانیها سیستان را Sakastane و اعراب آنرا سجتان Sijistan میخوانند و این اسم از سکا Saka ماخوذ و نام قبیله ایست از سیتها Seythian که در حدود دو قرن قبل از میلاد مسیح از آسیای میانه به این مناطق مهاجرت کرده بودند.

این اسم تقریباً با نام زرنکا Zranka که در کتیبه های داریوش اول هخامنشی آمده و همچنین با درانگیانا Drangiana که یونانیان نام برده اند مطابقت دارد.

امروزه قسمت اعظم این منطقه قربانی ریگهای روان که بوسیله بادهای وحشتناک شمال غربی بمدت ۱۲۰ روز از سال بطور مداوم میوزد گردیده و بدون سکنه و حیات می باشد. اما بطوریکه از آثار و بقایای باستان شناسی بشمار آشکار میگردد در ادوار گذشته یعنی از دوره ماقبل تاریخ تا دوره اسلامی از اقتصاد مرفه و پیشرفته ای بهره مند و برخوردار بوده است و اینها با تعداد زیادی از روایات مربوط به اساطیر و شخصیت های واقعی تاریخ ایران تطبیق میکند. هیچگونه شبهه ای وجود ندارد که زامیادشت Zamyadyasht یکی از قدیمی ترین سرود های مذهبی اوستا (سرودی که به خورنه Khvarena « شکوه و عظمت پادشاهی » سرزمین آریاها و کویها Airyas and Kavis اختصاص داده شده است) به درانگیانا Drangiana اشاره مینماید؛ اگرچه این اشاره کاملاً واضح نیست.

این سرزمین صحنه کشمکش های قدیمی بین قبایل ایرانی برای تصاحب و تقسیم آب های هیرمند بوده چنانکه بنا بر روایت اوستا؛ فران راسیان تورانی Vorukasha The Turya (فراسیاب تورانی) و روکاشا را توسعه داد که بتواند خورنه Khvarena را تصرف نماید.

بنابر پژوهش های علمی که اخیراً در این زمینه بعمل آمده و روکاشا همان هامون است. در روایتی که از آثار زمان پهلوی نیز بما رسیده فران راسیان توریا بصورت یک شخصیت اساطیری جلوه داده شده که الهام بخش عملیات اساسی نهر کشی حوزه هامون بوده است. سیستان همان سرزمینی است که

Keresaspa یعنی گرشاسپ (هر کول ایران و احتمالا بعد ها رستم نامی ترین قهرمان ملی حماسی ایران) وارد صحنه میگردد. با وجود این همه آثار جالب و شگفت انگیز و با اینکه اکتشافات دقیق سطحی که در سال ۱۶-۱۹۱۵ بوسیله سر اورل شتاین Sir Aurel Stein و بعدا یعنی در سال ۱۹۲۵ بوسیله هرزفلد Herzfeld البته با مقیاس کوچکتر در منطقه غربی سیستان بعمل آمده بسیار نوید دهنده و حاکی از وجود آثار تاریخی زیادی بوده معینا این منطقه از لحاظ تاریخی و باستان شناسی بصورت یکی از گمنام ترین نواحی باقیمانده است، بنحویکه حتی تا همین اواخر، عملا حفاریهای منظم و اصولی باستان شناسی در آن بعمل نیامده است. (شکل ۱) در این هنگام که سوابق تاریخی و ادبی دردسترس مورد بررسی مجدد قرار میگردد، در ایران هیئت باستان شناس ایتالیائی زیر نظر پروفیسور توجی Tucci نقش اصلی را در اجرای حفاریهای منظم و اصولی باستان شناسی و تاریخی این منطقه عهده دار میباشد.

پس از نقشه برداری و بررسیهای مقدماتی که در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ بعمل آمد هیئت حفاری مبادرت بیک رشته کمانه زنی و حفاریهای اصولی در محلهای متعدد نمود.

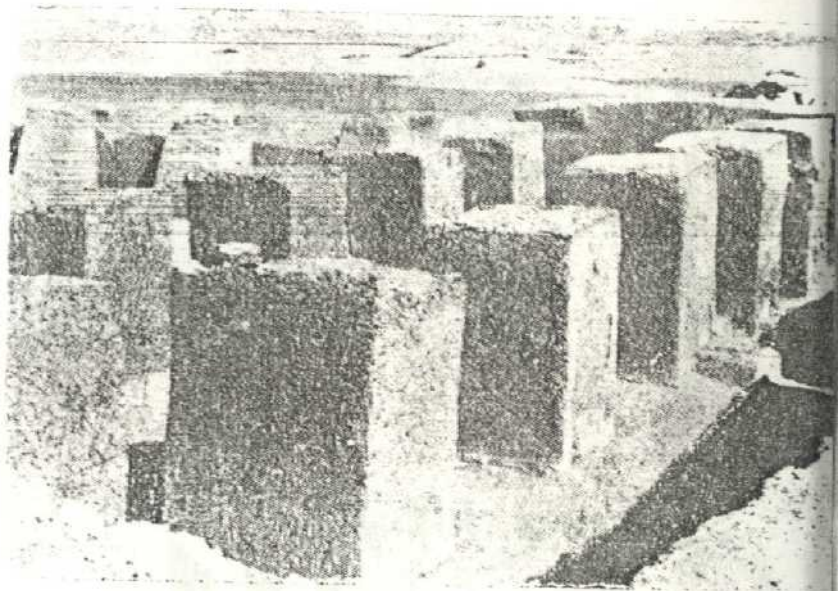
در کوه خواجه کاخی مشهور که شامل یک آتشکده نیز بود و محل آن بوسیله شتاین و هرزفلد قبلا کشف شده بود در سال ۱۹۶۱ توسط پروفیسور گالینی Gullini از زیر خاک بدر آورده شد. رشته ساختمانهای مکشوفه بیش از دو ساختمانی بود که هرزفلد آنرا تشخیص داده بود. حفاریهای دیگری نیز در قلعه تپه و قلعه سام در جریان است که آثار مکشوفه قابل توجه و جالب آن مربوط بدوره بعد از هخامنشی است. ما همچنین موفق به کشف جالب توجه ترین ظرف سفالی منقش گردیده ایم که همراه بایک صدف و دارای خطوط یونانی و مهری پارسی است. این اکتشافات ما را در پیدا کردن تاریخ قدمت قصر کوه خواجه کمک نموده است زیرا در آنجا نیز از همین نوع ظرف سفالی کشف شد. از سال ۱۹۶۲ بعد قسمت اعظم تلاش ما متوجه دهانه غلامان که شهری از دوره هخامنشی است گردیده.



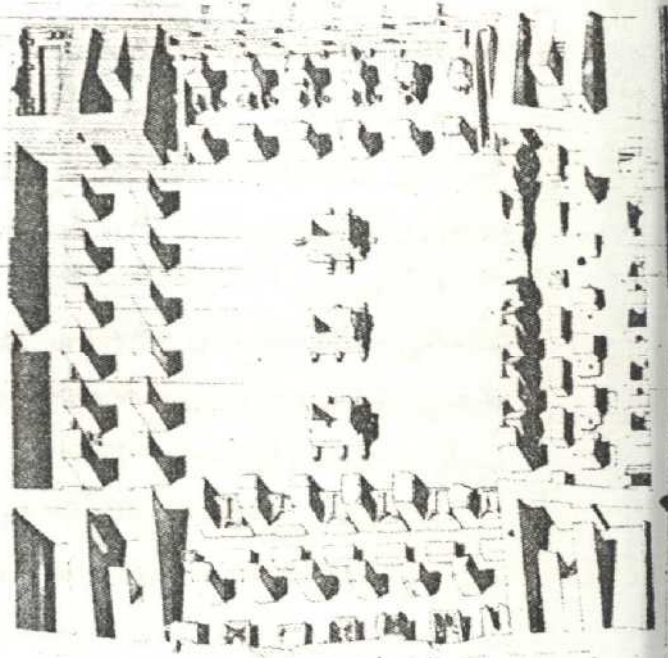
شکل ۱- محل تقریبی دهانه غلامان



شکل ۲ - عکس هوایی از شهر زارین پایتخت درانگیانای هخامنشی که قبل از حفاری کرفته شده است. شورهای
که در ساختمانهای این شهر ظاهر گردیده بود موجب شده که قبل از حفاری طرح این شهر مجسم شود.



بق جنوبی بنای مقدس را نشان میدهد. ستونهای مکعبی آن از خشت
گل رس ساخته شده که در یک امتداد قرار گرفته اند.



شکل ۵ - طرح بنای مقدس شماره ۳ دهانه غلامان نشان
داده شده است .

دهانه غلامان در اثر شناسائی‌های سال ۱۹۶۰ در یک منطقه بیابانی که مورد تجاوز ریگ‌های روان قرار گرفته و پوشیده از تپه‌های شنی بود، کشف گردید. این شهر در نزدیکی آبادی قلعه‌نو و در حدود ۱۸ مایلی جنوب شرقی زابل که مرکز حکومتی سیستان ایران است قرار دارد.

حفاریهای معموله در دهانه غلامان بدلیلی که ذیلاً ذکر میگردد دارای اهمیت بارز و قابل ملاحظه‌ای بود.

اولاً آثار دوره هخامنشی در این منطقه چندان شناخته نشده بود. (گرچه گیرشمن Girshman در ۳۰ سال قبل اجمالا نظرش متوجه آثاری در نادعلی واقع در سیستان افغانستان گردیده بود).

در ثانی این اکتشافات تا آنجائی معلومات ما را افزایش میدهد که برای شناسائی سبک معماری هخامنشی خواه عرفی (حکومتی و شخصی)، خواه مذهبی، اساسی و ضروری است و بطور یقین این عامل از لحاظ راهنمایی عامل بسیار برجسته و ارزنده‌ای میباشد.

در دامنه این فلات بیابانی که حوزه هامون را در بر میگردد در یک زمین هموار و بلندی که در حدود ۴ یا ۵ مایل باندتر از زمینهای زراعتی است، خرابه‌های شهری وسیع و قابل ملاحظه که طول آن ۱-۱/۴ کیلومتر و شرقی-غربی میباشد گسترده شده. خرابه‌های این شهر در زیر یک لایه ضخیم شنی پنهان گردیده بود ولی دیوارهای بناهای آن مانند عکسهای اشعه نامرئی (پرتونگاری) بعلت شوره‌ایکه از خود تراوش کرده بودند نمایان بود و این امر موجب گردید که قبل از اقدام بحفاری شمای دقیق شهر برایم مجسم شود. منطقه مسکونی این شهر کم و بیش بدو قسمت متساوی تقسیم میگردد

که بوسیله یک قطعه زمین بلند و هموار بهم مربوط میشوند. در قسمت غربی ساختمانها در امتداد یک رودخانه قدیمی برپا شده‌اند در صورتیکه ساختمانهای قسمت شرقی که فاقد سبک خاص بوده طوری قرار گرفته‌اند که یک محوطه

مربعی شکلی را بمساحت ۲۰۰ متر مربع در بر میگیرند. (شکل ۲ و ۳)

در بین بناها هفت ساختمان از لحاظ وسعت قابل ملاحظه است و یکی از آنها هر ضلعش ۷۳ متر طول دارد. کلیه این بناها خواه خصوصی، خواه اجتماعی

و یا برای مقاصد مذهبی ساخته شده باشند، در وسط دارای محوطه بزرگی هستند که گاهی اوقات اطراف آنرا ایوان و یا رواق و در بعضی موارد منازل مسکونی احاطه نموده است. (شکل ۴)

این منازل از لحاظ وضع ساختمان باهم متفاوتند، ولی بطور کلی از یک طرح اساسی پیروی مینمایند، یعنی ساختمانها بشکل مربع بدون حیاط بوده و از مشخصات آن اینست که دارای یک سرسرای اصلی با ستونها و جرزهای مکعبی یا مدور در مرکز آنست.

باید توجه داشت که تاکنون آثار دفاعی مانند حصار یا برج و بارو کشف نگردیده است و همچنین بنظر میرسد که این شهر نو بنیاد بوده و بر روی خاک بکر بنا شده باشد.

بطور کلی بناها یک مجموعه شگفت انگیز و جالبی را در اصول شهرسازی تشکیل داده و حاکی از هم آهنگی زمان و مکان میباشد بخصوص قسمت شرقی که کوئی در نتیجه طرح بسیار دقیق بوجود آمده و بنظر ما این امر حاکی از وجود یک کنترل بسیار شدید و منظم حکومتی و اداری است. (شکل ۵)

در نتیجه حفريات پاره‌ای از ساختمانهای بزرگ و منازل و آزمایش آثار معماری مکشوفه این امکان بدست آمده است که این شهر را از لحاظ ترتیب تاریخ بدوره هخامنشی نسبت دهیم، هنوز اطلاع بسیار ناچیزی از دگرگونیها و تغییرات در انگیاننا در دست است اما ما تصور میکنیم که با تمام قرائن موجود بتوانیم این شهر را مرکز سیاسی و اداری در انگیانای هخامنشی بدانیم و احتمالاً این همان زارین Zarin میباشد. نام زارین در آثار و منابع کلاسیک (ایزیدور کاراکس Isidorus-Charax - قرن اول قبل از میلاد) و بنا بر نظر همکار من گ. نولی G. Gnoli قدیمترین اشاره ای که در این باره رفته از کتزیاس Ctesias (۵ قرن قبل از میلاد) بوده است، اغلب در روایات او آخر دوره ساسانیان و پهلوی نام زرنگ Zarang و روایات عربی - فارسی زرنگ ثبت گردیده.

بر مبنای شواهد باستان شناسی، بنا بر عقیده من دهانه غلامان بایستی زارین باشد همانطور که بوسیله کتزیاس ثبت شده نه آنچه بوسیله ایزیدور در نوشته‌جات اخیر ذکر گردیده است.

ورقی از تاریخ سلاح در ایران

(بقیه از شماره پیش)

زین ابزار

گرز

نقاشش :

استاد پورداوود

گرز شاید یکی از کهنترین ابزارهای جنگی جهان باشد. زیرا هرچوب نخست با کره و بند وانگله خود ابزاری بوده از برای شکار یا پیکار. همین پاره چوب است که پس از چندی با آهن و فولاد پوششی یافته یا اینکه تیغه‌ها و میخها در آن بکاررفته، ابزاری کارساز و سهمگین گردید. فلاخن نیز که از آن سخن خواهیم داشت باید یکی از سالخورده ترین ابزار نبرد آدمی باشد. بسیاری از خدایان کشورهای کهنسال از همین گرز برخوردارند. از آنان است ایندرا Indra خدای خدایان برادران آریائی ما هندوان. همچنین نزد ما بگواهی کهنترین نوشته ما و ستا، زین ابزار

برگزیده گروهی از ایزدان یا فرشتگان آیین مزدیسنا، گرز است، از آنان است ایزد مهر و ایزد سروش و ایزدهوم و جزاینان. همچنین چندتن از یلان و ناماوران ما را، جنگ ابزار برگزیده، گرز است، از آنان است سام و گرشاسپ و فریدون.

در گاتها، کهنترین نوشته ما که از دستبرد زمانه رهایی یافته بهمارسیده، در اهورنووگات (یسنا ۳۲ بند ۱۰) و خشور زرتشت کله منداست بدرگاه مزدا از اینکه آموزگار نابکاری با آموزش نادرست و دروغین خسود، گفتار راستین را دگرگون کند و از چارپا و خورشید بزشتی نام برد و پیروان دین راستین را، گروندگان دروغ خواند، کشتزاران را بیابان و ویران کند و بروی پاکان، گرز (و در Vadar) کشد. در بخشهای دیگر اوستا نیز بهمین زین ابزار برمیخوریم، آنچنان که در یسنا نهم پارهای ۳۰ - ۳۲. در اینجا ایزدهوم Haoma با چنین گرز بد کنشان را بر اندازد و بزهاران را بسزا رساند.

در گزارش پهلوی اوستا (زند) که در روزگار ساسانیان انجام یافته، واژه «ودر» چه در گاتها و چه در یسنا نهم، آنچنان به يك واژه پهلوی گردانیده نشده که امروزه ما بتوانیم بگوییم، کدام يك از زین ابزارهای در فارسی شناخته شده، مراد است. پیش از این گفتیم، بسیاری ازین ابزارهای جنگی در گزارش پهلوی، بوژه ای گردانیده شده که در فارسی هم بجای مانده است. این است که دانشمندان اوستا شناس، واژه «ودر» را برخی تبرزین و برخی دیگر گرز دانسته اند. چون این واژه در سانسکریت هم که خواهر دو زبان دیگر آریایی، اوستایی و پارسی باستان است، بجای مانده، میتوان گفت «ودر» يك گونه گرز است. در ودا Veda نامه آسمانی هندوان «ودهر Vadhar، زین ابزار برگزیده خداوندگار ایندرا Indra میباشد و کارهای شگفت انگیز وی با همین گرز انجام میگردد. «ودهر» از مصدر ود Vadh درآمده که بمعنی کشتن و زدن است.

باز در اوستا از همین ریشه و بنیاد، واژه ود Vada برمیخوریم و آن در فرگرد چهاردهم و نندیداد پاره ۷ میباشد که با صفت « تیژی بارا Tizi - Bâra » آمده: تیژی = تیز + Bâra ، برنده از مصدر بری Bri بریدن است. این صفت یعنی با تیغه برنده. بر گرز تیغه‌هایی هم میپوشند تا کار ساز تر باشد. اما چون در پاره ۷ از فرگرد چهاردهم و نندیداد سخن از برافروختن آتش و هیزم است، واژه « ود Vada » بمعنی تبر مناسب‌تر است.

گذشته از ودر و دارو Dâru که در گفتار « نیزه » یاد کردیم و گفتیم آن هم باید یک گونه گرز باشد، در اوستا دو گونه گرز دیگر یاد گردیده، یکی از آنها گرزى بوده از برای کوبیدن و دیگری گرزى بوده از برای انداختن، نخستین وزر Vazra و در گزارش پهلوی اوستا وزر Vazr شده و در سانسکریت و جره Vajrah آمده است. همین ابزار جنگی را در فارسی گرز گوئیم و مانند بسیاری از واژه‌های دیگر، واو به کاف برگشته است و دیگر اینکه حرف « را » بحرف « زا » پیشی گرفته مانند سوخر Suxra و وفر Vafra اوستایی که در فارسی سرخ و برف شده است.

این جنگ، ابزار کوبیدنی در اوستا بسیار بکار رفته: هر مزدیشت پاره ۱۸ - خورشیدیشت پاره ۵ - مهریشت پاره ۴ و پاره ۹۶ و پاره ۱۳۲ - فروردین یشت پاره ۷۲ - و نندیداد فرگرد ۴ پاره ۹ - باز فرگرد ۱۸ و نندیداد در پاره‌های ۳ و ۳۳ و ۳۶. گرز دیگری که میانداختند « گدا Gadha » خوانده شده و در گزارش پهلوی (زند) به گد Gadha گردانیده شده است. در سانسکریت گدا Gadâ آمده است. چون این واژه در زبان فارسی بجای نهانده، بناچار آ نرا هم باید گرز بخوانیم. آنچه‌آنکه در فارسی باستان که یاد کردیم، در سنگ‌نیشته هخامنشیان ارشتی بر Arshti-bara آمده، در اوستا نیز گدور Gadha-vara آمده و این صفت در گزارش پهلوی اوستا گدور Gadhvar شده و در توضیح هم افزوده گردیده:

Kush kâr pa gadh vesh kart کوش کار په گد ویش کرت
کسی که پیکار با گرز بیش کرد.

همین صفت در سانسکریت و جرابرت Vajra-bhrt آمده. گذورد ریسننا ۹ یاره ۱۰ در فروردین یشت پاره ۶۱ و پاره ۱۳۶ - صفت آورده شده از برای یل نامور گرشاسپ و از اوسخن خواهیم داشت .

در جاهایی که در اوستا از گذا Gadhâ یاد شده : مهریشت پاره ۱۰۱ و پاره ۱۳۱ - شك نیست که این دو زین ابزار باهم تفاوتی داشته و بخوبی از همدیگر باز شناخته شده، زیرا در مهریشت پاره ۱۳۱ آمده که در گردونه Vasha مهر هزار گذا Gadhâ انباشته شده و در پاره ۱۳۲ گفته شده، يك و زر Vazra در آن نهاده شده .

در میان یلان ایران چندین بار در اوستا از گرشاسپ که یکی از دلاوران خاندان سام است، نام برده شده و همواره با همین صفت و صفت گیسور (گیسو - فروهشته) یاد گردیده است . در فروردین یشت پاره ۶۱ آمده:

« فروردهای نیک توانای پاکان را می ستاییم که نه و نود و نه صد و نه هزار و نه بار ده هزار (۹۹۹۹۹) از آنان پیکر سام گرشاسپ گیسور و گرزور را یاسبانی کنند» .

باز در پاره ۱۳۶ همان فروردین آمده : « فروردینیک سام گرشاسپ گیسور و گرزور را می ستاییم تا اینکه بتوانیم در برابر دشمن ستمبر بازو، در آنجایی که لشکرش در سنگر فراخ، درفش گشوده و بادرفش برافراشته و بادرفش خونین، به نبرد برخاسته، پایداری کنیم» .

از گرشاسپ یل نامور خاندان سام در اوستا و در بسیاری از نامه های پهلوی یاد گردیده و از جاودانیان بشمار است. او در دشتی از سرزمین سیستان بخواب گران فرورفته و هزاران فروردهای پارسای نیاکان به پاسبانی پیکر او گماشته اند تا از گزند اهریمن برکنار ماند . آنگاه که سوشیانت (هو عود مزدیسنا) ظهور کند و از دهاك (ضحاك) که بجای دجال است از زندان کوه دماوند زنجیر بگساید اهورامزدا پیک خود نریوسنگ (نرسی) را بدشت سیستان فرستد و

بیکر بخواب رفته را بیدار کند و گوید دیگر خواب روا نیست، دشمن دیرین، از دهاک دیگر باره بویرانی ایران برخاست. گرشاسپ با گرزگران خود بنبرد شتابد و ضحاک را بکشد.

در همین گفتار در جایی که از گرز گاو سار فریدون سخن خواهیم داشت، باز از ازدهاک (ضحاک) یاد خواهیم کرد. گفتیم دارو Dâru یا درو Dru باید گرززی باشد که از چوب ساخته شده باشد زیرا همین واژه در اوستا و در سانسکریت بمعنی درخت و چوب است و در فارسی، واژه «دار» بهمین معنی است صفتی که با همین واژه ساخته شده در اوستا بسیار دیده میشود و شبهه بجای نمیگذارد که درو Dru هم یک گونه گرززی است از چوب. این صفت مرکب درشی دور Darshi-dru میباشد.

سروش که یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست همیشه با همین صفت خوانده شده، چنانکه در یسنا ۳ پاره ۲۰ و یسنا ۴ پاره ۲۳ و فرگرد ۱۸ و نندیداد پاره ۱۴ و در سیروزه کوچک پاره ۱۷ و در فروردین یشت پاره ۹۹ و پاره ۱۰۶.

برای اینکه سخن دراز نگردد بیادآوری پاره ۲۰ از یسنا ۳ بسنده میکنیم: «سروش پاک دلیر فرمانبردار اهورایی را که از گرز سخت برخوردار است، بنام خوانده، میستائیم.»

همچنین کی گشتاسپ دوست و پشتیبان زرتشت، دارنده همین گرز نیرومند خوانده شده. در فروردین یشت پاره ۹۹ آمده: «فرورد پارسای کی گشتاسپ را میستائیم، آن مرد دلیر و از آیین برخوردار را، کسی که با گرز نیرومند (درشی درو) خود از برای دین راستی، راه آزاد جست و کسی که با بازوی توانای خویش پشت و پناه دین اهورایی زرتشت گردید.»

باز در پاره ۱۰۶ همان فروردین یشت یکی از پارسایان بنام کرسن Karsana یاد گردیده و او نیز از گرز شگفت انگیز (درشی درو) برخوردار است.

نخستین جزء این صفت که درشی Darshi باشد خود جداگانه در اوستا چندین بار بکار رفته و بمعنی تند و سخت و چالاک و گستاخ است و در پارسی باستان نیز، آنچنان که در سنگنبشته بهستان (بیستون) آمده بمعنی گستاخ و پردل است. صفت «درشی درو» در گزارش پهلوی اوستا گردانیده شده به «شکفت زین Shkft-Zen» یعنی ابزار جنگی سخت و نیرومند یا سلاح شکفت انگیز.

در آیین مزدیسنا، مهر که پاسبان پیمان و در پهنه کارزار پشتیبان جنگاوران است، بیش از ایزدان دیگر، بزین ابزارهای گوناگون آراسته است، بویژه ابزار بر گزیده او گرز است و از هر دو گونه گرز که یاد کردیم بهره‌ور است و گرزهای این ایزد که پاسبان ایران زمین بوده، در مهر یشت که در ستایش اوست و چکامه بسیار دلکش و پرشوری است، بسیار شاعرانه و مردانه یاد گردیده است.

در پارهای ۹۵ - ۹۳ آمده: «مهر پس از فرو رفتن خورشید، زمین فراخناک را درنوردد. دو کرانه این زمین پهناور را پسوده، هر آنچه در میان زمین و آسمان است بنگرد. گریزی (وزر Vazra) بدست دارد که با صد و بندو گره (Sata-Fsbana) و صد تیغه (Sato-Dâra) مییابد. آن را بسوی مردان (پیمان شکنان) فرود آورد [گریزی] که از فلز زرد ریخته شده و از زرسخت ساخته شده، استوارترین زین ابزار (Zaena) و پیروزمندترین زین ابزار است.»

در مهر یشت پاره ۱۰۱ آمده: «مهر پاک با یک زنش (زخم) گرز (گذا) اسب و مرد را باهم برافکند (Aspa.vira.gan)».

در مهر یشت پاره ۱۳۱ آمده: «در گردونه مهر یک هزار گرز (گذا) آهنین خوب ساخته شده، انباشته است که بتندی اندیشه [آدمی] پیران و بتندی اندیشه، بسر دیوها (دیوپرستان) فرود آید.»

در مهر یشت پاره ۱۳۲ آمده: «در گردونه مهر یک گرز (Vazra) زیبای سبک پرتاب نهاده شده که صد بندو گره و صد تیغه دارد، آن را بسوی مردان

فرود آورد. [گرزی] که از فلز زرد ریخته شده و از زرسخت ساخته شده، استوارترین زین ابزار و پیروزمندترین زین ابزار است که بتندی اندیشه پران و بتندی اندیشه بسردیوها (دیوپرستان) فرود آید .

پس از یاد کردن گرزهای گروهی از اینزدان و چندتن از یلان و ناموران اینک رسیدیم بگرزی که در داستان و در ادبیات ما گرز گاوسر خوانده شده: این گرز را آهنگران هنرور بفرمان فریدون (آفریدون) بیاد گاوی که او را شیر داده بود، ساختند .

این داستان در شاهنامه چنین آمده: ضحاک (آژی دهاک) در خواب دید که سه مرد جنگی بدوروی نموده، کهنتر آن سه مرد که گرز گاوسر داشت، پالهنک بگردن وی انداخته او را بکوه دماوند کشید. ضحاک هراسان از خواب بیدار شد، گزارش این خواب را از اخترشناسان و موبدان خواست. بدو گفتند، فریدون نامی که هنوز زاییده نشده ترا براندازد و خود بشاهی رسد. زند بزسرت گرزّه گاوسار بکیرت زار و به بندت خوار روز بانان در جست و جوی چنین کودی بودند. چون فریدون از مادر بزاد، مادرش او را از بیم ضحاک به نگهبان مرغزاری سپرد. در آنجا گاوی در هنگام سه سال بفریدون شیر داد:

همان گاو کش نام برمایه بود ز گاوان و رابرتین پایه بود^۱

در این میان آبتین پدر فریدون گرفتار گماشتگان ضحاک شد و مغز سرش بخورد آن دو ماری که از دودوش ضحاک رسته بودند. رفت. روز بانان ضحاک آگاه شدند که نوزاد فریدون در مرغزاری پنهان است. پیش از آن که آنان بآنجا رسند، فرانک مادر فریدون فرزندان را از آنجا برگرفته، در البرز کوه بمرد پارسایی سپرد. چون روز بانان ضحاک بمرغزار رسیدند و کودک را نیافتند گاو برمایه را کشتند و آنچه در آنجا یافتند از خانه و کاشانه همه را سوختند.

(۱) گاوی که فریدون را شیر داد، برمایون نیز خوانده شده:

ماده گاو ان پاده اش هر یک شاه پرور بود چو برمایون

فرالای

آن کی گاو نکو بودش برمایونا

مهرگان آمد جشن ملک افریدونا

دقیقی

آنگاه که فریدون هجده ساله شد، بدیدار مادر شتافت و از تخم و نژاد و خاندان خود پرسید، مادر آنچه رفته بود بدو گفت. فریدون بر آن شد که از ضحاک کین بستاند. ضحاک که همیشه بنام فریدون در بیم و هراس بود روزی در بارگاه خود مردم را از هر کشوری گرد آورد تا دادخواهی کنند و گواهی دهند که بکسی بیداد و ستمی نرفت. در میان آن گروه، مرد آهنگری بنام کاوه بدادخواهی برخاست و گفت هر چند شاه هفت کشوری، چرا باید مغز سر پسرم بخورد دومازانت برود. این بگفت و از آن بارگاه با پرسش روی بر تافت. از آن چرم کاهنگران پشت پای بیوشند هنگام زخم درای همان کاوه آن بر سر نیزه کرد همانکه ز بازار برخاست کرد کاوه با درفش برافراشته پی فریدون رفت.

بیامد بدرگاه سالار نو بدیدنش آنجا و برخاست غو چون آن پوست بر نیزه بردید کی بیاراست آن را بدیبای روم فریدون آهنگ جنگ ضحاک کرد. پیش از آنکه بجنگ برود به دو برادر که تر خود، کیانوش و پرمایه فرمود:

بیارید داننده آهنگران یکی گرز فرمود باید گران پس از آمدن آهنگران:

جهانجوی پرگار بگرفت زود نگاری نگارید برخاک پیش بر آن دست بردند آهنگران پیش جهانجوی بردند گرز وزان گرز پیکر بدیشان نمود همیدون بسان سر گاو میش چو شد ساخته کار گرز، گران فروزان بگردار خورشید برز

فریدون با چنین درفش و گرزى به پیکار ضحاک شتافت و میگفت:

سرش را بدین گرزۀ گاو چهر بگویم نه بخشایش آرم نه مهر

پس از آن که بضحاك دست یافت:

بر آن گرزّه گاوسر دست برد
خواست او را بکشد اما:

بیامد سروش خجسته دمان
بکوه اندرون به بود بند او
مزن گفت کورا نیامد زمان
نیاید برش خویش و پیوند او

فریدون نیز چنین کرد و او را در کوه دماوند بزدان افکند. در آیین مزدیسنا نیز آمده که ازی دهاک تاروز ظهور سوشیانت در بند خواهد بود. آنگاه که زنجیر بگسلد و بویرانی دست یازد، یل نامور کرشاسپ با گرز گران خود آن ناپاک را نابود کند.

گرزّه گاوسر (= گاوسار) - گرزّه گاوچهر - گرزّه گاوری - گرزّه گاو رنگ که در شاهنامه بسیار بکار رفته و همه گویند گران پیشین مانیز بکار برده اند، همان گرزّی است که آفریدون بیاد گاوبرمایه که او را شیرداد و بجای دایه وی بود، ساخته شده بود.

بجاست یاد آور شویم درفش کاویان، در اوستا (یسنا ۱۰ پاره ۱۴) نیز یاد گردیده و گاش درفش، Gâush - drafsha خوانده شده است. این درفش که اختر کاویان هم خوانده شده با آن آغاز داستانی خود، در کارنامه ایران نام و نشانی دارد. تا این درفش برافراشته بود، ایران همواره در کارزارها پیروز مند بود و مایه دلگرمی جنگاوران بود.

پس از سرنگون شدن درفش خجسته کاویان، زین ابزارها نیز از جوش و خروش افتاد. چکاچاک گرز و شمشیر و آوا و بانک کوس و کرنا و شیّه اسبان، به-هلهله پابرها نگان مبدل گشت. درفش کاویان که در جنگ قادسیه بر پشت پیل سپید کوه پیکری برافراشته بود، پس از کشته شدن سردار ایران رستم پسر فرخ هرمزد، بگفته ثعالبی بدست عربی از قبیله نخع افتاد. طبری در سخن از آفریدون گوید: «آفریدون بهر جنگ بزرگ که رفتی آن علم ببردی و ظفر یافتی

(۱) نگاه کنید به غرر اخبار ملوک فارس ثعالبی با اهتمام زوتنبرگ چاپ پاریس ص ۳۷-۳۹

واز پس اوبدست ملوك عجم همی آمد و هر کسی چیزی بدان همی کردند از گوهر و یاقوت تا چندان چیز در آن کردند که پوست ناپدید شد تا بوقت یزدجرد شهریار آخر ملوك عجم و آنرا درفش کاویان نام کردند و معنی درفش بپهلوی علم باشد و چیزی تابان را درفشان خوانند زیرا که هر گاه آنرا باز گشادندی آن گوهرها فروزیدن گرفتگی چون مسلمانان خزینه ملوك عجم غارت کردند آن درفش پیش عمر بن الخطاب بماند پس بفرمود تا آن گوهرها بگشادند و آن پوست را بسوختند^۱

این بود سر انجام درفشی که در زیر سایه آن، جنگ ابزارهای فولادین ایران میدرخشید. اما گرزۀ گاوسار: در میان پارسیان هند رسم است، در روزی که موبدزاده جوانی میخواهد کار موبدی خود را آغاز کند، پس از بجای آوردن آیینی که «نابر» Nabar خوانده میشود به «درمهر» (آتشکده) درآمده، گرز کوچک گاوسار در دست راست دارد و در آنجا برخی از بخشهای اوستا را خوانده، بستایش و نیایش می‌پردازد^۲.

در فرهنگهای فارسی هشت واژه یاد شده که همه بمعنی گرز است و گویندگان پیشین ما آنها را بکار برده‌اند، از آنهاست گوپال - کوپال - لخت - لت - سرپاس - دبوس - یک زخم - میل.

در فرهنگهای اسدی و صحاح الفرس و جهانگیری و رشیدی و سروری و بره - ان قاطع و میار جمالی و غیاث اللغات آمده گوپال = کوپال، لخت آهنین بود یا گرز باشد.

که پای آورد زخم کوپال من فراند کسی نیزه بریال من^۳

۱- بلمی، ترجمه تاریخ طبری باعتماد دکتر محمد جواد مشکور چاپ تهران ۱۳۳۷ ص ۲۹-۳۰

۲- Religious Ceremonie by J. Modi Bombay 1922 p. 204

۳- در لغت اسدی و صحاح الفرس و در بسیاری از شاهنامه‌ها آمده پای آورد زخم کوپال من درست این است: که پای آورد... آنچنانکه در چاپ مسکو آمده است.

چنین مینماید که واژه کوپال با کوه پار، یکی باشد. کوه پار در فرهنگهای یاد گردیده و بمعنی پاره و لختی از کوه گرفته شده و در نظم و نثر هم بکار رفته است. آنچنان که

بقیه در صفحه مقابل

وزو باد بر سام نیرم درود
 زگردان خاور سواری چو ابر
 خداوند کوپال و شمشیر و خود
 برون تاخت باتیغ و کوپال و کبر
 فردوسی

لخت ، گرز باشد و یا پاره از چیری .

باد دستش قوی و از دستش
 دشمنش لخت لخت گشته بلخت
 انوری

بلخت در شکند آرزو بسکاسه سر
 که هر که لختی از آن خورد سیر گشت از جان
 کمال اسمعیل

این دو شعر هر دو معنی لخت را در بردارد.
 لت ، لخت باشد .

ریشتم ز در خنده و سبالت ز در تیز
 گردن ز در سیلی و پهلوز در لت
 لمبیبی

میدانیم در زبانهای پیشین ایران چون اوستایی و پارسی باستان حرف لام نبود، بسیاری از واژه‌های بالام فارسی را که بتوانیم معادل آنها را در زبانهای باستانی باز شناسیم می‌بینیم با «راء» بوده . در بسا از واژه‌های زبان کنونی ما را اولام بهم‌دیگر مبدل میشود چون دروند و الوند ، کرفس و کلفس ، سوفار و سوفال و جزاینها . در یک رشته از واژه‌های فارسی «ها» در آخر کلمه می‌افتد بویژه در گویشهای گوناگون ایران از آنهاست کیلکی . در فارسی ادبی هم اینگونه واژه بسیار است چون پاره و یار، گاه و گاه، پادشاه و پادشاه، گیاه و گیا، خروه و خرو و جزاینها . بنابراین اگر کوه پار کوپال شده باشد، ایرادی ندارد . از اینکه کوپال بمعنی گرز گرفته شده، ناگزیر معنی مجازی واژه است همچنین است لخت که بمعنی پاره‌ای از چیز بزرگتر است . لخته و لغتک یا کاف تصنیف بمعنی پاره کوچک در شاهنامه چندین بار بکار رفته است . لخت نیز بمعنی مجازی، گرز خوانده شده است .

گرز همیشه گران و سنگین تعریف میشود تا بجائی که پاره‌ای از کوه گردیده و بهیشت شکوهنده کوپال در آمده است گویا واژه لت همان لخت باشد که حرف «خاء» از آن افتاده است؛ یکی گرز دارد چو یک لخت کوه
 همی تابدا ندر میان گروه (فردوسی)
 بگفته ادی شیر و اللت، الفاس العظیمه معرب لت و به ضم تاء لت، تبر بزرگ ، معرب است از لت.

زلفت مشال ثعبان در قتل آدمیست دشمن بخفته است به بیرون زدرد لبت
عسجدی

ز تازیانه خشمش اشارتی کافیت برزم خصم چه حاجت و رابه نیزه ولت
شمس فخری

سرپاس، لختی باشد که جنگیان دارند. آلت حرب است و بمعنی پاسبان هم آمده؛ سرپاش باشین نیز بمعنی گرزگران است و بعربی عمود خوانند. تغییر سین و شین به مدیگر در فارسی بسیار دیده میشود. سرپاش باید از مصدر پاشیدن یعنی از هم پاشیدن و پریشان کردن باشد و این یادآور واژه زبان فرانسه است که گرز را سرشکن (Mssue = Casse-tête) هم خوانند.

دل سرکشان پر زوسواس بود همه گوش بر بانگ سرپاس بود
فردوسی

تو چگونه رهی ز دست اجل بر سر تو همی زند سر پاس
عنصری

دبوس، این واژه در بسیاری از فرهنگها، فارسی دانسته شده و بمعنی گرز گرفته شده. دبوس با تشدید «باء» معرب آن یاد گردیده است و جمع آن دبایس است. نگارنده آن را در معرب جو الیقی و جمهرة اللغة ابن درید و در چند کتاب دیگر در این زمینه نیافتم جز اینکه ادی شیردر کتاب الالفاظ الفارسیة المعربة گوید: الدبوس معرب فارسی است.^۱

در زبان عامیان ما «تپوز» بمعنی گرز است. چیزی که ایرانی بودن این واژه را میرساند این است که در ایران زمین بزرگ در ماوراءالنهر، میان سمرقند و بخارا جایی بنام دبوسی یا دبوسیه یاد گردیده است.

در ابن خردادبه واصطخری و یاقوت و در حدود العالم باین دژبر میخوریم. یاقوت در معجم البلدان گوید: «دبوسیه بلید من اعمال الصغد من ماوراءالنهر»

(۱) ادی شیردر رئیس اسقنهای کلدانی دانشمندی بود از بین النهرین که در ماه اوت ۱۹۱۵ کشته شد.

عبارت فارسی حدود العالم این است: «کرمیه، دبوسی، ربنجن، شهر کهایبی اند
اندر سفد براه سمرقند . . .»

واژه دبوس در گفتار پیشینیان ما بکار رفته:

ز زخم دبوس تو کسوه بلند شود خاک نعل سرافشان سمند

فردوسی

چون زند بر مهره شیران دبوس شصت من چون زند بر گردن گردان عمود گاوسار

منوچهری

عربهای بدوی عراق و سوریه دبوس دسته کوتاهی که سرش بقیر اندوده
و سخت است، دارند و آن راه واحد يموت، نیز خوانند. این نام گویاست که
آن گرز به يك زنش و زخم میکشد و میمیراند و نیازی بفرود آوردن زنش دوم
نیست. واحد يموت بخوبی یاد آور گرز به يك زخم، سام است. این گرز جان ستانی
است از آن سام، آنچنانکه گاوسار از آن فریدون بود. در داستان آمدن سام
بنزد منوچهر در شاهنامه آمده:

چو بر خاست زان لشکر کشن کرد رخ فامداران ما گشت زرد
همین گرز يك زخم برداشتم سپه راهمان جای بگذاشتم.

پس از دو شعر دیگر آمده:

چو بشنید کرکوی آواز من چو بشنید کرکوی آواز من
باز در داستان گاوس آمده:

می و گرز و يك زخم و میدان جنگ نیامد جز از تو کسی را بچنگ

در پایان گفتار گرز باید گفته شود که واژه میل هم بمعنی گرز گرفته شده
است. میل از زبان یونانی بزبان فارسی در آمده است. در زورخانهها میل که
یکی از ابزارهای ورزشکاران است، چیزی جز گرز نیست. میل Mil در زبان
فرانسه گرز است که ورزشکاران بکار برند.

همچنین کباده، ابزار دیگر ورزشکاران، همان کمان دیرین است، در
فرهنگهای فارسی نیز واژه کباده بمعنی کمان یاد گردیده است.

(۱) در شاهنامه چاپ تهران، بروخیم جلد دوم ص ۴۲۱ چنین تصحیح شده: «همان
زخم کویال سرباز من» و این درست نیست باید سرباز باشد.

مهر را میستایم آنکه بهنای زمین جلوه گاه
اوست .

میستایم هن آن گرز مهر را که بسر دیوها
فرود آید .

(خوشید نیایش پاره ۱۵)

سر سروزان زیر گرز گران

چوسندان بد و پتک آهن گران

(فردوسی)

گوشه‌ای از تاریخ

وسپهاسی ایران

نقارشر

دکتر خانبا با بیانی

زمانی که دولت شاهنشاهی ایران صفویه از افق سعادت کشور ایران طلوع کرد، ملت ایران در زیر فشار و مصائب طاقت فرسای تیمور و تیموریان و اقوام ترک و تاتار آق قویونلو و قره قویونلو کمر خم کرده بود و فقط باتکاء و پشتیبانی قدرت معنوی وهوش و استعداد فطری و حس مقاومت و پافشاری که در طی قرون متمادی از زمان حمله تازیان و بعد هجوم وایلغار اقوام وحشی مغول، در وی پدیدار شده بود بر سر پا ایستاد و در انتظار فرصت میگشت تا زمانی از بیگانگانی که تا این حد سرفروخت و حیثیت و شخصیت وی را به ملعبه گرفته اند، انتقام بگیرد. این بود اوضاع

داخلی کشور ولی آنچه که در خارج از آن می‌گذشت کمتر از وضع آشفته داخلی آن نبود. از طرف مغرب امپراطوری عظیم عثمانی تا قلب اروپا رانده و به پشت دروازه‌های شهر وین پایتخت امپراطوری هابسبورگ اطریش رسید و بدین ترتیب ارکان دنیای مسیحیت و قدرت سلطنت‌های بزرگ اروپا را سست کرده و بلرزه در آورد و چون برای حرص و آرزو گشائی خود حد و حصری قائل نبود نتوانست نسبت به ممالک مشرق زمین، مخصوصاً به ایران بی‌اعتنا بماند. تصادفاً اگر در غرب با وجود پیشرفتهای برق آسا به سدی که از اتحاد دوشاخه امپراطوری هابسبورگ اطریش و اسپانیا و قدرت مغنوی پاپ رئیس و پیشوای میلیونها مسیحی دنیا و سایر دولتهای مسیحی اروپا تشکیل شده بود، برخورد نموده و همانجا متوقف ماند ولی در مشرق، بخصوص در ایران، بمقاومتی مواجه نشد و بسرعت با تمام قوا بجانب ایران پیش راند و شهرستانها و نواحی مغرب کشور را مورد تهدید قرارداد و متحدین هم کیش آن یعنی ازبکان نیز از سمت مشرق، نواحی شمال شرقی این خاک را در زیر فشار قرار دادند.

خلیج فارس منطقه حیاتی و کلید اقتصاد و تجارت و تنها راهی که ایران را از راه دریا بنقاط جهان مرتبط می‌ساخت نیز دچار همین تهدید گردید. (ولی با کاردانی پادشاهان سلسله صفویه ایران توانست موقعیت خود را در خلیج فارس حفظ نماید). زیرا از مدتها پیش ملل دریانورد اروپائی که پیشقدم آنان پرتقالیها بودند چون راه شرق را از طرف دریای مدیترانه و سواحل آن و آسیای صغیر بوسیله ترکان عثمانی بسته دیدند و در ضمن نمیتوانستند از منابع ثروتی بیکران و کالاهای نادر مشرق زمینی مخصوصاً هندوستان چشم ببوشند ب فکر اینکه بتوانند از راه اقیانوسها راهی باین دیار بیابند خود را در مخاطرات و حوادث اقیانوسها انداخته سرانجام با زحمات و مشقات بی پایان و تحمل مخارج گزاف و تلفات سنگین از راه اقیانوس به هندوستان رسیدند. با چنین کشفی پرتقالیها خود را صاحب اختیار و مطلق العنان کشتیرانی و بازرگانی سواحل افریقا و هندوستان و خلیج فارس و

کرانه‌های ایران که نزدیک و همسایه با هندوستان بود دانستند. آلبوکرک دریا سالار و فاتح پرتغالی با اشغال عدن چون قدرتی در مقابل خود ایران ندید مسقط و جزیره هرمز را بتصرف در آورد و نفوذ خود را در آبهای سواحل عربستان و خلیج فارس بدون کوچکترین مقاومتی محرز کرد.

پرتغالیها و بعد سایر ملل دریانورد اروپائی مانند اسپانیائیها و انگلیسها و هلندیها و فرانسویها بخوبی دریافتند که برای حفظ منافع اقتصادی و بازرگانی دولتی که بخواهد در اقیانوس هند و ممالک مجاور آن بکار بازرگانی مشغول باشد تسلط بر سواحل خلیج فارس نهایت اهمیت را دارد.

بنادر و جزایر ساحلی ایران خلیج فارس مانند هرمز و قشم و مسقط و بحرین و خازک و شهرهای جنوبی فارس و خوزستان تا بغداد محل مبادله کالاهای شرق و غرب شد. ابریشم و جواهر و طلا و ادویه و نیشکر و عاج و مرجان و مروارید و عطریات هندوستان و چین را در بغداد با کالاهای مغرب زمین معاوضه میکردند و کاروانها از بغداد از راه آسیای صغیر و دمشق و اسکندریه بطرف دریای مدیترانه و اروپا می‌رفتند.

بعد از کشف دماغه امید نیک باز راه آسیای میانه در تمام قرن شانزدهم و نیمه اول قرن ۱۷ میلادی به اهمیت خود باقی ماند و همچنان خلیج فارس معبر عمومی هندوستان و آسیای صغیر و سواحل ایران و عربستان محسوب میشد. اقیانوس هند بوسیله دریای عمان و خلیج فارس که بوسیله تنگه هرمز بهم ارتباط دارند در اعماق فلات ایران فرو رفته به شط العرب میرسید و چون شط العرب و شاخه‌های آن دجله و فرات قابل کشتی رانی هستند، بنابراین حمل کالاهای شرق از راه دریای بوسیله خلیج فارس و دریای عمان و شط العرب ورود فرات تا قلب آسیای صغیر با کشتی‌های کوچک انجام شده و از آنجا بوسیله راه کاروانی رو کوه‌های بالاخره بدریای مدیترانه متصل میشد.

باز که این مقدمه بخوبی اهمیت خلیج فارس و جزایر و بنادر و استانهاییکه آنرا احاطه کرده‌اند بر ما معلوم شد و نیز دانسته شد که بسته شدن راه مغرب

از طرف خشکی بوسیله ترکان عثمانی و از اختیار خارج شدن خلیج فارس تا چه اندازه در سرنوشت سیاسی و اقتصادی کشور ماتا تأثیر داشته است.

از زمانیکه شاه اسماعیل اول بفرمانفرمائی ایران نشست (۹۰۷ هجری - ۱۵۰۱ شمسی) تا هنگامی که شاه عباس سوم بدست نادرشاه افشار از سلطنت ایران خلع گردید (۱۱۴۴ هجری - ۱۷۳۱ میلادی) یعنی در مدت دو قرن و نیم پادشاهان صفویه (شاه اسماعیل اول، شاه طهماسب اول، شاه اسماعیل دوم، سلطان محمد خدا بنده، شاه عباس بزرگ، شاه صفی، شاه عباس دوم، شاه سلیمان، شاه سلطان حسین، شاه طهماسب دوم، عباس میرزا) مبنای نقشه‌های سیاسی و مملکتداری و فرمانروائی خود را بر روی این افکار بنیان گذاشتند و در طی دو قرن و نیم زمامداری، آنی از انجام دادن آنها غفلت نورزیدند و بطرق مختلفه از راه‌های مذاکرات سیاسی و دیپلوماسی و صلح و جنگ و ستیز و وعد و وعید و تهدید و تطمیع، نقشه‌های اساسی سیاست خود را که بستگی کامل بر فاه حال و سعادت و افتخار ملت و کشور داشت بمرحله عمل درآوردند.

۱ - استقرار نظم و آرامش و برانداختن حکومت ملوک الطوائفی و تجدید بنای حکومت مرکزی و ملیت ایرانی و استقرار نظام اجتماعی.

۲ - طرد بیگانگان از اراضی و آبهای ایران.

۳ - تجدید استقرار نظام کشاورزی و اقتصادی و بازرگانی.

شاه اسماعیل مؤسس سلسله صفویه چون در سال ۹۰۷ هجری بفرمانروائی طوائف آق‌قویونلو که در قسمت اعظم خاک ایران حکومت میکردند خاتمه داد، برای اینکه بتواند ملت پراکنده ایران را در تحت اتحاد و اتفاق درآورد بتقویت مذهب شیعه پرداخت و پس از موفقیت آنرا دین رسمی ایران قرارداد. این همان سیاستی بود که مورد قبول تمام اخلاف او قرار گرفت و چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی از آن استفاده‌های سرشاری بردند. اولین نتیجه آن ما را بیکی از کیفیات شگفت‌آور تاریخی مواجه ساخت و آن این بود که چگونه با عناصر نژادی مختلف، یک عقیده مذهبی ملی توانست در تجدید حیات ملتی مؤثر واقع شود، زیرا معتقدین بمذهب شیعه و قبایل قرگمن

از دبیل و رؤسای مذهبی آنان و شیوخ صفوی بتدریج تمام اختلافات نژادی و طبقاتی خود را فراموش کردند و خویشان را در سلك توده روشن گرد و طبقات مختلفه ایرانی در آوردند و جزئی از آنان قرار گرفتند و وسیله شدند که ملیت ایران از نو تجدید حیات کرده برای بار دیگر زندگانی حقیقی خود را از سر بگیرد.

اخلاف شاه اسماعیل بخصوص شاه عباس کبیر با استفاده از ایجاد نظام جدید موفق شدند با حسن تدبیر و رفع مشکلات نظم را در داخله کشور مستقر سازند و با انتقال پایتختها اول از تبریز به قزوین و بعد به اصفهان مرکزیتی به حکومت خود بدهند و مخصوصاً کوشش کردند که ریشه ملوک الطوائفی را از ایران برانداخته، بشدت هر چه تمامتر از آن جلوگیری بعمل آوردند.

شاه عباس کبیر و اجداد او علیرغم قدرت مذهبی پیوسته در تحت نظارت فئودالهای ترکمان یا آذری و دیگران بودند، چنانکه قوای ارتش ایران تمام و کمال در دست آنان بوده و بدینوسیله با استبداد بکشور حکومت میگردند. شاه عباس چون قدرت و دخالت سران قزلباش را بیش از اندازه و برای کشور خطرناک میدید به قلع و قمع آنان پرداخت و نفوذ قزلباش را برای همیشه ریشه کن کرد. در مقابل حسن سیاست و استقرار حکومت مقتدر مطلقه و اتخاذاش متین سیاسی و قلع و قمع یاغیان که در ابتدای سلطنت هر پادشاهی سر به شورش بر میداشتند، اختلافات اجتماعی میان آذری و تاجیک و ایرانی ترک نژاد و ایرانی الاصل را برای همیشه از میان برد و جامعه ای ساخت که مبنای آن بر ایرانییت خالص استوار بود و به پیروی از اسلاف و نیاکانش ملیت ایرانی را توأم با عقیده محکم شیعه بجهانیان معرفی کرد و در تاریخ ثبت نمود.

انتقال پایتخت به اصفهان در سال ۱۰۰۷ هجری جوابگوی همین عوامل صحیح و صریح بود. انتخاب این محل در باره حکومت مرکزی را از قید رقیت و نفوذ قزلباشهای آذری و نفوذ سایر فئودالها رها ساخت، زیرا اصفهان در عین حالی که در مرکز سرزمین نژاد خالص ایران بود، از نظر جغرافیائی درست در مرکز ایران قرار دارد. پادشاهان صفویه بطور عموم در تقویت و آبادی

این شهر نهایت کوشش را مبذول داشتند و آنرا مظهر اقتدار و عظمت دولت شاهنشاهی قرار داده در ردیف تخت جمشید و شوش در زمان قدیم و یکن و ورسای معاصر زمان خود در آوردند. بدین ترتیب ایران جای خود را برای بار دیگر در میان ملل حاکم و مقتدر دنیای آن زمان باز گرفت. محور سیاست و ارتباط میان شرق و غرب و ممالک آسیا مانند هندوستان و چین و ژاپن و ممالک اروپائی شد و بخصوص ارتباط با دنیای غرب از نظر تاریخ جهانی دارای اهمیت بسزائی گردید. فکر طرد بیگانگان از همان آغاز کار در سر پرشور و حساس اسماعیل جوان مطرح بود و شعله‌های آتش این عشق در دل او زبانه می کشید. چنانکه گذشت در این زمان امپراطوری عثمانی که در اوج اقتدار و نیرومندی سیر میکرد و دولت‌های توانای اروپائی مانند امپراطوری‌های هابسبورگ اتریش را از راه خشکی و اسپانیا را از راه دریای مدیترانه و دنیای مسیحیت را به تشویش و ترس و نگرانی انداخته بود، ایران و دست یافتن به آنرا نیز مطمئن نظر قرار داد. پادشاه جوان ایران با وجود گرفتاریهای طاقت فرسا و قلع و قمع یاغیان داخلی و استقرار نظم جدید و تجدید بنای شاهنشاهی ایران در مقابل چنین قدرتی که مجهز با سلحه آتش بوده و ارتش ایران فاقد چنین وسیله قاطعی، چه میتوانست بکند؟ با وجود شجاعت و دلآوری بی حد و حصر و با اینکه زور بازو و شمشیرش زنجیرهای توپ را از هم پاره کرد ولی سرانجام شکست خورد (جنگ چالدران) و دست قوای نظامی عثمانی را با وجود مجاهدتها و کوششهای فرزندش شاه طهماسب اول در پیشروی در خاک ایران باز گذاشت. ضمناً هم - کیشان عثمانیها یعنی ازبکان که دائماً از طرف دربار عثمانی تحریک میشدند در شرق ایران بتاخت و تاز مشغول بودند و دست بخرابکاریها و قتل و غارت‌های مداوم میزدند.

فشار نظامی عثمانیها بایران بیشتر رنگ و جنبه مذهبی و جهاد بخود گرفته بود، زیرا پس از اینکه شاه اسماعیل و فرزندش با اتخاذ روش تقویت مذهب شیعه حس کینه و انتقامجویی را برضد بیگانگان در میان ملت ایران بحد افراط رسانیدند، سلاطین و زمامداران عثمانی نیز برای معامله متقابله

بهمین حربه دست زدند و ضدیت و مخالفت با شیعیان ایرانی عامل مؤثر و سیاست تبلیغاتی باب عالی در میان ملت عثمانی گردید. در اسلام مانند مسیحیت قوای روحانیت بود که سیر تاریخ راز اهنمائی میکرد. بیداری حس ملیت که در داخل بسبب اشاعه و قدرت مذهب شیعه عملی گردید به واسطه سختگیری و خشونت و بدرفتاری سلاطین عثمانی در داخله امپراطوری نسبت بمذهب شیعه و شیعیان تقویت و تشدید گردید. پادشاهان صفویه هم معامله متقابله کردند و آتش کینه و دشمنی میان طرفین شعله ور گردید.

طوایف ترکمن ایران، از جمله در آذربایجان، که در همسایگی نزدیک و بلا فصل عثمانی بودند ناگهان خود را از جامعه ترک و هم نژادان خود برکنار دیدند و با تهدید از طرف باب عالی مجبور شدند اتباع ایرانی را در تحت فشار قرار دهند ولی بزودی متوجه شدند که سرنوشت آنان با سرنوشت ایرانیان توأم و بایکدیگر آمیخته است و چون عموماً عامی و از حیث فهم و فرهنگ نسبت بایرانیان خالص پست تر بودند ناچار شدند بزودی سرتسلیم فرود آورده گردن باطاعت پادشاه و دولت ایران بگذارند.

شاه عباس کبیر با مهارت سیاسی و حسن تدبیر از تمام این وقایع و حوادث استفاده کرد و با تحریک بیشتر ملت ایران و جلب دولتها و پادشاهان اروپائی و بخصوص پاپ رئیس روحانی کاتولیک که دائماً از طرف عثمانیان مورد مخاطره بودند و نیز تجهیز قوای ارتشی منظم و مسلح بسلاحهای جنگی آتش و بکار گرفتن کشتیهای جنگی اروپائی در خلیج فارس سرانجام امپراطوری عثمانی را در بر و بحر بزانودر آورد و دوز مینه ای فراهم آورد که در زمان جانشینش شاه صفی میان دولتین معاهده صلحی امضا شد (همان ذهاب) که تا سالها خاطر دولت ایران را از تجاوز عثمانیان آسوده و راحت نمود.

از طرف شرق چون از بکان متحد و محرک خود را مغلوب و بر سر جای خود نشسته دیدند بدون پشتیبان و حامی، مقهور شمشیر شاه عباس کبیر گردیدند و پس از فتح مشهد و قلع و قمع آنان (۱۰۰۷ هجری) یکباره بغائله آنان خاتمه داده شد. بدین ترتیب شرق و غرب یکباره از فشار بیگانگان رهائی یافت و

بپادشاه و زمامداران ایران این فرصت داده شد بفکر جنوب ایران و رهائی خلیج فارس از تعدی و تجاوز بیگانه دیگری که سالهای متمادی صاحب اختیار مطلق این دیار شده تمامی ایالات جنوبی ایران را بمخاطره انداخته بود بیفتند. اولین اقدام پادشاهان صفویه این بود که خوزستان و فارس و کرمان یعنی ایالات مجاور خلیج فارس را از دست خود مختاران و امرای محلی مسانند مشعشعیان و طوایف آق قویونلو و از بکن رهائی دهند و در آنجاها نظم و آرامش را مستقر سازند.

سرزمین خوزستان مهد اولین تمدن آریائی و کانون خانوادگی پادشاهان هخامنشی و ساسانی و مرکز فرهنگ و علم با یادگارهای جاویدان تاریخی شاهنشاهان بزرگ ایران و پارس با تمام مختصات جغرافیائی و اقلیمیش در طی قرون متمادی در دوران تاریخ نقش مهم و بزرگی را در سرنوشت زندگی ایران و ایرانی بعهده داشت و مانند دژ مستحکمی حافظ نژاد و تمدن و حیثیت ملی او بود. در اینجا اساس و بنیان فرهنگ و تمدن ایران کهن ریخته شد. در همین سرزمینها بود که بنای تخت جمشید، که از آنجا خاندان هخامنشی بجهانی حکومت میگردند، برپا گردید و بالاخره استخر مقرر فرمانفرمائی ساسانیان که باید خاطره روش و کردار داریوش بزرگ را زنده کند بوجود آمد. کرمان و بلوچستان آباد و حاصلخیز که بقول اغلب مورخان و جغرافیدانان قدیم هندوستان دوم بود، حافظ و نگاهبان و حریم امنیت فلات ایران و دریای عمان و اقیانوس هند بشمار آمدند.

سواحل و بنادر و جزایر این سه استان از دهانه شط العرب گرفته تا هرمز و از آنجا تا چاه بهار و گواتر (گواتر) در کنار دریای عمان عموماً مراکز و پایگاه تجارتهی و نظامی شده کلید اقتصاد و تجارت و استقلال ایران را تشکیل دادند. شاه عباس باهوش و استعداد ذاتی از نگرانی دولتهای اروپائی از پیشرفت های امپراطوری عثمانی و بخصوص احتیاج ملل دریا نورد به تجارت با مشرق زمین و بخصوص هندوستان استفاده فراوان برد و با تقویت قوای سیاسی و نظامی خود آنان را مجبور کرد برای گرفتن کمک و استفاده از منابع ثروتی ایران با وی

داخل در ارتباط بشوند. آمد و رفت فراوان و پی‌درپی سفرها و نمایندگان سیاسی و بازرگانی و جهانگردان از ممالک اروپا و آسیا به ایران و از ایران بدان نواحی نه‌تنها در زمان شاه‌عباس بلکه در زمان اسلاف و اخلاف او دلیل بزرگ قدرت و اعتلای این کشور شد. خاندان صفویه که یکی از ارکان سیاست بر روی تعصب مذهبی استوار بود، در روابط خود با دنیای مسیحیت باندازه‌ای با آزادمنشی و احترام رفتار کرد که نظیرش در هیچیک از دولتهای مسلمان دیده نشد. از جمله رفتار دوستانه و عادلانه با ارامنه بود که بامر شاه‌عباس و جانشینانش باصفهان آمده در جلفا سکونت کردند. کلیساها و معابر جلفا با تمام زیبایی هنوز شاهد این حسن‌نیت می‌باشد. از طرف دیگر نمایندگان و سفرای مذهبی و روحانیان مسیحی را که از دربار پاپ یا سایر دربارهای اروپا می‌آمدند منتهای احترام را کرده و بدانان اجازه میداد در هر گوشه‌ای از کشور بخواهند برای خود کلیسا و یا صومعه برپا سازند و در اجرای اعمال مذهبی خود آزاد و مختار باشند.

شاه‌عباس با مهارت و بازی سیاسی عجیبی بالاخره موفق شد با اینکه خود نیروی دریایی کافی نداشت با کمک شرکت تجارتی هندانگلیس، پرتغالیها و اسپانیاییها را از سواحل ایران براند و مهمترین و مستحکمترین پایگاه نظامی آنان را یعنی گمبرون (بندرعباس) و هر مزر را بتصرف درآورد. اقدامات پادشاه بزرگ در بدست آوردن منافع سیاسی و اقتصادی در خلیج فارس نورامیدی برای زنده شدن و پیشرفت بازرگانی ایران بود که تا اندازه‌ای توانست زیانهای وارده را که از اختلاف با امپراطوری عثمانی ناشی شده بود جبران نماید. در زمان این پادشاه، کشور و دولت ایران با تمام کشورها و دولتهای متمدن دنیای آن زمان در ارتباط بود و دربار آن محور و قهرمان سیاست آسیا شد و سیاست مدبرانه اش مورد تحسین خودی و بیگانه قرار گرفت. یکی از اروپائیان بنام Poulet در کتاب خود چنین می‌نویسد: «شاه‌عباس که پادشاهی سیاستمدار و ایران را به اوج ترقی و آبادی رسانیده فهمیده است که اقتصاد و بازرگانی یکی از ارکان حساس کشور است. به این مناسبت به بازرگانان خارجی که

عامل عمده تجارت کشوروی میباشند، اهمیت بسزائی می‌دهد ولی چون نمیخواهد که اسپانیائیها به تنهایی زمام بازرگانی کشور را در دست داشته باشند، انگلیس‌ها را امیدوار ساخت و با وعده و وعید بتوسط ایشان دست پر تقالیه‌ها و اسپانیائیها را از آبه‌ها و خاک خود کوتاه کرد، ولی بمحض اینکه جزیره هرمز یعنی کلید خلیج فارس را بتصرف خویش درآورد، بنای سیاست بازی را بامتجدین خود گذاشت و با اینکه بوعده‌های خود عمل نکرد معذالك انگلیس‌ها را از خود راضی نگاهداشت. یکی از مهمترین نتایج سیاست این پادشاه بزرگ این بود که در عین حال از ملل مختلفه مانند پرتقالیه‌ها و اسپانیائیها و هندیها و انگلیسی‌ها و فرانسویها پذیرائی و در ضمن بامهارت یکی را بردیگری دشمن میتراشید و بجان هم می‌انداخت و خود از موقع استفاده کرده کالاهای ایرانی را بواسطه رقابت به بهای گزاف به فروش میرسانید.

مسئله اقتصاد که در زمان شاه عباس در درجه اول اهمیت امور کشوری بود به منتهای ترقی خود رسید و ایران که تا آن زمان کشور ترانزیت میان دو قاره آسیا و اروپا بود، از این پس خود مرکز بازرگانی، و بواسطه ایجاد کارخانجات مختلف نساجی و غیره و وجود ابریشم فراوان، کشور تولیدکننده شد و بر اثر ورود طلا و نقره بمقدار زیاد و افزایش صادرات، ثروت کشور روزافزون گردید.

جانشینان شاه عباس کبیر بنوبه خود در حفظ و نگاهداری این رسوم و قوانین همواره در کوشش و مجاهدت بودند و هر زمان که اندک خدشه‌ای بدان وارد می‌شد باتمام قوا در رفع مشکلات می‌کوشیدند، و با اینکه اغلب بواسطه گرفتاریهای داخلی که در هر زمان و برای هر دولتی پیش می‌آید معذالك برای حفظ منافع و تمامیت ارضی و استقلال قلمرو حکومت خود از بذل فداکاریها و فعالیت دریغ نمی‌کردند. بایگانیهای وزارتخانه‌های امور خارجه کشور-هائی مانند انگلیس و فرانسه و هلند و اسپانیا و پرتقال و ایتالیا و واتیکان و وین و برلن و مسکو و اسلامبول و هندوستان که بادولت ایران صفویه در

ارتباط بودند شاهد اینهمه فعالیت و زحمات و کوششهای مداوم پادشاهان و زمامداران دوران صفویه می‌باشند.

مجاهدتها و زحمات و فداکاریهای پادشاهان بزرگ صفویه مانند شاه اسماعیل و شاه عباس کبیر و شاه عباس دوم برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی و بخصوص کوتاه کردن دست بیگانگان از سرزمینی ایران مخصوصاً از خلیج فارس و سواحل آن در کتابها نوشته و در سخنرانیهای دیگر (مثلاً در انتشارات سمینار خلیج فارس) بتفصیل گفته شده است.

سعی و کوشش شاه سلطان حسین، تقریباً آخرین پادشاه صفویه را برای احقاق حق دولت ایران در امر مسقط با وجود ضعف و فتوری که در ارکان دولت صفویه پیدا شده بود و هرج و مرج و آشفتگی اوضاع داخلی که قاعدتاً نه پادشاه و نه هیچیک از زمامداران آن زمان نباید ب فکر چنین اقداماتی بیفتند، با استناد با اسناد مسلم و صحیح که در دست است در اینجا متذکر میشویم.

در دوره زمامداری شاه سلطان حسین فرانسویان بیش از سایر ملل اروپائی در ایران رفت و آمد داشتند و نظر دربار اصفهان بیشتر معطوف بدان عمل بود و موضوعی که بیش از هر چیز توجه پادشاه صفویه را در ارتباط با فرانسه بخود مشغول داشت مسئله مسقط بود.

بندر مسقط در کنار دریای عمان در این زمان از نظر تجارت و محل داد و ستد و رفت و آمد کشتیهای بازرگانی پس از هرمز و بندر عباس فوق العاده مهم بود و چون در سر راه خلیج فارس و دریای سرخ و اقیانوس هند قرار گرفته بود از نظر نظامی مورد توجه خاص ملل دریانورد اروپائی قرار گرفت.

در سال ۱۵۰۸ میلادی آلبو کرک دریا سالار پرتغالی با ناوهای خود در مقابل بندر مسقط لنگر انداخت و اطاعت فرماندار آنجا را خواستار گردید. در بادی امر فرماندار و سکنه بندر سر اطاعت فرود آوردند ولی پس از اندک مدتی سربه طغیان برداشتند و آلبو کرک ناچار بزور گلوله توپ مسقط را فتح کرد. پس از فتح مسقط پرتغالیها با ساختن دو قلعه

مستحکم تسلط خود را باین ناحیه محرز کردند ولی طولی نکشید که گرفتار تهاجم ترکان عثمانی شدند و در چندین جنگ از آنان شکست خوردند، ولی بکمک نیروی دریائی خود متمرکز در هندوستان موفق گردیدند ترکان عثمانی را از مسقط برانند و مجدداً در آن بندر با قدرت مستقر شوند. این وضع برقرار بود تا در زمان شاه عباس کبیر که با کم شدن نفوذ آنان از خلیج فارس کار پرتقالیهادر مسقط نیز بسقوط و انحطاط گرائید. در سال ۱۶۴۹ میلادی قوای نظامی امام عمان بندر مسقط را محاصره و برای همیشه دست دولت پرتقال و از آنجا کوتاه کرد. از این زمان با اینکه هلندیها جانشین پرتقالیها شدند و سروصورتی به بندر دادند معذک تقریباً از اهمیت سابق بمقدار زیادی کاسته گردید. در اواخر قرن هفدهم میلادی اهالی مسقط از موقع استفاده کرده و با در نظر گرفتن موقع جغرافیائی و نظامی خود دست بیک سلسله اقدامات نظامی زده اسباب مزاحمت کشتیهائی که بخلیج فارس وارد ویا از آن خارج می شدند گردیدند و نگرانی فوق العاده‌ای را برای کشورهای ساحلی خلیج فارس و دریای سرخ فراهم آوردند. طولی نکشید که اهالی مسقط با ایجاد نیروی دریائی مجهز و نیرومندی در سراسر خلیج کشتیرانی و بازرگانی را در این دریا دچار اختلال و وقفه نمودند. مسقطی‌ها با وجود عده کم اسباب مزاحمت تمام ملل دریانوردی که در خلیج فارس در رفت و آمد بودند شدند و چون دولت ایران در آن زمان فاقد نیروی دریائی کافی بود نمی توانست از اتباع خود که در کار بازرگانی میان هندوستان و سواحل دریای سرخ ویا مسافرت بمکه خانه خدا بودند دفاع و حمایت نماید. پادشاه ایران که از اقدامات و عملیات اهالی مسقط فوق العاده ناراحت بود و بخصوص که جزیره بحرین را که مرکز صید مروارید بود از چنگ او بیرون آورده بودند، ناچار شد نماینده‌ای به بندر گوآ در هندوستان نزد نایب السلطنه پرتقالی بفرستد و از او برای قلع و قمع مسقطی‌ها کمک بخواهد. پرتقالیها هم بامید اینکه بلکه بتوانند حیثیت گذشته خود را در خلیج فارس بدست آورند با خوشحالی هر چه تمامتر پیشنهاد دولت ایران را پذیرفتند و دسته‌ای از نیروی

دریائی خود را مر کب از هشت فرورد کشتی به بندر کنگ نزدیک جزیره هرمز فرستادند. نیروی نضاعی ایران به پرتقالیها پیوستند و در جزیره بحرین پیاده شده، مسقطیها را از این جزیره بیرون راندند و مجددآزمای امور آنرا در دست گرفتند. سپس برای تجهیز قوا برای سر کوبی اهالی مسقط به بندر کنگ مراجعت کردند ولی در اینجا فرمانده پرتقالی بدرو حیات گفت و بدین مناسبت ادامه عملیات متوقف ماند.

انگلیسها که در خلال این مدت چندین کشتی خود را از دست داده بودند، در موضوع مسقط و دخالت در آن اظهار تمایل کردند ولی چون کشتیهائی که بوسیله مسقطیها غرق و یا ضبط شده بود متعلق باشخاص و بازرگانان بود دولت انگلیس و حتی شرکت بازرگانی هید انگلیس حاضر نشدند با تسامع خود کمک بدهند.

هلندیها بخوبی میتوانستند در انجام دادن نقشه شاه سلطان حسین راجع باهر مسقط کمک نمایند ولی چون تجهیز قوایی برای این کار بنفع آنان نبود از زیر بار چنین مسؤلیتی شانه خالی کردند.

تاخت و تاز مسقطیها در مدت یکسال باندازه ای رو ب شدت گذاشت که بیش از پنجاه میلیون بازرگانی ایران خسارت وارد آورد. بازرگانان ایرانی ناچار از دولت ایران کمک و یاری خواستند. پادشاه ایران هم برای از میان برداشتن این بلا ی خانمانسوز ناچار شد که تقاضای مساعدت را از انگلیسها و هلندیها تجدید نماید. ولی ورود فابری^۱ سفیر فرانسه بدربار اصفهان نقشه شاه را خنثی کرد، زیرا عموم معتقد شدند که آمدن فابری بایران فقط برای پیشنهاد کمک و مساعدت بشاه ایران برای سر کوبی مسقطیها می باشد و بامید اینکه فرانسویها بتوانند مرکز بازرگانی در ایران ایجاد نمایند و امتیازات زیادی برای خود از دربار ایران کسب کنند. انگلیسها و هلندیها که با تصرف مسقط فرانسویان را مختار مطلق خلیج فارس در امر تجارت می پنداشتند نه تنها از پذیرفتن پیشنهاد پادشاه ایران سر باز زدند بلکه مواعی فراهم آوردند که نگذارند سفیر فرانسه بدربار ایران راه یابد.

شاه سلطان حسین ناامید از یاری و مساعدت انگلیسها و هلندیها توجه خود را بجانب فرانسویها معطوف کرد و از توجه دولت فرانسه بجانب مشرق و بخصوص بایران استفاده نمود و مصمم شد که سفیری بدربارلوتی چهاردهم پادشاه فرانسه بفرستد ولی با ورود سفیر دیگری از فرانسه بنام میشل^۱ برای جلوگیری از خرج زیاد، از این اقدام منصرف گردید. طولی نکشید که کار قتل و غارت و تاخت و تاز مسقطی ها در خلیج بجائی رسید که شاه ایران را ناچار کرد بفرستادن سفیری بفرانسه به بهانه عملی کردن معاهده سال ۱۷۰۸ و تقاضای کمک دریائی برای رفع غائله مسقط مبادرت ورزد. محمد رضابیک سفیر ایران ماموریت یافت که علاوه بر تایید و تصدیق معاهده ای که بوسیله میشل منعقد شده بود از دربار پاریس تقاضای کمک بنماید.

شوالیه پادری^۲ (یکی از نمایندگان فرانسه در دربار اصفهان) در تاریخ ۱۷۱۷ درباره سفارت محمد رضابیک به پادشاه فرانسه چنین مینویسد: ^۳ بهانه ظاهری آخرین سفارت محمد رضابیک این بود که از دربار فرانسه بخواهد که معاهده بازرگانی سال ۱۷۰۸ که بوسیله میشل منعقد شده بود بمورد اجرا درآید ولی هدف اصلی، پیشنهاد انعقاد اتحادیه ای بر علیه امام مسقط می باشد. این موضوع باندازه ای شایان اهمیت است که اگر استحکامات دریائی مسقط بدست فرانسویها بیفتد درهای بازرگانی ایران بروی آنان بازمی شود و در اندک مدتی میتوانند علیرغم سایر ملل دریانورد حاکمیت خود را بر خلیج فارس محرز کرده دست تمام اروپائیان را از آن کوتاه نمایند. از طرف دیگر با فتح مسقط دولت فرانسه میتواند داور مطاع میان سه دولت همسایه خلیج فارس یعنی هندوستان و عثمانی و ایران بشود و ضمناً تفوق و برتری بازرگانی دریائی خود را در تمام آبهای ساحلی عربستان و ایران و هندوستان محرز گردانیده بازرگانی میان ایران و هندوستان و هندوستان با ایران را در اختیار خود بگیرد.
 «اگر فرانسه در تصرف مسقط منافع زیادی عائد خود میگرداند پادشاه

1- Sieur Michel.

2- Chevalier Padéry

۳ - اسناد بایگانی شده وزارت امور خارجه فرانسه شماره ۶ صفحات ۴۰۵ بعد

ایران هم با این عمل علاوه بر اینکه مسقطی‌ها را که مشتی عرب غارتگر هستند و از راه دزدی و چپاول امرار معاش میکنند، سرکوب میکند سواحل خود را از دستبرد آنان خلاص خواهد نمود. بنابراین تمام مخارج این جنگ باید از طرف دولت ایران تامین گردد. سفیر ایران محرمانه دستور دارد که در روی همین زمینه و با همین شرایط با دربار شما وارد مذاکره شود.

«اعلیحضرتا چنین است هدفها و مقاصد سفیر پادشاه ایران که برای رسیدن به نتیجه و جلوگیری از اقدامات مخالفانه دستجات ذینفع مایل است که ماموریت او حتی الامکان بدون انجام تشریفات و محرمانه صورت بگیرد. ولی آیا با وجود کثرت درباریان و وقت کامل که بگوچکترین حرکات و سکنات آن اعلیحضرت دارند میتوان ورود چنین سفیری را پنهان داشت؟

«والی ایروان ماموریت یافته است که یکی از اشخاص بصیر را از ایالات سرحدی عثمانی انتخاب نماید و ناشناس از راه ترکیه بفرانسه بفرستد. محمد رضا بیگ برای این کار انتخاب شد...»

سفیر ایران که مامور بود تمام هم خود را برای جلب دولت فرانسه برای سرکوبی اهالی مسقط مصروف نماید زیر نفوذ نمایندگان فرانسه قرار گرفت و ادارش که قراردادی در سال ۱۷۱۵ امضا کند که بامید عملی کردن منظور پادشاه خود امتیازات زیادی بفرانسویها بدهد.

دربار ورسای از خوشحالی از چنین موفقیتی از سفیر ایران تقاضا کرد که پیشنهادات خود را مطرح نماید. محمد رضا بیگ هم موقع را مقتضی دانسته پیشنهادات خود را بدینقرار تسلیم نمود:

۱ - تشکیل اتحادیه‌ای از دولتین فرانسه و ایران علیه امام مسقط که برای آن پادشاه ایران تمهید میکند.

۲ - تجهیز سی هزار سپاهی و در صورت بیش از آن از طرف خشکی.

۳ - تهیه و تامین آذوقه برای ناوهای فرانسوی و تامین وسایل استراحت برای نیروی فرانسوی زمانیکه بندر عباس و بندر کنگ وارد میشود.

۴ - ارسال پول لازم بفرانسه برای تجهیز قوا.

۵ - تقسیم مسقط میان دولتین ایران و فرانسه بطوریکه دو قلعه‌ای که از طرف دریا مدافع شهر است بفرانسویها و دو قلعه‌ای که در خشکی واقع است به ایرانیها واگذار شود.

۶ - تقسیم غنائمی که پس از تصرف شهر بدست می‌آید با المناصفه میان طرفین.

۷ - واگذاری يك بندر در ساحل خلیج فارس بفرانسویها برای اینکه کشتیهای آنان بتوانند در آنجا لنگر اندازند.

۸ - تقسیم مرواریدی که در بحرین سید میشود میان طرفین.

با اینکه معاهده مزبور هنوز امضاء نشده بود فرانسویها تصور کردند از استیصال سفیر ایران استفاده کرده میتوانند بوسیله او معاهده‌ای فقط بازرگانی که بهیچوجه جنبه نظامی نداشته باشد منعقد نمایند بخصوص که در این زمان دولت فرانسه پس از جنگهای طولانی که در زمان لوئی چهاردهم اتفاق افتاده بود در حال ضعف و انحطاط سیر میکرد و نمیتوانست از عهده چنین جنگی آنهم در سرزمینی دور دست برآید. بنابراین تمام هم هیئت نمایندگی فرانسه مامور مذاکره با سفیر ایران این شد بلکه بتوانند او را وادار کنند که بمعاهده فقط جنبه بازرگانی بدهد و بهیچوجه صورت نظامی نداشته باشد. ولی سفیر ایران از فریب فرانسویها آگاه شد و باتکاء بمعاهده سال ۱۷۰۸ از دولت فرانسه ایفای بعهده خود مبنی بر کمک بفتح مسقط را خواستار گردید.

هیئت نمایندگی، سفیر ایران را با این مطالب متقاعد کرد: «چون اعلیحضرت پادشاه فرانسه از چگونگی وضع و احوال این شهر که در کنار دریای عمان قرار گرفته است اطلاع ندارد، نمیتواند چشم بسته بچنین امر خطیری دست بزند. ولی بمحض اینکه سفیر فرانسه از ایران مراجعت نمود تصمیم قطعی خود را در این مورد خواهد گرفت. محمد رضا بیگ چون پافشاری را بیهوده دید اصرار کرد که تمام این موضوعات در نامه‌ای که بپادشاه صفویه نوشته خواهد شد گنجاننده شود. و متذکر شد که دولت ایران، با وجود فداکاریها و گذشت هائی که کرده است، این طرز رفتار فرانسویها را نه پسندیده و از آن ناراضی خواهد

بود. و ضمناً تصمیم گرفت که از شناسائی معاهده ورسای (سال ۱۷۰۸) خودداری نماید.

دربار فرانسه پس از مرگ لوئی چهاردهم، با وجود تعامیل شدید دولت ایران، از تعقیب نقشهٔ مسقط خودداری کرد و آنرا در بوته فراموشی گذاشت. این موضوع را میتوان از نامه بیون دو گوزوبیل^۱ فرانسوی فرستاده پادشاه ایران بدربار لوئی چهاردهم، در تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۷۱۵ استنباط کرد. متن نامه بدینقرار است:^۲

«مولای من (دوک دورلئان نایب السلطنه فرانسه):

«پادشاه ایران مایل است که فرانسه چندین کشتی بناو بدهد تا بتواند شهر مسقط را مستخلص سازد...

«اگر والا حضرت این افتخار را بمن بدهد که بتوانم در عملی کردن این نقشه موفق شوم و بمن اجازه دهند که در باره آن با شورای دریائی وارد مذاکره شوم نهایت التفات را کرده اند. بر حسب وعده ای که اعتمادالدوله اولین و تنها وزیر در دربار (صدر اعظم) داده است کوشش خواهم کرد که تمام مخارج تجهیزات به وسیله پادشاه ایران تامین و پرداخت گردد و ضمناً تعهد خواهم کرد که بدین هیچ اشکالی معاهده ای را که دربار فرانسه با جناب آقای سفیر ایران منعقد کرده است به تایید و تصدیق دربار ایران برسانم.

«مال التجار دای که فرانسه تا مدت پنج سال تهیه خواهد کرد و بیم آن می رود که بواسطه طولانی بودن فروش آن از بین برود و خراب شود میتوان در این صورت بوسیله کشتیهای کوچک سیصد تنی که از بندر مارسسی حرکت خواهند کرد به ایران و حبشه آورده و فروخت و از این راه منافع زیادی عائد بازرگانان نمود.

«بازرگانان در مراجعت خواهند توانست مقدار سرشاری طلا و نقره یا کالاهای دیگری که بازار گرمی در ایتالیا و در اسپانیا و سایر نقاط دیگر دارد در مقابل پول نقد بفروش برسانند.

1- Sieur Billon de Causeville

۲ - اسناد بایگانی شده وزارت امور خارجه، فرانسه شماره ۱ صفحات ۲۴ ببعد.

« و بهمین وسیله ما می‌توانیم وضع اقتصادی و مالی فرانسه را سر و صورت داده از وضع ناگوار خارج نمائیم .

« با کمال احترام و عاجزانه از الاحضرت تقاضا دارم که عرایض را به اطلاع شورای دریائی برسانند تا قبل از اینکه سایر ملل از کندی کار ما استفاده نمایند و بازار گانان فرانسوی مجال و فرصت آنرا داشته باشند که کالای لازم را تهیه کنند ، پیشنهادات من بمرحله عمل درآید ... »

« در تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۷۱۵ »

« بیون دو کوزویل »

در حالیکه دولت فرانسه حاضر نبود به این نصایح ترتیب اثر بدهد ، نمایندگان و مأمورینش در دربار اصفهان بجان یکدیگر افتاده بودند و با تمام قوا در خنثی کردن کار یکدیگر مشغول بودند . آنژ گاردان^۱ ، مـشی و مشاور سابق شاه فرانسه ، کنسول ژنرال فرانسه در ایران ، مخالف هر گونه قرار داد نظامی با ایران بود در حالیکه پادری ، کنسول فرانسه در شیراز ، طرفدار جدی اتحاد نظامی بشمار مبرفت .

کار مشاجره و مباحثه این دو نفر تا آخر سلطنت شاه سلطان حسین بطول انجامید . اولیای امور ایران که پیوسته منتظر فرصت بودند بمقصد خود برسند از این اختلاف حداکثر استفاده و بهره را بردند . ولی متأسفانه واقعه‌ای پیش آمد کرد که شاه را کاملاً مأیوس و ناامید نمود . تفصیل آنکه امام مسقط چون از جریان مذاکرات میان دولتین ایران و فرانسه در دربار اصفهان مطلع شد تصمیم گرفت دوستی فرانسه را جلب نماید . بدین منظور نامه‌ای به گاردان نوشت و ضمن اظهار دوستی از او تقاضا کرد تا دولت فرانسه حمایت او را در خلیج فارس قبول کرده ضمانت کند^۲ . کنسول در این خصوص به دربار پاریس چنین می‌نویسد^۳ :

1- Anje Gardane

۲ - اسناد بایگانی شده وزارت امور خارجه فرانسه شماره ۱ صفحه ۲۴

۳ - شماره ۶ صفحه ۶۲ به بعد

«... امام مسقط و ملت او می‌توانند مطمئن باشند که فرانسوی‌ها با کمال حسن‌نیت و وفاداری صلح‌را برای آنان تأمین خواهند کرد، زیرا این موضوع آرزو و هدف پادشاه فرانسه است که ملتش با تمام ملت‌ها در دوستی و صلح و صفا بسربرد و هیچگاه موضوعی برای قطع ارتباط میان آنان فراهم نشود...»

شورای دریائی فرانسه در نامه‌ای که در ۴ فوریه ۱۷۲۲ در جواب گاردان بدین‌نقرا نوشت^۱ اقدامات او را نزد امام مسقط مورد تأیید و تصدیق قرار داد:

«والاحضرت جوابی را که شما بمادادید و در آن پیشنهاداتی را که به امام مسقط کرده‌اید تأیید کرده‌اند و شما می‌توانید و اجازه دارید که در همین زمینه، دوستی ملت فرانسه را به امام مسقط برای مدت طولانی پیشنهاد نمائید».

مذاکرات میان فرانسه و مسقط نتایج بسیار بدی را به بار آورد و عکس‌العمل آن در دربار اصفهان بسیار شدید شد زیرا اقدامات و عملیات انگلیس‌ها و هلندی‌ها و پرتغالی‌ها برای بیرون کردن فرانسوی‌ها از ایران و اختلاف نظر میان گاردان و پادری بر شدت بدبینی زمامداران ایران افزود. چنانکه در ملاقاتی که کنسول فرانسه با وزیر خارجه ایران کرد بنا به گفته کنسول این موضوع بخوبی روشن و واضح شد:

«... منشی الممالک (وزیر خارجه) بوسیله مترجم بالحن بسیار تند و زنده چنین گفته که اگر فرانسوی‌ها به وعده‌هائی که داده‌اند عمل نکنند و از قولی که به ایرانی‌ها داده‌اند سرپیچی نمایند دولت ایران هم خود را از انجام تعهداتی که کرده مبرا میداند و کاری را که باید انجام دهد خواهد کرد»^۲

حتی ورود کشتی‌های فرانسه به بندر عباس نتوانست از شك و تردید ایرانیان نسبت بدولت فرانسه بکاهد. پس از ورود ناوهای فرانسوی به بندر عباس، کنسول فرانسه از دربار ایران تقاضا کرد که بعنوان تأیید و تصدیق عهدنامه سال ۱۷۱۵ کالاهای فرانسوی را از حقوق و عوارض گمرکی معاف بدارد. صدراعظم جدید حاضر نشد به این درخواست جواب مساعدی بدهد. گاردان

۱- اسناد بایگانی شده وزارت امور خارجه فرانسه شماره ۶۸ صفحه ۶۸

۲- اسناد بایگانی شده وزارت امور خارجه فرانسه شماره ۶۸ صفحه ۱۴۵

در این خصوص چنین نوشت^۱: «بنظر می‌آید که صدراعظم جدید نسبت به ایجاد پایگاه و مرکز بازرگانی فرانسه نظر مخالف دارد. سفیر ترک که از مدتی پیش در دربار اصفهان است همین نظر را تأیید میکند. با اینکه من در اسلامبول با سفرای انگلیس و هلند مذاکراتی برای جلب نظر آنان بعمل آوردم معذک انگلیس‌ها و هلندیها در دربار اصفهان بفعالیت پرداخته اند و بوسایل مختلف تصمیم دارند اعتماد الدوله (صدراعظم) و سایر درباریان را که ممکن است مانع کار بشوند بطرف خود جلب نمایند.»

اعتراضات شدید و مباحثات و مذاکرات طولانی و مخارج گزاف کنسول فرانسه سرانجام نه تنها بزیان فرانسه تمام شد بلکه وسیله گردید که سایر خارجیانی که در ایران دارای منافع بازرگانی بودند از موقع استفاده نمایند و ضمن تحکیم موقع خود وضع فرانسویها را در ایران ناپایدار و متزلزل کنند. نتایج حاصله را گاردان بقرار زیر در تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۷۲۱ تشریح می‌کند^۲:

«در ۲۰ اوت از طرف دربار اصفهان چهار هیئت بمنظور رسیدگی بوضع گمرکات بندر عباس ب-رای چهار دولت که کشتیهای آنها در آنجا لنگر انداخته بودند، بمحل اعزام شدند. هیئت اولی که مخصوص فرانسویها بود متذکر شد کالاهائی که بوسیله کشتیهای «بازرگانی هند» به بندر عباس وارد میشوند از حقوق گمرکی معاف هستند ولی از کالاهای سایر کشتیها عوارض و حقوق گمرکی دریافت خواهد شد. هیئت مزبور از من (گاردان) خواست تا مراتب را با اطلاع فرماندهان کشتیها برسانم ولی چون این موضوع برخلاف اقدامات و هدفهای من بود از انجام چنین مأموریتی خودداری نمودم. «هیئت دوم مأموریت داشتند که با انگلیسها وارد مذاکره بشوند و از آنان تقاضا کردند که سه در صد، مانند زمان شاه عباس بزرگ، عوارض بپردازند.»

۱- اسناد بایگانی شده وزارت امور خارجه فرانسه شماره ۶۰ صفحه ۵۰
 ۲- اسناد بایگانی شده وزارت امور خارجه فرانسه شماره ۱ صفحات ۵۶ و ۵۷

« هیئت سوم مربوط به پرتقالیها تذکر دادند که چون پرتقالیها در مقابل شاه ایران تعهد دارند که در تصرف مسقط کمک نمایند و بتعهد خود عمل نکرده اند بنابراین دولت ایران از تعهدات متقابلی که در برابر دولت پرتقال دارد خود را مبرا می‌داند .

« به هیئت چهارم دستور داده شده بود که از هلندیها بهمان مقدار انگلیسها عوارض گمرکی بگیرند . ضمنا هیئت مزبور دستور محرمانه داشت که نسبت به هلندیها ارفاق نماید و برای اخذ حقوق گمرکی بآنان مهلت کافی بدهد .»
 روش سیاسی گاردان و اقدامات مجدانه او برای بتصدیق رساندن عهدنامه ۱۷۱۵ این فکر را برای صدراعظم ایران بوجود آورد که کنسول دستور محرمانه دارد بدربار اصفهان متذکر شود زمانی دولت فرانسه حاضر بکمک به دولت ایران برای استخلاص مسقط خواهد شد که قرارداد ۱۷۱۵ را تایید و تصدیق نماید یا اینکه قراردادی مشابه آن امضا کند .

در این وضع و حالت بود که گاردان بتصور اینکه میتواند در آینده نزدیک با صدراعظم ایران ملاقات نماید نامه‌ای بدین مضمون بشورای دریائی فرانسه نوشت : « اعتمادالدوله بطور قطع مرا احضار خواهد کرد و راجع به موضوع مسقط بامن مذاکراتی بعمل خواهد آورد، زیرا بروی مسلم شده است که طولی نخواهد کشید اعراب با ما قطع ارتباط می‌نمایند، بخصوص که انگلیسها و هلندیها برای کشیدن انتقام و تسلیم پیشنهادات بهتری باین قطع ارتباط کمک خواهند نمود .

« در این صورت من در نقشه دارم که اگر اعتمادالدوله قبل از اینکه وارد مذاکره صلح با امام مسقط بشود باو بگویم که راهی را در نظر گرفته‌ام که دولت ایران را از پرداخت مبلغ هنگفت و تجمیز قوا معاف خواهد داشت . بنابراین از شورای دریائی تقاضا دارم از والا حضرت نایب السلطنه بخواهند که از دادن هر گونه کمک و مساعدتی تا زمانی که قراردادی میان اعلیحضرت پادشاه ایران و امام

مسقط امضاء نشده است خودداری نمایند زیرا در اینصورت امام مسقط از دولت فرانسه که واسطه عقد قرارداد صلح است ملاحظه میکند و از ترس اینکه مبادا با کشتی‌های جنگی خود علیه او اقدام نماید هیچگاه ب فکر قطع ارتباط با دولت ایران نخواهد افتاد. شش ماه مسافرت برای رفت و آمد بمسقط باین امر خاتمه خواهد داد و ایرانیها با انعقاد چنین معاهده صلحی راضی و مطمئن خواهند شد و ما میتوانیم ب سهولت قرار داد سال ۱۷۱۵ را بتصدیق و تأیید دربار اصفهان برسانیم.

«آقای پادری که در زیر دست من کار میکند ضمن نامه‌هایی که بصدر اعظم ایران نوشته است متذکر شده که شرکت بازرگانی هند به امام مسقط اعلان جنگ داده و دستور محرمانه دارد که این موضوع را باطلاع اولیای امور ایران برساند. رفتار او با اقدامات و نقشه‌های من که در شرف دادن نتیجه است، لطمه شدید وارد خواهد آورد.

«من مطلع شده‌ام که اعتمادالدوله در نتیجه توصیه بعضی از درباریان به آقای پادری اجازه داده است که به اصفهان آمده باوی ملاقات و مذاکره نماید. بمحض اطلاع از این خبر به پادری تذکر دادم که طبق دستور شورای دریائی بهیچوجه حق ندارد محل خدمت خود را ترک نماید، زیرا اگر بدربار اصفهان بیاید و بگوید که شرکت هند حاضر است به مسقط اعلان جنگ بدهد و برای گرفتن امتیازاتی مبلغی پول خواهد داد تمام اقدامات من را نقش بر آب خواهد کرد ...»

تمام اقدامات و سعی و کوشش کنسول فرانسه برای جلوگیری از مسافرت پادری به اصفهان، به بهانه اینکه احضار او از طرف دربار شده است^۱، بی نتیجه ماند. در ملاقاتی که کنسول شیراز با صدراعظم کرد مجدداً بوی وعده داد که شرکت هند حاضر است مسقط را پس بگیرد و بدولت ایران تسلیم نماید، مشروط بر اینکه دولت ایران اجازه بدهد که فرانسویها در بحرین بصید مروارید بپردازند.

۱ - اسناد بایگانی شده وزارت امور خارجه فرانسه شماره ۶ صفحه ۱۱۳

گاردان که پیشنهاد مزبور را غیر کافی و برای بازرگانی فرانسه و کشتی-رانی آن در خلیج فارس و دریاهای اطراف خطرناک میدید با این عبارات^۱ خطاب به اعتمادالدوله، جداً اعتراض کرد:

« رسماً اعلام می‌کنم که تمام پیشنهادات و تعهدات آقای پادری بلااثر است، زیرا تمام پیشنهادات و تعهدات وی برخلاف نظر و دستور صریح شورای دریائی است که نماینده مزبور از طرف آن مقام در مملکت شما هاموریت دارد. »
 صدر اعظم و دژ باز ایران حاضر نشدند اعتراضات کنسول را بپذیرند و سرانجام پادری کنسول شیراز موفق شد معاهده ورسای را (۱۷۱۵) بتأیید و امضای دربار اصفهان برساند. ولی بدبختانه موفقیت‌های او چندان دوام نیافت زیرا حمله افغانه و سقوط دولت صفویه و هرج و مرج و آشوبی که سراسر کشور را فرا گرفت هرگونه ارتباطی را با کشورهای خارجی قطع کرد پادری در نامه‌های که در تاریخ ۱۹ اکتبر ۱۷۲۲ بنایب السلطنه فرانسه نوشت اوضاع ایران را بدین‌منوال تشریح می‌کند:

« بازرگانی در سراسر ایران متوقف مانده است و اگر هم قوای ایران بتواند بغائله محمود افغان خاتمه دهد معذک در سراسر کشور بهیچوجه کالای اروپائی و یا هندی نمیتوان یافت، بنابراین اگر کشتیهای شرکت هند بموقع به بنادر ایران برسند من امیدوارم و بخود می‌بالم که میتوانم منافع زیادی عائد بازرگانان فرانسه بنمایم،^۲ »

۱ - اسناد بایگانی شده وزارت امور خارجه فرانسه شماره ۶ صفحه ۱۰۸

۲ - اقتباس از کتاب روابط ایران با دولت‌های غرب اروپا (انگلیس، هلند، فرانسه، اسپانیا، پرتغال) در زمان صفویه تألیف نویسنده در ۱۳۱۵ شمسی مطابق ۱۸۳۷ میلادی در پاریس.



کتابخانه عمومی
موسسه تخصصی
تاریخ و جغرافیا
تهران
کتابخانه عمومی
موسسه تخصصی
تاریخ و جغرافیا
تهران

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

موضع

مهر مبارک اشرف اقدس
کمترین کلب امیرالمومنین
سلطان حسین^۱

حکم جهانمطاع شد آنکه زبده الامثال موسو پدري آقو نسل فرنسه بشفقت شاهانه سرافراز گشته بداند که چون بعرض رسانیده بود که جماعت فرنسه سفاین خود را آماده و مهیا ساخته منتظر صدور رقم اشرف درباب قبول تمنیات پادشاه و الاجاه فرنسه اند لهذا بموجب استدعا رقم اشرف علیحده شرف صدور یافت چون ممکن است که در حین ورود ایشان بعضی دشمنان^۳ در روی دریا بوده باشند که دفع ایشان ضرور باشد و در درگاه معلی توپچیان صاحب وقوف و تمشیت بعضی خدمات ضرور شود میباید بو کلاء و کارکنان سرکار پادشاه منصور که در بنادر و سفاین اند اعلام نماید که در حین ورود سفاین هرگاه از این مقوله امور بایشان اظهار و خدمات رجوع شود بمقتضای دوستی که از قدیم الایام با پادشاه و الاجاه مزبور در میان است بلا توقف بعمل آورند در دفع دشمنان و تمشیت خدمات این دولت ابد مدت تعویق و تأخیر و مسامحه جایز ندارند و در عهده شناسند تحریراً فی شهر شعبان المعظم سنه ۱۱۳۴

۱ - سواد فرمان شاه سلطان حسین بمأمورین دولت ایران در بنادر خلیج فارس که برای
اومی یا نوزدهم پادشاه فرانسه فرستاد. عکس برداری از آرشیو وزارت امور خارجه فرانسه،
کتاب ۱۷ شماره ۳۳.

۲ - Monsieur Padery

۳ - مقصود از دشمنان اهالی مستط هستند.

هو الله سبحانه
الملك الله
يا محمد يا علي
جد بزرگوارم طاب ثراه^۱

مهر
بندۀ شاه ولایت

حسین
۲ ۱۱۱۲

فرمان شرف نفاذ یافت آنکه کمپانیان و تجار خیر مدار فرنسه بهمه ابواب
بالطاف بیدریغ خاقانی مستوثق و امیدوار بوده بدانند که قبل ازین رقم قدرشیم
خاقان خلد آشیان صاحبقران بتاریخ شهر صفر سنه ۱۰۵۸ باین مضمون بعز صدور
اقران یافته که بزرگان تجار و ریش سفیدان و صاحبان اختیار فرنگیان که
درینوقت بدرگاه جهان پناه فرستاده استدعا نموده اند که ایشان را مرخص
فرمائیم که بدستور فرنگیان ولندیس^۳ وانگلیس و پرتگال که برسم تجارت
بممالک محروسه آمد و رفت مینمایند ایشان نیز تردد و آمد و شد نمایند بنظر
کیمیا اثر رسیده مضامین آن برنواب همایون مظاهر گردید و رقم اشرف
شرف صدور یافت که حکام بنادر مانع و مزاحم ایشان نشده گذارند که بدستور
سایر جماعات مسیحیه آمد و شد نمایند و اعزاز و احترام درباره ایشان بعمل
آورند چون بعون عنایت آلهی و اقبال بیزوال ممالک محروسه مامن تجار و
مترددین و ابناء السبیل است میباید که از روی اطمینان و جمعیت خاطر هر قسم
امتع و اجناسی که داشته باشند آورده خرید و فروخت نمایند و درینوقت که

۱- مقصود شاه عباس کبیر است.

۲- نامه شاه سلطان حسین به لومی چهاردهم پادشاه فرانسه، عکس برداری از آرشیو

وزارت امور خارجه فرانسه، شماره ۶.

۳- اسپانیا.

پادشاه رفیع الشان ولایت پاریس و نرمندیا و برقیانیا و کوتیانیا و اسکنسیا و پیکتاویا و اکسنتزیا و لمویسی و بورداکالیا و کراپنلیس و پرونس و پریگر و انکلیسما و تلزا و اندکاویا و سنمنم و ترنیس و کارنوقم و نیورنیس و لوکدتم و پیکار ویا و کالس و کمپانیا و دونکرک و سایر ولایات مؤکد معاهد الفت و التیام قویم قدیم بانواب کامیاب همایون ما گشته ایلچی معتبر خود میکائیل را بانامه دوستانه بسده سنیه کیوان غلام فرستاده مجدداً در جی انفتاح ابواب تردد نموده بودند که باعث انتفاع منسوبان طرفین شود و اختیار تام بمشارالیه داده سفارش اعتماد بآنچه او معروض پیشگاه عدل و داد دارد نموده بودند و ایلچی مزبور بعد از آنکه خواهش آن پادشاه ذی جاه را اظهار و درباره ایشان اموری چند بموجب عهدنامه علیحده قرار نمود استدعا کرد که حکم جهانمطاع در باب امضای رقم قضاتوأم مزبور مقرون بشرف صدور گردد که بممالک فسیح المسالك ایران تردد مینموده باشند بنا برین رقم مبارک مذکور رامضی و منفذ و ایشان رامأذن و مرخص فرمودیم که از روی اطمینان بال و استظهار تمام بتوجهات پادشاهی بممالک محروسه شاهنشاهی برسم تجارت آمد و شد نمایند که در خصوص رعایت و اعزاز و احترام آن تجار خیریت آثار از احدی کوتاهی واقع نخواهد شد و بمکارم بالانهایت ظل اللهی مستمال میبوده باشند. تحریر آفی شهر رجب المرجب ۱۱۲۰

ع- نامهای شهرهای فرانسه که بترتیب اسامی صحیح آنها را تا آنجائیکه توانستیم استنباط نمائیم متذکر میشویم:

پاریس Paris نورماندی Normandie. برتانی Bretagne. کی تن Aquitaine
 اسکنسیا (نامفهوم)، پیکتاویا (نامفهوم)، اکسنتزیا (نامفهوم)، لیموزن Limousin، بوردا
 Bordeau. کراپنلیس (نامفهوم)، پرون Provence. پریگر Prigere انکلیسما
 (نامفهوم) تولوز Toulouse. اندکاویا (نامفهوم)، سن مارن Seine-Marne. ترنیس
 (نامفهوم)، شارانت Charente. نیورنه Nivernais، لوکدتم (نامفهوم)، پیکاردی
 Picardie، کال Calais، کومیین Compiègne، دونکرک Dunquerque.

آثار پراکنده

تمدن و هنر ایران

در گوشه و کنار جهان

مجله بررسی‌های تاریخی در هر شماره تحت این عنوان نمونه‌هایی از شاهکارهای هنر و تمدن ایران را که ذی‌بخش موزه‌های مختلف جهان و مجموعه‌های خصوصی است، به خوانندگان ارجمند معرفی مینماید.

تصویر ۱ - بز طلائی بالدار . از آثار سده چهارم قبل از میلاد .
(در پاریس)

تصویر ۲ - بشقاب سیمین کنده کاری شده متعلق بسال ۴۵۹ هجری در موزه هنری
بستن (در واشینگتن)

تصویر ۳ - فرش ترنجی ابریشمی متعلق بقرن دهم هجری . در موزه وایدنر
در تالار ملی واشینگتن

تصویر ۴ - جام طلائی با حکاکی هائی از سر آهو و شیر از آثار سده پنجم
قبل از میلاد . (در پاریس)

تصویر ۵ - کوزه زرین دسته دار متعلق بسده چهارم قبل از میلاد .
(در پاریس)



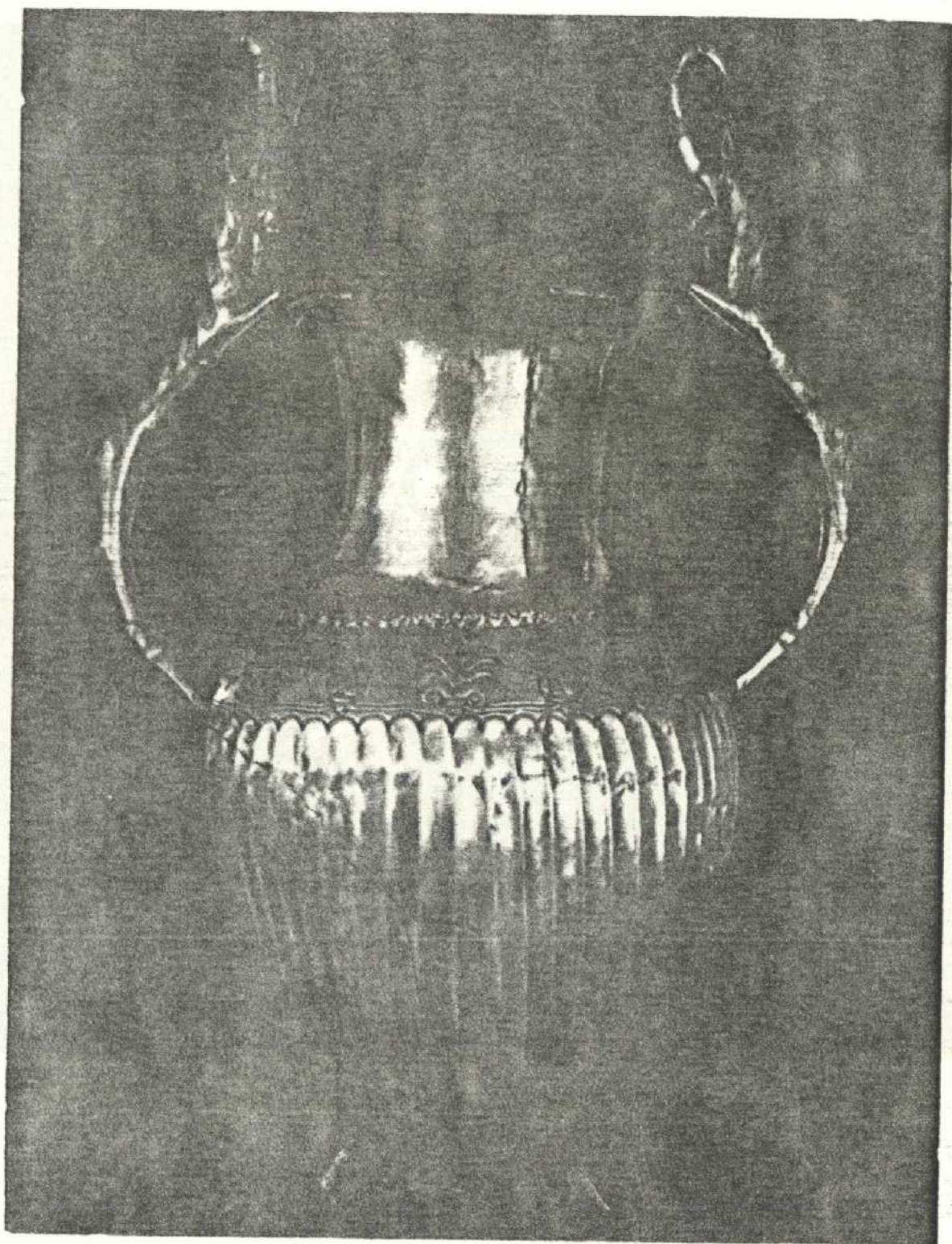
۱ - بز بالداز با پایه فلزی از نقره و طلا، از آثار هنری ایرانیان سده ۴ قبل از میلاد. ارتفاع آن ۲۷ سانتیمتر میباشد. این شاهکار هنری در موزه لوور پاریس قرار دارد.



۲- بشقاب نقره‌ای متعلق به سال ۴۹۱ هجری از شاهکارهای زمان سلجوقیان با کتیبه‌ای بنام آلب ارسلان. حکاکی ظریف و کم عمق از ممیزات این ظرف بشمار میرود. اسم سازنده (حسین کاشی) بسال ۴۵۹ هجری به خط کوفی بر آن حک شده است. قطر بشقاب ۴۱ سانتیمتر و درموزه هنری بستن قرار دارد.



۴ - جام طلائی باحکاکی هائی از سر آهو و شیر، در کاوشهای باستانشناسی
شمالغرب ایران بدست آمده و ارتفاع آن ۱۱ سانتیمتر میباشد. از جمله
شاهکارهای فلزکاری ایرانیان اولیه بشمار میرود. این جام متعلق به قرن
پنجم قبل از میلاد و درهوزه لوورپاریس قرار دارد.



۵ - کوزه زرین بادسته‌هائی از بز کوهی . این کوزه در سفاری‌های شمال غرب ایران بدست آمده و در حین حفاری ۷ تکه گردیده است و از شاهکارهای فلزکاری زمان هخامنشی محسوب میگردد . ارتفاع کوزه ۲۸/۵ سانتیمتر و ارتفاع آن از شاخ‌ها بیست و هفت سانتیمتر و متعلق به سده چهارم قبل از میلاد میباشد . این شاهکار در یک کلکسیون خصوصی در پاریس است .

یک لشکرکشی تاریخی

از راه خلیج فارس

پیش از آنکه درباره تاریخ
این لشکرکشی در روزگار
پادشاهی خسرو اول ساسانی ملقب
به انوشروان، که از راه خلیج فارس
انجام گرفته است و نتیجه شکست
انگیز آن که بیک معجزه بیشتر
شبهت دارد، تا بیک پیکار و پیروزی،
در آن سخنی بنویسیم، شایسته
است درباره کشور یمن که صحنه
این نبرد بزرگ و تاریخی بوده
و امروز نیز در اثر برادر کشی که
در آن رخ میدهد، نام این کشور
در اخبار و روزنامه ها زیاد برده
میشود، مطالبی بکوتاهی ذکر
گردد.

کشور یمن در جنوب غربی
شبه جزیره عربستان واقع است
و نسبت بدیگر بخشهای این

بفلم
امام شوشتری

شبه جزیره دارای آبادیهای بیشتر و آب فراوانتری است و زمینهای کشاورزی در دامنه کوهستانهای آن بیش از دیگر قسمت‌های عربستان وجود دارد. چنانکه از روایات باستانی قوم عرب استنباط میشود، یمن موطن اصلی اقوام عرب است و در آنجا تمدنی کهن پدید آمده بود و مردم یمن خطی داشته‌اند که معروف بخط «مسند» است و در یمن سنگنوشته‌هایی از این خط کشف شده است. اما این تمدن پس از شکسته شدن بند معروف «مارب» بوسیله «سیل عرم» که در قرآن کریم بداستان آن اشاره گردیده است از میان رفت. در پس این حادثه عشیره‌های عرب از یمن آغاز مهاجرت کرده‌اند.

با اینحال پس از این واقعه عظیم، باز در یمن شهرهایی بوده و دولتی وجود داشته است که تا زمان استیلای حبشیان بر آن کشور در عصر قباداول ساسانی، آن دولت نظام و قوامی داشت. ساکنان یمن از اعراب قحطانی بودند در صورتیکه ساکنان حجاز و یمامه از قبایل نزاری. از تیره‌های قحطانی یمن یک عشیره معروف به حمیری است که سلطنت یمن در دست آنان بود.

شاهان حمیری یمن هر کدام لقبی داشتند که با اسم اشاره «ذو» به معنی دارنده و صاحب آغاز میشد مانند ذوالازعار، ذوالصرح، ذویزن، ذوشناتر و دیگرها. این کلمه را در کتابها گاهی به «ذوا» جمع بسته‌اند و جمله «اذاء الیمن» را بمعنی پادشاهان یمن بکار برده‌اند.

در کشور یمن تائیس از ظهور دین مبین اسلام پیروان مذاهب مختلف وجود داشت. بویژه گروه بسیاری از یهودان در آنجا سکونت داشته‌اند. برخی گفته‌اند که حمیریان نیز از یهود بوده‌اند اما این مسئله از لحاظ تاریخی ثابت نیست و شاید سرچشمه آن داستان ازدواج بلقیس ملکه سبا با سلیمان پادشاه اسرائیل باشد. هر چه بوده مسلم است که شاهان یمن نسبت به یهودان مهر می‌ورزیده‌اند و آنان را بیش از پیروان مذاهب دیگر مورد عنایت قرار میدادند. پایتخت یمن شهر «ذمار» بود که بعدها نام آن شهر به کلمه حبشی «صنعا» بمعنی قلعه مبدل گردید و نام اخیر تا کنون رایج مانده است. ذمار یک کلمه فارسی است، از ریشه (دم بمعنی نفس) و پسوند (آر) که پیش از اسلام بزبان عربی در آمده است.

در این شهر چاهی بوده که از دهانه آن شعله آتش بیرون می‌جست و سالهای سال همچنان مشتعل بود. بر روی آن چاه ساختمانی بوده که در آن دهلیزی وجود داشت که بسرچاه منتهی میشد. درباره بلندی زبانه آتشی که از این چاه بیرون می‌جسته است، در کتابها چیزهایی نوشته‌اند که افسانه‌آمیز بنظر می‌آید و خردپذیر نیست. بویژه که چگونگی خاموش ساختن این کانون آتش خودسوز که شرح آن اندکی پائینتر خواهد آمد، خلاف آن سخنان مبالغه‌آمیز را که درباره بلندی زبانه آتش چاه نوشته‌اند، نشان میدهد.

در شهر ذمار (صنعا) پرستشگاه بزرگی وجود داشته است که نام آن را در کتابها «غمدان» نوشته‌اند. و آنرا معبدی از آن آناهیتا و برخی از آن برجیس و برخی از آن کیوان گفته‌اند. این معبد یکی از بناهای بزرگ باستان زمان است که یاد آن در کتابها بازمانده. کاخ غمدان که تاجگذاری شاهان یمن در آن انجام میگرفت تا زمان خلافت عثمان بن عفان برپا بود و بفرمان این خلیفه ویران گردید. نویسنده از متون تاریخی نتوانسته‌ام تشخیص دهم که آیا چاه آتشی است که شرح آن در بالا نوشته شد، در همین پرستشگاه بوده، یا بنای دیگری غیر از کاخ موسوم به غمدان است.

داستان هجوم حبشیان به یمن :

آخرین پادشاه حمیری یمن ملقب به ذونواس بود که در عصر قباد اول ساسانی میزیسته است. چنانکه در تاریخها روایت شده حاخامان یهود مقیم یمن باین پادشاه گفتند ما میتوانیم با توسل بکتاب مقدس توراة این آتش خودسوز را خاموش کنیم. ذونواس پیشنهاد آنان را پذیرفت و حاخامان در روزی معین توراة را بدست گرفته ورد خوان بسوی زبانه آتش که از چاه بیرون می‌جست پیش میرفتند و زبانه از پیشرویشان رفته رفته باز پس مینشست، سپس بدهلینز درآمدند و سرچاه را بستند و آن آتش پس از سالیان دراز خاموش شد. از لابلای عبارات روایاتی که درباره خاموش کردن این آتش در کتابها نوشته‌اند و بدست ما رسیده است، فهمیده میشود که حاخامان

راه نهانی دهلیزی را که بسرچاه منتهی میشده است ، میدانسته اند و از آنجا نزدیک دهانه چاه رفته و سر آنرا بسته اند. نهایت آنکه این عمل را در نزد پادشاه یمن معجزه تورا و از برکت این کتاب مقدس قلمداد کرده اند .

یهودیان با این اقدام خود که بصورت معجزه کتاب مقدس وانمود شده بود، در نزد ذونواس قرب و منزلتی بیش از پیش پیدا کردند و از او اجازه گرفتند تا مسیحیان ، بویژه مردم شهر نجران را بزور از دین تازه بر گردانند و باز پیرو کیش قدیم، یعنی آئین موسی سازند . چنانکه نوشته اند یهودیان برای انجام مقصود خود سختگیری بسیار کردند و گروه فراوانی از مسیحیان را بی گناه از دم تیغ تعصب گذرانیدند . گروهی دیگر از بیم جان مذهب مسیح را رها کردند و با آیین موسی برگشتند . همین سختگیرها و ستیزه های مذهبی انگیزه لشکر کشی پادشاه حبشه بکشور یمن گردیده است .

مردم حبشه در آن زمان پیرو دین مسیح شده بودند و قهراً از ستمها و آزارهایی که از یهودیان بر همکیشانان وارد میشد سخت دل آزرده شده بودند . لذا بفرمان پادشاه حبشه لشکری گران در هفتاد و اند کشتی نشست و از راه تنگه مندب^۱ از دریا گذشته در خاک یمن فرود آمدند .

ذونواس پادشاه یمن با سپاهی به پیشوا لشکر حبشه آمد ، لیکن دچار شکست شد و کشته گردید . برخی نوشته اند در دریا غرق شد . بدینگونه شاهی دودمان حمیری بر افتاد و کشور یمن بتصرف حبشیان درآمد .

دوره حکمرانی حبشیان بر یمن :

نخستین حاکمی که از جانب دولت حبشه بر یمن فرمانروا شد ، «اریاط» نام داشته است و جانشین او «ابرهه» است که عربها او را ابرهه اشرم یعنی بینی شکافته می گفتند . او همان کسی است که برای برانداختن کعبه لشکر بمکه

۱ - واژه مندب فارسی است و مصحف (مندآب) است که بمعنی آب گود و ایستاده در قدیم خیلی رایج بوده است . هنوز در شوشتر و شهریار این واژه را بهمین معنی بکار می برند . کلمه مندب باریشه عربی (ن - د - ب) و معانی این ریشه مطلقاً سازگاری ندارد .

کشیده است و کامیاب نشده و سپاهیان او بشرحی که در سوره «الفیل» در قرآن کریم آمده است نابود شده اند و خودش نیز گرفتار بیماری آبله گردید و تا او را به صنعا رسانیدند، مرد. پس از او پسرش یکسوم و پس از وی پسر دیگرش بنام مسروق پادشاه یمن شد. مسروق همان کسی است که که با تیر و هریز سپهسالار لشکر ایران، بشرحی که در پائین خواهد آمد، کشته شده و دوره فرمانروائی حبشیان بر یمن که نزدیک به هفتاد و اند سال کشیده بود، پایان یافت.

رفتار حبشیان با مردم بومی یمن، چنانکه نوشته اند، بسیار ستمگرانه بوده است و بسا که تعصب مذهبی یکی از انگیزه های این رفتار بوده و اگر همگی محتویات روایاتی را که در این باره در کتابها باقیست باور کنیم، باید گفت پیشتر مانه نیز بوده است. نوشته اند: از رسمهایی که حبشیان بر مردم یمن بسته بودند یکی آن بود که هر دختر یمنی که میخواست بخانه شوهر رود باید شب اول نزد حاکم شهر برود و تا با امداد شب را در بستر او بگذراند. باری حقیقت هر چه هست، رفتار حبشیان با مردم یمن بسیار سختگیرانه بوده است.

چنانکه گفته شد ابرهه در لشکر کشی بمکه دچار ناکامی شد و نیز کلیسای با شکوهی که با درهای سیمین و میخهای زرین بر سرای رقابت با کعبه در شهر صنعا ساخته بود و «قلیس» نام داشت، نتوانست توجه تیره های عرب را جلب کند. با اینهمه حکومت حبشیان بر کشور یمن همچنان پایدار ماند و پس واقعه عام الفیل، باز مردم یمن نتوانستند آزادی و استقلال خود را بدست آورند و خویشان را از زیر یوغ ستم بیگانگان رها سازند.

در این میانه یکی از شاهزادگان یمنی بنام سیف بن ذی یزن توانست از کشور یمن بیرون شود و بکشور روم در آید و برای دادخواهی از سیاهکاری های حبشیان نزد امپراطور برود.

سیف بن ذی یزن هفت سال در کشور روم سرگردان بود تا توانست در شهر انتاکیه که در آن هنگام مرکز استان شام بود، بحضور امپراطور باریابد. سیف، به امپراطور پیشنهاد کرد کشور یمن از آن دولت روم باشد بشرط اینکه

امپراطور کاری کند تا حبشیان از خاکِ یمن بیرون بروند و هر کس را بخواهد بر یمن فرمانروا سازد. امپراطور روم به بهانه آنکه حبشیان مسیحی و هم کیش اویند از یاری دادن سیف سرباز زد و او پس از هفت سال سرگردانی بناچار بادرست خالی از خاکِ روم بیرون شد و به حیره آمد تا شاید از شاهنشاه ایران برای انجام خواسته اش کمکی بدست آورد.

لشکر کشی ایران به یمن در روزگار خسرو اول ساسانی

آنچه تا اینجا نگاه داشته شد و کوشیدیم تا هر چند میسر است به کوتاهی بر گزار شود، مقدمه ای بود برای داستان اصلی، یعنی لشکر کشی ایران به کشور یمن و نبردی که در آنجا میان هشتصد تن اسوار ایرانی با بیش از ده هزار سرباز حبشی رخ داد و نتیجه شگفت انگیزی که از این جنگ تاریخی پدید آمده است. بی تردید این نبرد تاریخی از جنگ معروف ترموپیل یونان که در باره آن نویسندگان اروپا اینهمه داد سخن داده اند، بسیار بزرگتر و نتیجه آن ارجدارتر است. در جنگ ترموپیل همه سربازان اسپارتنی مغلوب و کشته شده اند و جنگ نیز در کشور خود آنها واقع شده بود. اما در اینجا گروه اندک اسواران ایرانی توانستند لشکری مرکب از دهها هزار تن را شکست دهند و کشور یمن را که از خاک اصلی ایران بسیار دور بود، آزاد سازند لیکن درباره این جنگ کسی سخنی نگفته و تبلیغی نکرده است.

پیش از آنکه بشرح داستان اصلی در آئیم، باز باید برای روشن شدن زمینه مطالب دونکته را بر آنچه در بالا نوشته شد بیافزائیم.

نخستین نکته درباره شناساندن امارت نیمه عربی حیره است که خاندان و خمی از طرف شاهنشاهی ایران بر آن شهر و عشیره های عرب نزدیک آن حکومت داشته اند.

حیره شهری بود در باختر رود فرات، در غرب کوفه و آثار آن در نزدیکیهای شهر نجف اشرف هنوز دیده می شود. این شهر در عصر ساسانی مرکز یک امارت نیمه عربی بوده است که فرمانروایان آن از تیره لخمیان معروف به آل عدی،

بوده‌اند که در پناه شاهنشاهان ساسانی حکومت میکردند. این خانواده را بواسطه اینکه در میان امیران آن چندتن «منذر» نام داشته «منذریان - منازره» نیز می‌گویند. خاندان منذری در برابر دولت ایران مسؤول اداره کردن عشیره‌های عرب بودند و همیشه يك لشکر ایرانی موسوم به «دوسر» که بمعنی ستبر و بزرگ است در این شهر نشیمن داشت. این گونه پادگانها رادر عصر ساسانی «نشستگان» می‌نامیدند. این لغت در نوشته‌های عربی بشکل «نستجین» و بهمین معنی دیده می‌شود. مردم شهر حیره که آنان را «عبادی» می‌گفتند پیرو مذهب مسیحی نسطوری بودند که کرسی کلیسایی آنان در شهر سلوکیه (یکی از هفت شهر مداین) قرار داشت. بنا بر این نسبت برومیان که تابع کلیسای قسطنطنیه بودند، از دیدگاه سازمان مذهبی وابستگی نداشتند. دو کاخ مشهور «خورنگ» یا «خورنق» و سه دلی (سدیر) در نزدیک شهر حیره واقع بوده است. امیران حیره از طرف دولت شاهنشاهی بر عشیره‌های عرب تا حدود بحرین نظارت داشتند زیرا استان بحرین که نیمروز هم خوانده میشد و از حدود خلیج کاظمه و کویت کنونی آغاز و به «مزون» عمان ختم میشد، خود استان جداگانه‌ای بود که مرکز آن در شهر «هگر» یا «هجر» قرار داشت که امروز آنرا «الاحساء» می‌گویند.

نکته دیگری که باید بآن اشاره شود اینست که محمد بن جریر طبری درباره پناه آوردن سیف بن ذی یزن بایران دو روایت دارد. در روایت دوم چنین گفته شده که سیف در ایران می‌میرد و پسر او روزی جلو مو کب خسرو اول را می‌گیرد و وعده کمکی را که شاهنشاه به پدرش داده بود باو یادآوری میکند و این شخص است که همراه اسواران ایرانی از راه خلیج فارس رهسپار کشور یمن گردیده است. علی بن حسین مسعودی که چند سال پیش از طبری در گذشته است، در کتاب مروج الذهب خود روایت دوم را آورده و نام پسر سیف را «معدی کرب» نوشته است. نویسنده در شرح این داستان از روایت دوم که از سوی مسعودی نیز تأیید گردیده است و قراین دیگری درستی آنرا تأیید می‌کند، پیروی کرده‌ام.

باری سیف بن ذی یزن حمیری پس از آنکه هفت سال در کشور روم سرگردان بود و سرانجام از کمک امپراطور نومید شد توانست خود را به حیره برساند و نزد نعمان بن منذر امیر دست نشانده ایران در این شهر برود. چون سیف بحضور نعمان رسید شرح بدبختیهای هموطنان خود و سفر درازش را به کشور روم، بوی گفت و از نعمان درخواست تا او را بحضور انوشیروان برد و درباری گرفتن از شاهنشاه برای بیرون راندن بیگانگان از کشور یمن یاوری کند. نعمان در پاسخ او گفت: من سالی یکبار بحضور شاهنشاه بار می یابم. اینجا بمان. آتروز ترا با خود خواهم برد و در انجام خواسته ات خواهم کوشید.

حدس زده میشود منظور نعمان از سالی یکبار، روز جشن نوروز یا مهر گن باشد. زیرا در آن عیدها سنت چنین بود که هر کس خواهش معقولی از شاهنشاه میکرد خواهش او پذیرفته میشد.

نعمان بن منذر در روز موعود سیف بن ذی یزن را همراه خویش به پایتخت برد و پس از عرض مطالب خود، موضوع ستمگری حبشیان در یمن و پناه جستن سیف بن ذی یزن را بایران، بشاهنشاه معروض داشت و درخواست تا شاهزاده حمیری به پیشگاه شاهانه بار یابد و خود مقصودش را بعرض برساند. خسرو خواهش نعمان را پذیرفت. محمد بن جریر طبری در اینجا شکوه و جلال بارگاه خسرو و گفت و شنود سیف را با شاهنشاه آورده که خلاصه آن چنین است:

تاج شاهنشاهی را که باندازه چهل چراغ بزرگی بود بوسیله زنجیری نازک از سقف ایوان، بالای جایگاه شاهنشاه آویخته بودند. زیرا از بس گوهرهای بسیار در تاج که از زر بود نشانده بودند، چندان سنگین بود که سر شاه تاب برداشتن آنرا نداشت. جایگاه شاه در ایوان بوسیله پرده ای^۱ از دیگر بخشهای ایوان جدا شده بود. شاهنشاه از دری که در ته ایوان بود میآمد و

۱ - نام این پرده در کتابهای عربی «ستاره» و «استاره» نوشته شده و این لغت فارسی است و بمعنی پرده جلودرگاه بکار میرفته است. لغت آستر نیز از همین ریشه است.

بر تخت می‌نشست و سر در تاج می‌کرد. سپس پرده را بکناری میزدند. شکوه و جلال تخت و تاج و جامه‌های شاه چنان بود که همه حاضران بمحض آنکه چشمشان بشاهنشاه میافتاد بی اختیار بزانو در می‌آمدند. سیف نیز بزانو درآمد و چون خسرو مقصودش را پرسید پاسخ داد:

شاهنشاه، بیگانگان بر کشور من استیلا یافته‌اند. آمده‌ام تا شاهنشاه مرا در بیرون راندن آنان از کشورم یاری دهد.

خسرو پرسید: کدام بیگانگان، حبشیان یا سندیان؟

سیف پاسخ داد: حبشیان، شاهنشاه. این بیگانگان را از کشورم بیرون کن و هر کس را خواستی بر آن فرمانروا ساز. ما فرمانروائی ترا بر خویشان خیلی بیش از آنان می‌پذیریم.

شاهنشاه، کوههای کشور من از زر و سیم است و همگی آنها از آن تو خواهد شد.

خسرو گفت: کشور تو جز بزوشتر حاصلی ندارد و ما باین کالاها نیاز نداریم. با اینحال اینجا بمان تا برای تو فکری کنم. در آن زمان انوشروان گرفتار جنگ با دولت روم بود و قهراً نمیتوانست بسیف زود مساعدت کند و سربازان ایرانی را بکشوری دور دست بمنظور آزادی ملت دیگر گسیل دارد.

جنگ میان روم و ایران چند سال بطول انجامید و در این میانه سیف در حیره در گذشت. پس از آنکه نبرد میان ایران و روم با پیروزی ایران پایان یافت و انوشروان بپایتخت بازگشت، روزی «معدی کرب» پسر سیف بر سر راه مو کب خسرو ایستاد و چون شاهنشاه خواست بگذرد فریاد برآورد: شاهنشاه، چرا میراثی را که نزد تو دارم بمن پس نمیدهی؟ فریاد او بگوش انوشروان رسید. دستور داد جوان عرب را بحضور او بدر بار بیاورند. چون او را آوردند خسرو از جوان عرب پرسید: چه میراثی نزد من داری که در راه آنرا مطالعه میکنی؟ معدی کرب گفت: وعده‌ای که شاهنشاه بپدرم داده بود. من پسر آن عزمم که شاهنشاه با او نوید داده بود یاریش کند و دست ستم

بیگانگان را از کشورش کوتاه سازد. پدرم در پایتخت تو در گذشته است و اکنون آن وعده بازت بمن رسیده که از شاهنشاه آنرا مطالبه میکنم. خسرو گفت درست است. بمان تا برای خواسته تو چاره ای بیندیشم. پس خسرو داستان را با وزیرانش در میان نهاد. خود او میل نداشت جان اسواران ایرانی را در چنین جنگی که نه جنبه دینی داشت و نه میهنی بمخاطره اندازد.

برابر روایت دوم طبری که از هشام کلبی نقل شده (پدر هشام کلبی از مردم شهر حیره بوده است) و پیداست ما خود از خداینامک است، موبدان موبد که در روزگار ساسانی در جرگه هیات وزیران قرار داشت شاهنشاه چنین پیشنهاد کرد:

این جوان عرب حقی دارد از بابت وعده ای که شاهنشاه پدرش داده و حق دیگری از بابت پناه آوردن او بدربار ایران. در زندانها سربازان و افسرانی هستند که در دادگاهها محکوم بمرگ شده اند و بانتظار سرنوشت روز میگذرانند. اگر شاهنشاه فرمان دهد، اینگونه محکومان مجهز شوند و فرماندهی آزموده برایشان معین گردد و همراه این جوان عرب بکشور یمن گسیل گردند. آنان یا کشته خواهند شد و یا پیروز. اگر کشته شدند بهممان سرنوشتی رسیده اند که باید برسند و اگر پیروز شدند افتخار پیروز شدن بهره شاهنشاه و کشور خواهد بود.

خسرو این رأی را پسندید و فرمان داد از اینگونه محکومان فهرستی آماده سازند. رویهمرفته آنان در همگی زندانها ۸۰۰ تن بودند. فرمان انوشروان آنانرا آزاد ساختند و برای رفتن بیمن از راه دریای پارس مجهز کردند و «وهریز» دیلمی را که افسری سالخورده و جنگ دیده و از خاندان ساسانی بود بر آنان فرمانده ساختند.

طبری دیگر نگفته است که وهریز دیلمی کی بود و تبار او چیست و آیا لغت و وزیر نام او است یا لقبی که دارا بوده. وانگهی چرا او را دیلمی می گفته اند؟

پاسخ این پرسشها را حمزه بن حسن اصفهانی که تا چهل سال پس از محمد بن جریر طبری زنده بوده در کتاب (سنن ملوک الارض والانبیاء) برایمان روشن کرده است. این تاریخ نویس گفته وهریز لقبی است و نام این فرمانده دلیر فرخزاد پورنرسی پورژاها سب است.

علی بن حسین مسعودی که با حمزه همزمان است، در کتاب التنبیه والاشراف توضیح بیشتری در این زمینه دارد و افزوده است: وهریز لقبی بود که خسرو هنگام فرستادن فرخزاد بیمن باو عطا کرد و از آن جهت او را دیلمی میگفته اند که مدتها فرمانروای شهرستان دیلمان بوده است.

در عصر ساسانی بخش کوهستانی گیلان را تا حدود آذربایجان، دیلمان مینامیده اند و لغت گیلان تنها به بخش جلگه آن گفته میشود.

باری، بفرمان انوشروان این سپاه اندک تجهیز شد و زیر فرمان فرخزاد پورنرسی ساسانی ملقب به وهریز بسوی کشور یمن حرکت کرد تا بزرگترین حادثه شگفت آور را در تاریخ پدید آورد. حادثه ای که تا آن روز گاربی مانند بود و نتیجه بزرگی که از دلاوری این اسواران ایرانی پدید آمد سیر تاریخ عربستان را دیگرگونه کرد.

این سپاهیان دلیر زیر فرماندهی وهریز از تیسپون تا بندر «ابله» را از راه خشکی پیمودند. ابله (بضم اول و دوم و فتح و شد سوم) بزرگترین بندر عراق در عصر ساسانی بوده و جای آن در جنوب شرقی بصره کنونی کنار شاخه ای از خلیج فارس قرار داشته است. باید دانست که در آن روزگار آبهای خلیج فارس از راه شاخه های گوناگون تا حدود بصره پیش میرفته و هنوز این رودخانه که آنرا در کتب جغرافیای عصر اسلامی «دجلة العوراء» نامیده اند و در دو قرن اخیر بنام شط العرب معروف شده است، پدید نیامده بود. گمان میکنم نام دجلة العوراء ترجمه ای از نام فارسی این رود است که مثلا دجلة یک چشمه بوده است. نظیر اینگونه ترجمه ها را در نامگذاریهای جغرافیائی عصر اسلامی بسیار می بینیم و نویسندگان عرب زبان، هر جا تلفظ نامی برایشان دشوار بوده است آنرا ترجمه کرده اند، مانند نام «خوزستان»

بازار، که به سوق الاهواز ترجمه شده است. شهر ابله پس از پیدایش بصره بکوچکی گرایید، سپس در هجوم مغولان پاك از میان رفت.

سپاهیان دلیرها از بندر ابله در هشت کشتی نشسته از راه دریای پارس راه کشور یمن را در پیش گرفتند. این کاروان دریائی در میانه راه دچار طوفان سختی شد و دو کشتی از هشت کشتی در گردابهای دریا فرورفت اما سرانجام شش کشتی دیگر توانستند پس از تحمل رنج فراوان در کناره عدن در بندری که نام آنرا «متوب» نوشته اند وارد شوند و سرنشینان آنها پا بخشکی نهند. تاریخ نویسان ننوشته اند آیا در این حادثه دریائی از اسواران ایرانی کسی هم غرق شده است یا نه؟

طبری در روایت خود جمله ای از زبان معدی کرب پسر سیف نقل کرده است که نشان میدهد در آغاز جنگ کمکی از سوی اعراب بومی برای وهریز نرسیده است و نبرد نخستین را فقط ۸۰۰ تن اسوار دلیر ایرانی آغاز کرده و در آن فیروز شده اند. این تاریخ نویس نوشته :

پس از پیاده شدن سپاهیان از کشتیها وهریز رو به پسر سیف بن ذی یزن کرد و گفت: بگو اکنون چه داری؟ معدی کرب پاسخ داد: يك اسب و يك شمشیر عربی. پاپای تو نبرد میکنم تا یا کشته شوم یا پیروز گردیم. این جمله نشان میدهد که معدی کرب در آغاز کار نتوانسته است از بومیان یمن سربازانی برای کمک به ایرانیان فراهم آورد.

دیری نپائید که خبر پیاده شدن سپاه ایران بگوش مسروق پسر ابرهه که در این زمان بر یمن فرمانروا بود، رسید. وی با سپاهی گران برای مقابله با ایرانیان بسوی کناره دریا شتافت. شماره سپاهیان مسروق را همگی تاریخ نویسان یکصد هزار تن نوشته اند و اگر این را حتی ده برابر اغراق بدانیم و کم کنیم باز روبرو شدن یکدسته هشتصد نفری، آنهم در کشوری بیگانه و نا آشنا با سپاه ده هزار نفری و تار و مار کردن آنها در يك حمله برق آسا، از معجزات تاریخ است و چنانکه در آغاز گفتار نوشتیم دلاوری این ۸۰۰ تن اسوار ایرانی مسلم از دلاوری مدافعان تنگه ترموپیل دریونان خیلی

بزرگتر و برتر بوده است. بویژه آنکه مدافعان ترموپیل مغلوب و نابود شدند و اسواران ایرانی پیروز گشتند و کشوری را از یوغ ستم بیگانگان آزاد ساختند.

ابوحنیفه احمد بن داود بن دینوری در گذشته بسال ۲۸۲ هجری در نقل این داستان و شرح نبرد نکات اضافه‌ای دارد که آنها را از کتاب «الاخبار الطوال» او می‌آوریم. از آن نکات:

یکی آنکه وی نام پدر وهریز را کامجار (کامگار) نوشته و چون مسلم بود است که فرخزاد ملقب به وهریز پسر نرسی پورژا ماسب ساسانی است، پس باید پذیرفت که لفظ کامگار لقب نرسی بوده است نه نام او.

دو دیگر، نوشته است چون دو سپاه رویاروی شدند، وهریز با مسروق ده روز پیمان متار که بست.

غرض او از بستن پیمان آن بوده که بوضع محل آشنا گردد و نیز بر چگونگی شیوه جنگی حبشیان و قوف یابد زیرا نخستین بار بود که سر بازان ایرانی با سپاهیان حبشه روبرو شده بودند و ایرانیان از شیوه جنگی آنها آگاهی نداشتند.

سه دیگر، افزوده است در آخر روزهای متار که وهریز بپسر جوانش انوشزاد نام داشت و همراه پدر بیمن آمده بود، دستور داد از یکسو تاخت کوچکی بلشکریان حبشه برد اما خود را در وسط آنها نیندازد تا پدرش چگونگی جنگیدن حبشیان را بشناسد. انوشزاد از روی جوانی، برخلاف گفته پدر، بی باکانه خود را در وسط دریای سپاه حبشه افکند. در نتیجه از هر سو گرد او را گرفتند و جوان را از پای در آوردند مسروق به وهریز بیغام داد: چه شده که پیمان متار که را پیش از پایان مدت شکسته‌ای؟ وهریز در پاسخ گفت: این جوان بی اجازه من خود را بقلب سپاه توزده است و از این جهت بود که کشته او را از شما نخواسته‌ایم. روز یازدهم دو سپاه روبروی یکدیگر رده بستند. هشتصد تن اسوار از جان گذشته ایرانی در خاک بیگانه روبروی ده‌ها هزار تن سپاه حبشی

و همراهان آنها، در کشوری که هفتاد و اند سال بر آن فرمانروائی داشتند. اجازه دهید در اینجا ترجمه عبارات طبری را نقل کنم :

چون دوسپاه رویاروی شدند و هر ریز فرمان دادش کشتی باقیمانده را آتش زدند و نیز امر کرد آنچه جامه و رخت اضافه در کشتی ها بود همگی را نیز سوزانیدند. سپس بسربازان خود فرمان داد از توشه بخورند تا سیر شوند و باقیمانده توشه ها را بدریا ریخت. آنگاه با شمشیر آخته جلوی صف سپاهیان خود آمد و چنین گفت :

ای اسواران دلیر! اگر کشتیها را سوزانیدم برای آن بود تا همه بدانید راه بازگشت پاک بسته است. اگر رختها و جامه های تان را با آتش کشیدم چون دریغ داشتم چنانچه کشته شدیم این چیزها بچنگ دشمن بیفتد. توشه شمارا بدریا ریختم تا هیچکس نیندیشد یک وعده خوراک برای گریختن در دست دارد. اگر پیروز شدیم رخت و خوراک فراوان است و اگر کشته شدیم دیگر نیازی باینگونه چیزها نخواهیم داشت. اکنون بگوئید آیا آماده اید که یابپای من تا آخرین نفس بجنگید یا نه؟ اگر آماده نیستید هم اکنون شکم خود را بر نوک این شمشیر آخته تکیه میدهم و چندان میفشارم تا نوک شمشیر از مهره پشتم بدر آید. بیندیشید اگر من که فرمانده شما هستم باینگونه کشته شدم دشمن با شما چه خواهد کرد؟ سربازان پس از شنیدن این سخنرانی همگی با فرمانده دلیر خود پیمان بستند که تا آخرین دم نبرد کنند تا یا پیروز گردند یا همگی کشته شوند.

علی بن حسین مسعودی در کتاب مروج الذهب در اینجا گفته است که مسروق پادشاه یمن و فرمانده سپاه حبشه در آغاز بر فیلی سوار بود. پس برای آنکه بی اعتنائی خود را بدشمن نشان دهد از آن پیاده شد و براسبی نشست و باز از اسب پیاده شد و بر استری سوار گردید.

و هر ریز که فرماندهی آزموده بود از این رفتار مسروق استفاده کرد و برای دلگرمی سربازان گفت: بتحقیق شکست میخورند. زیرا شاهشان از پشت بزرگترین حیوان بیشت پستترین جانوران فرود آمد.

«ابوقتیبه عبدالله بن مسلم دینوری» در کتاب «عیون الاخبار» فصل مروا و مرغوا درباره این نبرد مطلبی دارد که شامل يك نکته ارجدار تاریخی است. از این رو مناسب دیدیم آن مطلب را در اینجا بیاوریم. نامبرده میگوید:

چون سپاهیان و هرگز با حبشیان روبرو شدند و هرگز بنو کرش دستور داد تیری از ترکش در بیاورد و باو بدهد. نو کردست برد و تیری در آورد و آنرا بدست و هرگز داد. چون و هرگز بر تیر نگریست دید نام زنش بر آن نوشته شده است. آنرا برگردانید و گفت بزنان فال بدمیز نند، خدنگ دیگری بده. نو کرش تیرها را در تیردان بهم آمیخت و خدنگ دیگری در آورد و بدست و هرگز داد و هرگز بر آن نگریست دید همان خدنگ نخستین است که نام زنش بر آن نگاشته شده. پس اندکی اندیشید، و گفت: زنان، زن آن بسیار فال خوبی است. ابوقتیبه افزوده است: رسم اسواران این بود که بر برخی خدنگهایشان نام شاهنشاه و بر برخی نام خود و نام پسران و نام زانشان را مینگاشتند. معمولا در هر ترکش سی دانه تیر نهاده میشد.

طبری نوشته است: در آغاز جنگ و هرگز با طرافیان خود گفت شاه دشمن را بمن نشان دهید. باو گفتند همانست که یاقوت بزرگی در پیشانی خود آویخته دارد و در قلب سپاه دشمن ایستاده است. و هرگز گفت من او را نشانه میکنم اگر پس از پرتاب شدن تیر دیدید رده دشمن بهم خورد و گرد مسروق جمع شدند بیکبار حمله کنید و اگر دیدید رده دشمن از جا نجنبید بدانید تیرم به خطا رفته و سر جای خود بایستید.

و هرگز تیر در چله کمان نهاد و یاقوتی را که در پیشانی مسروق آویخته بود آماج گرفت. تیر بیکراست بیاقوت خورد و تکه های آنرا در هوا پراکند و کله مسروق را چنان شکافت که دردم از استر بزمین افتاد و مرد. اسواران ایرانی طبق فرمان و هرگز برق آسا بر لشکر دشمن فرود آمدند. گروه بسیاری را بکشتند و بازمانده هر کدام بسوئی گریخت. و هرگز با سپاهیان دلیر خود پیروزمندانه شهر صناعا در آمد و کشور یمن را پس از هفتاد و اند سال از یوغ ستم بیگانگان آزاد ساخت.

چنانکه از روایت ابوحنیفه دینوری در کتاب الاخبار الطوال بدست میآید یکی از اسباب پیروزی اسواران ایرانی بر سپاه انبوه حبشی، گذشته از دلیری و از جان گذشتگی آنها، مهارت و آزمودگی ایشان در فن تیراندازی بوده است. حبشیان در زو بین اندازی مهارتی داشته اند، اما در تیراندازی با کمان هیچ قومی در باستان زمان، بپایه ایرانیان نمیرسیده است. از اینرو ایرانیان توانسته اند از دور آنان تیر باران کنند و تپاه سازند و برای جنگ تن بتن و زو بین اندازی فرصتی بآنان نداده اند. گوئی شاعر رجز گوی عرب شعری را که در پاورقی آمده در ستایش این نبرد سروده است: ^۱

« اسواران کمانهای سغدی را زه کردند، کمانهایی که نفسها را از سینه میکند ».

طبری در پشت روایت این جنگ داستانی نقل کرده است که هر چند شوخی- آمیز بنظر میآید، اما چون مطلب را تأیید میکند آنرا ترجمه میکنم:

سربازی که بسرعت میگریخت یکروز تمام راه پیمود تا بجای امنی رسید و چون خواست از اسب پیاده شود دید تیری پیشت زین اسبش نشسته است. چنین پنداشت که تیر در همه این مسافت او را دنبال کرده. از روی شگفتی خطاب بتیر گفت پس از اینهمه گریختن باز رسیده ای؟!

باری، وهریز با اسواران ایرانی پیروز مندانه شهر ذمار که حبشیان نام آنرا به صنعا مبدل کرده بودند در آمد و پسر سیف بن ذی یزن را بر طبق فرمان خسرو اول بر تخت شاهی نیاکان خود نشاند و تاج و دو ساعد بند را که برای همینکار از مداین همراه آورده بود، با او در پوشاند.

مراسم این تاجگذاری طبق سنت رایج در کشور یمن در معبد غمدان انجام گرفته است.

بزودی آوازه این نبرد شگفت انگیز و آزادی کشور یمن از یوغ حکومت هفتاد و اند ساله بیگانه، در پرتو دلیری گروه اندکی از اسواران ایرانی، در

سراسر شبه جزیره عربستان در پیچید. بزرگان عشیره‌های عرب از هرسو برای گفتن شادباش پیداشاه یمن بسوی شهر ذمار (صنعا) روی آوردند. همراه هر دسته شاعران و خطیبانی بودند که هر کدام بفرخور استعداد خود سخنرانی یا چکامه‌ای برای عرضه کردن بمعنی کرب آماده کرده بودند. از میان این هیأتها نمایندگان حجاز بیش از همگان شادمان بودند، زیرا داستان لشکر کشی ابرهه پدر مسروق بمکه برای برانداختن خانه کعبه هنوز از یادها نرفته بود. ریاست هیأت حجاز را عبدالمطلب نیای رسول اکرم بعهده داشت و او سخنرانی بلیغی در برابر پادشاه کرده است که متن آن در کتابها مندرج میباشد. شاعر هیأت حجازی ابوامیه بن ابی الصلت ثقفی بوده که چکامه زیبائی در باره پیروزی ایرانیان سروده است. آن چکامه از شاهکارهای ادبیات عصر جاهلی عرب است.

برخی از شعرهای قصیده مذکور از تاریخ طبری در پاورقی نقل میشود که خلاصه معنی آنها چنین است^۱:

«... او (سیف ذی یزن) نزد قیصر رفت اما رومیان در مانده بودند و چیز-هائی که در باره شان بر زبانها بود نزد آنان نیافت.

پس از هفت سال گردانی نزد خسرو شد. چه راههای دوری پیموده‌ای کسی مانند شاهنشاه خسرو است که شاهان بنده اویند. کسی مانند وهرزدر روز نبرد هنگامی که حمله میکنند.

درخشند گانی که سفر درازی کرده‌اند، سفید چهرگان، مرزبانان، شیرانی که از بچگی در بیشه‌ها پرورش یافته‌اند.

بخدا اینان از ملت‌اند که در همه جهان مانندشان کسی را نتوان یافت.»

فلم یجد عندهم بعض الذی قالا
من السنین لقد ابعدت ایفالا
او مثل وهرزیوم الجیش اذ صالا
اسد تربب فی النیضات اشبالا
ما رأیت لهم فی الناس امثالا

۱- التی هرقل وقد مثالت نعمامتهم
ثم التجی نحو کسری بعد سابعة
من مثل کسری، شهنشاه الملوك له
غر حجاجه بیض وازبه
له درهم من عصبه خرجوا

در باره این حادثه بزرگ تاریخ شعرهای بسیار از عصر جاهلی عرب بازمانده که آوردن نمونه از آنها نیز سخن بدراز خواهد کشانید. تنها در یاورقی دو شعر که نام بندر «مثوب» در آنها برده شده است نقل میشود که معنی آنها چنین است: ^۱

«هزار تن از خاندان ساسان و خاندان مهرسن (مهران) از بندر مثوب پیش راندند تا سیاهان را از یمن بیرون رانند. راغتمای آنها ذویزن بوده»
 آوازه دلیری و پیروزی ایرانیان در جنگ یمن و بیرون راندن بیگانگان از آن کشور از موضوعاتی است که تاملتها پس از اسلام نیز زبانزد شاعران عرب بوده است. بهتری که عرب قحطانی نژاد و از شاعران قرن دهم هجری است در یک چکامه چنین گوید: ^۲

معنی شعرها: «چه بسیار نیکوئیها دارید که مدیحه از آنها رونق میگیرد و چه نعمتها که یاد آنها بر صحیفه روزگار پایدار است. اگر بدینسان نیکو کنید کار تازه ای نیست زیرا هنوز هیچ نیکو بانیکی هائی که بکشور یمن کردید، برابری نتواند کرد. روزی که نیایتان انوشروان گرد خواری را از سیف پور ذی یزن بسترد، هنوز است که سواران ایرانی باشمشیر زنی و نیزه گذاری از صنعا و عدن دفاع می کنند».

و هرگز پس از بتخت نشاندن ذی یزن گروهی از اسواران ایرانی را برای نگاهداری نظم کشور یمن در صنعا نشانید و خود برای دادن گزارش جنگ بشاهنشاه به تیسپون باز گشت. اعراب این ایرانیان را چنانکه در شعرهای نخستین آمده است بنی الاحرار (آزاد زادگان) می گفتند و نیز گاهی بالغت

من رهط ساسان و رهط مهرسن
 دلهم قصد السبیل ذو یزن
 ونعمة ذکرها باقی علی الزمن
 و لایدکایادیکم علی الیمن
 غیابة الذل عن سیف بن ذی یزن
 بالضرب والظمن من صنعا و عدن

۱- اصبح من مثوب الف فی الجنین
 لیخرجوا السودان من ارض الیمن
 ۲- فکم لکم من یزکوا الثناها
 ان تفعلوها فلیست بکر انکمکم
 ایام چلی انوشروان جدکم
 اذلا تزال خیول الفرس دافعة

(ابناء) نیز نامیده شده‌اند مقصود از عنوان (الابناء) که در کتابهای فتوح اسلامی دیده می‌شود فرزندان همین گروهند که در زمان زندگی رسول اکرم بدین‌خواه خویش مسلمان شده‌اند و چه در عصر خود آن حضرت در جنگ با عبهله کندی معروف به اسود که در یمن ادعای پیامبری کرده بود، و چه در جنگهایی که در عصر خلافت ابی بکر با مرتدان عرب در گرفت، خدمت‌های بزرگ باسلام کرده و در جهاد دلاوری‌هایشان داده‌اند که شرح این کارها از موضوع این گفتار بیرون است.

معدی کرب از روی جوانی، گروهی از حبشیان را نیزه‌دار خود ساخته بود و زمانی که سوار میشد آنان زوبین بدست در پیش و پشت اسب او راه میرفتند. اینان که نسبت به شاه یمنی قهراً در دل کینه داشتند. روزی در فرصتی بر معدی کرب تاختند و او را از پای درآوردند. در نتیجه این پیشامد آشوب سختی در شهر صنعاء پدید آمد. بیدرنگ یادگان ایرانی مقیم یمن دست‌بکار شدند و آشوب را فرو نشانیدند و گزارش حادثه را برای وهریز که در تیسپون بود، نوشتند. وهریز از آنچه روی داده بود انوشروان را آگاه کرد. شاهنشاه او را والی یمن کرد و با پنج هزار اسوار ایرانی از راه خشکی بیمن گسیل داشت. وهریز در یمن در گذشته است و گور او تا آغازه‌های اسلام بنام «ناووس وهریز» معروف بوده. ناووس واژه فارسی است که بزبان عرب درآمده و به معنی شبستان یا دخمه‌ایست که زردشتیان تابوت مرده خود را در آن می‌نهادند.

- در تنظیم این گفتار از منابع زیر بهره برداری شده است:
- ۱ - تاریخ الامم والملوک . تألیف محمد بن جریر طبری در گذشته بسال ۳۱۰ هجری .
 - ۲ - کتاب الاخبار الطوال . تألیف ابوحنیفه احمد بن داود بن دینوری در گذشته بسال ۲۸۲ هجری .
 - ۳ - کتاب مروج الذهب تألیف علی بن حسین مسعودی در گذشته بسال ۳۴۵ هجری .
 - ۴ - کتاب التنبیه والاشراف . تألیف مسعودی مذکور در فوق .
 - ۵ - کتاب عیون الاخبار . تألیف ابن قتیبه عبدالله بن مسلم دینوری در گذشته بسال ۲۷۶ هجری .
 - ۶ - کتاب سنن ملوک الارض و الانبیاء . تألیف حمزه بن حسن اصفهانی در گذشته بسال ۳۵۰ هجری .
 - ۷ - شعر ابو عباده بحریری از دیوان او برداشته شده است .



«بطوریکه خوانندگان ارجمند استحضار دارند اخیراً یکی از ناوشکن های بزرگ و جدید ایران بفرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران بنام «آرتهمیز» نامگذاری گردید. ملکه آرتهمیز فرمانده یک قسمت از نیروی دریائی ارتش ایران در هنگام لشکرکشی خشایارشا به یونان بوده است. در این لشکرکشی فرماندهان عالی مقام دریائی ایران که متجاوز از بیست نفر بوده شرکت داشته‌اند. این نامگذاری خاطره‌های سیادت دریائی ایران را در جهان آرزوی که از درخشان ترین ادوار نیروی دریائی ما میباشد زنده میکند و این مقاله بهمین مناسبت برشته تحریر درآمده است.»

مقدمه : ۱

زنان

سرباز

نامدار

تایخ

بقلم

سرتیپ سیرسرب عطفی

حدود بررسی در این مقاله به بررسی زنان نامدار تاریخ باستان جهان و ایران محدود میشود. چنانچه بخواهیم این بررسی را تا تاریخ حاضر ادامه دهیم دامنه این بحث آنچنان وسیع میشود که از حوصله یک یا چند مقاله خارج میگردد. همچنین بجای اینکه از کلیه زنان نامدار در اینجا صحبت شود کوشش شده است فقط درباره منتخبی از آنان صحبت شود بایستی قبول نمود که از دیر زمانی زنها توانسته اند کم و بیش سلاح بدست گرفته و دوش بدوش مردان جنگی رزم نمایند.

ولی پس از اینکه جامعه پیشرفت نمود و ارتش‌ها تابع سازمانهای خاصی شدند، این روش متداول قدیمی به‌بوته فراموشی سپرده شد، تا اینکه پس از جنگ دوم جهانی ورود و خدمت زن‌ها در سازمان ارتش‌ها جنبه کاملاً جدی بخود گرفت و روز بروز هم آمار تعداد زن‌های در خدمت ارتش فزونی گرفت.

بنا بگفته‌ی یکی از نویسندگان فرانسوی طبیعت بزنان دو موهبت رنج‌آور ولی آسمانی عطا کرده است: «یکی عبارت از حس ترحم و دیگری هیجان و جوش و خروش و حمیت میباشد»

زن‌ها بطور عادی بهیجان درمی‌آیند. هیجانیکه موجب تحرك و فعالیت میگردد. هیجانیکه توأم با جاذبه و شیفتگی است. معمولاً در بشر هیجان توأم بانشان دادن عکس‌العمل‌های شدید و سریع است. از نقطه نظر احساس و روان این عکس‌العمل‌ها باشتاب و پشت سر هم یکی جای دیگری را میگیرند و در این نشان دادن عکس‌العمل‌ها معمولاً نیروی تصور و تخیل به ادراك و شعور پیشی میگیرد و معمولاً از نظر منطقی عکس‌العمل‌ها آنطور که بایست باهم پیوستگی داشته باشند، بهم مرتبط نیستند. اگر هیجان توسعه یابد حاصل آن عبارت از يك تأثیر حاد و احساس تهییج شده خواهد بود، که میتواند بشر را موفق بانجام کارهای بزرگ نماید. هر چند که شدت تأثیر و وخشی که موجب تحريك انسان میشود غالباً کم دوام و موقتی است.

گفتیم که زن‌ها بهیجان و جوش و خروش درمی‌آیند. این هیجان در زن بر اثر تحريك حس ترحم و حس فداکاری که عبارت از وقف کردن زندگی بخاطر کسی و یا چیزی و یا هدف و سببی است، بوجود می‌آید. يك عمل قهرمانی که مستلزم داشتن شجاعت فوق‌العاده و داشتن تقوای بی‌اندازه است، در حقیقت زائیده هیجان و حس فداکاری می‌باشد.

برخلاف آنچه که بعضی‌ها میگویند، زنان بیش از مردان دارای قوت قلب و قدرت تصور هستند و به همین علت طبیعتاً صفت قهرمانی آنان از مرد بیشتر است. بخصوص این صفت قهرمانی را میتوان در زندگی روزمره زنانیکه با بی‌رحمی کامل توسط مردان و یا خشم طبیعت در اجتماع رها میگردند، مشاهده نمود،

که چگونه آخرین تلاش خود را بطور مثال برای حفظ جان فرزند خویش در بدترین شرایط بکار می‌برند .

يك عمل قهرمانی به‌نفسه قابل تحسین و تمجید می‌باشد، ولی اگر این عمل قهرمانی بخواهد به عمل قهرمانی خارق‌العاده‌ای تبدیل گردد، قهرمانی که این نقش را عهده‌دار میشود باید يك زن باشد .

در تمام افسانه‌های اساطیری نه تنها شرح وقایع خارق‌العاده که انعکاسی از نیروی تصور مردم باستان است، دیده میشود، بلکه مفاهیم اعمال قهرمانی در هر يك از داستانها کم‌وبیش بچشم می‌خورد. در این افسانه‌ها میتوان خاطرات وقایع و حوادث بی‌اندازه قدیمی را که در اعصار باستانی رخ داده‌اند و یا احساس‌هایی که در عصری به یکتو و در عصر دیگری بوسیله افسانه به نوع دیگری تغییر شکل داده است، پیدانمود .

تاریخ جهان و ایران پر از شرح اعمال قهرمانی بزرگی است که زنان در این اعمال قهرمانی سهم عمده‌ای داشته‌اند. بطوریکه قبلاً نیز اشاره شد برای اینکه این مقاله بیش از اندازه طولانی نشود، از تاریخ باستان هر کشوری يك و یا چند نفر از زنان سرباز قهرمان و نامدار تاریخ را انتخاب و مختصراً به بحث درباره آنها می‌پردازیم .

۱- در یونان قدیم .

یونانی‌ها همیشه به شجاعت و شهامت و بی‌باکی زن‌ها در جنگها اذعان داشته و این صفات را در زنان همواره مورد تقدیر و تحسین قرار داده‌اند .

الف - آتنه (Athéné یا Athéna در نزد رومیها بنام Minerve).

بطور مثال آتنه از فرقی زئوس (Zeus خدای خدایان یسا ژوپیتر Jupiter در نزد رومی‌ها) بر اثر ضربه تبری بصورت دختری مسلح بیرون جست . وی از يك طرف الهه هوش و فراست و از طرف دیگر يك الهه جنگجو میباشد که مردان را در جنگها رهبری مینماید . همواره نقش مهمی در جنگ باغول‌ها بعهده دارد . در آتن او را ربت‌النوع عقل‌میدانستند. با اینکه الهه جنگ بود ربت‌النوع صلح نیز محسوب میشود و اغلب شهرهای یونان اوراحامی و سرپرست

خود میدانستند. آتنه همیشه بانیزه، سپر، کلاه خود و زره مسلح و دارای قامتی افراخته و ظاهری آرام و موقر و متین و درعین حال زیبا بود.

ب - آرتمیس (Artémis نظیر Diane ایتالیائی و لاتن است) دختر لتو (Léto یا Latona) و زئوس بود.

آرتمیس همیشه با کره و جوان ماند و نمونه يك دختر سرکش و نافرمان بود که فقط بشکار اظهار تمایل میکرد و همیشه مسلح بکمان بود.

قدما آرتمیس را تجسمی از ماه میدانستند که در کوهستانها سرگردان بود و برادر او آپولون (Apolon) را هم تجسمی از خورشید میپنداشتند. آرتمیس را معمولا حامی آمازون‌ها که نظیر خود او جنگجو و علاقمند بشکار و مانند او آزاد از قید مرد بودند، میدانستند.

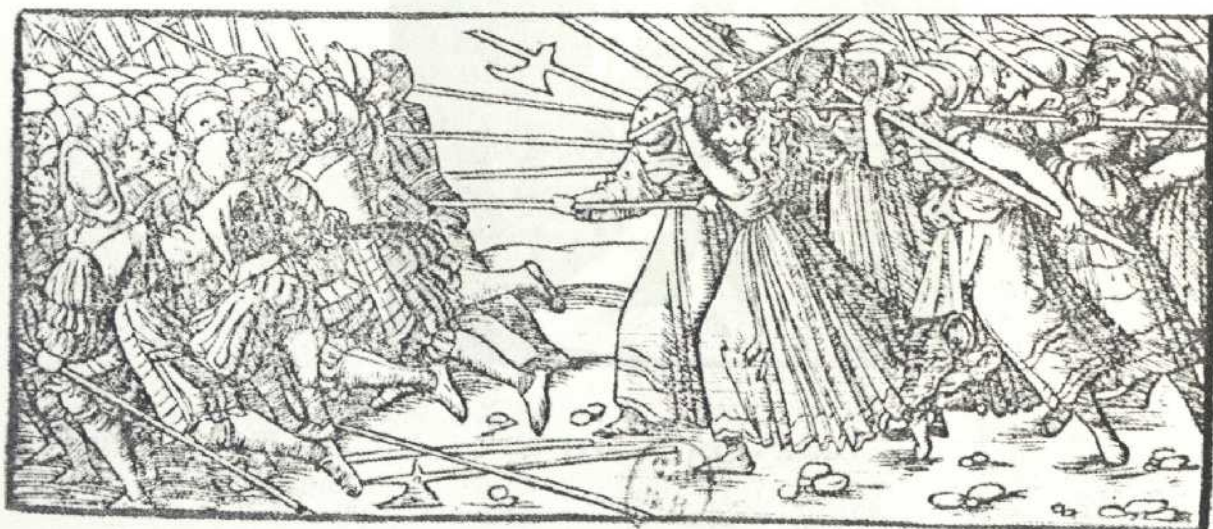
پ - آمازون‌ها - بنابر افسانه‌های یونان آمازون‌ها (Amazones) عبارت از زنان جنگی میباشند که در سواحل جنوبی دریای سیاه (Euxine) دولتی تشکیل داده بودند که پایتخت آن تمیسیر (Themiseyre) در کنار شط ترمودون (Thermodon) واقع شده بود. آمازون‌ها تحت فرماندهی و رهبری ملکه‌های خود علیه یونانیها و سایر کشورها جنگیدند و کشور خود را تا حدود بحر خزر توسعه دادند. در هنر یونانی آمازون بصورت زیباترین زن جلوه گر شده است.

اینها دختران و زنان کاهنه يك الهه متعلق بماه بودند که از فقدان مرد در میان خود ناراحتی نداشتند و باین جهت مردی در میان آنها دیده نمیشد. از طرفی برای جاویدان کردن نژاد خود در سال یکمرتبه به همسایگان خود بنام گار گاره‌ان‌ها (Gargareens) نزدیک میشدند و بنا بگفته‌عده‌ای پسرانی را که از آنها متولد میشد بدون هیچگونه ترحمی میکشند و بقول عده دیگری بچه‌های پسر را به نزد پدرانشان باز میگرددانیدند. در شاهنامه نظریه دوم بیشتر تأیید شده است.

بعدها گفته شد که آنها از بچگی سینه راست خود را برای اینکه بتوانند بسا سهولت بیشتری بانیزه جنگ کنند میسوزانیدند. به همین مناسبت بر



آئنه یا آتنا
 (Athana یا Athené)
 موزه آکروپول
 (Acropole)
 آتن



آمازون‌ها در حال شکست دادن ارتش دشمن می‌باشد. تصویر از کتاب کسموگرافی جهانی

سباستین مونستر، ۱۵۵۲ می‌باشد.

Cosmographie universelles de Sébastien Münster



مجسمه آمازون مجروح (در موزه کابیتال رم)

آنها نام آموزن ها یعنی کسانی که پستان ندارند گذاشته اند . این زنان مسلح در هنگام جنگ بر روی اسبان سرکش سوار میشدند و کشته های دشمن را در زیر سم اسبان خود لگد کوب میکردند .

در شاهنامه فردوسی از آموزن ها بنام شهر زنان نامبرده شده است که محل آنها در هروم بوده است . بنا به گفته فردوسی ، اسکندر در جستجوی آب حیات از زمین حبش به شهر نرم پایان و از آنجا به نزدیک شهر هروم یا شهر زنان میرسد :

همیرفت با نامداران روم
که آن شهر یکسر زنان داشتند
بدان شارسانی که خوانی هروم
کسی بر در شهر نگذاشتند
اسکندر نامه ای برای رفتن بشهر زنان نوشته و آنرا بوسیله سفیری

میفرستد :

بفرمود تا فیلسوفی ز روم
چو دانسا بنزدیک ایشان رسید
برد نامه نزدیک شهر هروم
نامه اسکندر در شهر هروم خوانده میشود و با اسکندر چنین جواب

میدهند :

اگر لشکر آری بشهر هروم
بی اندازه بر شهر ما برزنت
همه شب بخفتان جنگ اندریم
ز چندین یکی را نبودست شوی
ز ما هر زنی کو گراید بشوی
اگر دختری آیدش کرد شوی
همان خانه جاوید جای ویست
و گر مرد فش باشد و سر فراز
و گر زو پسر زاید آنجا که هست
ز دوشیزگان هر شبی ده هزار
ز ما هر که در روزگار نبرد
نه بینی ز نعل و زپی روی بوم
بهر برزنی ده هزاران زنست
ز بهر فرونی به تنگ اندریم
که دوشیزه گانیم و پوشیده روی
از این پس کس او را نه بینیم روی
زن آسا و جوینده رنگ و بوی
بلند آسمانش هوای ویست
بسوی هرومش فرستند باز
بباشد ، نیابد بر ما نشست
نگهبان بود بر لب رودبار
ز اسب اندر آرد یکی شیر مرد

یکی تاج زر نیش بر سر نهیم
 همانا ز ما زن بود سی هزار
 که مردی ز گردنکشان روز جنگ
 تو مرد بزرگی و نامت بلند
 که گویند با زن در آویختی
 یکی ننگ باشد ترا زین سخن
 چو خواهی که با نامداران روم
 چو با راستی باشی و مردمی
 و گر جز بر این باشی ای شهزیار
 به پیش تو آریم چندان سپاه

اسکندر راه مصالحه را پیش میگیرد و بدون جنگ با زنان شهر هروم
 و پس از توقف مختصری در آن شهر بجهتجوی آب حیات میرود.
 تاریخ گزیده حمداله مستوفی نیز حاکی از دستگیری شدن اسکندر بدست
 ملکه اندلس بنام قیدامه میباشد :

« . . . بعد از برادر، پادشاهی ایران بدو رسید و او تمامیت جهان در ضبط
 آورد . . . که هشت هزار ملك و ملك زاده را بکشت . از پادشاهان هر که با
 او مخالفت کرد، رسم قتل در آن ملك مستمر داشت، تا همه مطیع او شدند،
 مگر قیدامه ملكه اندلس . اسکندر بر رسم رسولان پیش او رفت . او اسکندر را
 شناخت . خواست که هلاک کند، چون اسم رسول داشت، پس ندیده ندید . او را
 بجان امان داد و عهد ستد که تعرض بملك او نرساند . اسکندر باز گشت .
 پس بطلب آب حیوان رفت . . . »

تمام افسانه های اساطیری حاکی است که آمازون ها جنگ های متعددی
 علیه بلرفون^۱ و پری یام (Priam) فرزند لائومدون Laomedon که

۱. Bellephon از اعقاب خاندان سلطنتی کرت بود که مورد خشم پادشاه تیرنت
 Pretos شد و به پیش Tobatés پدرزن شاه فرستاده شد که کشته شود. پدرزنش چون او را
 نمیخواست بملک آنکه با هم همسفره شده بودند بکشد، بچنگ های مختلف فرستاد تا نابود
 گردد. از جمله او را بچنگ با آمازون ها فرستاد.

هر کول او را نکشت)، تزه (Thesée) قهرمان یونانی نیمه تاریخی و نیمه خدائی ازه Egée پادشاه آتن، که غولهای زیادی را کشت و بوسیله طناب آریان بداخل لابیرنت رفت) و هر کول (Hercule یا Heracles مظهر نیرو و قدرت) و آشیل (Achille) قهرمان معروف یونانی در ایلیاد) و غیره کرده اند.

نامی ترین جنگجویان آمازون ها عبارت از:

سوفیون (Sophion) که فتح توازون دور (Toison d'or پوست زرین قوچ بالدار) را به ژازون^۱ Jason تبریک میگوید و آمازون دیگری بنام مونالیپ (Monalippe) میباشد. ریشه دشمنی مونالیپ از موقعی آغاز میشود که هر کول قهرمان یونان باستان و مظهر نیرو و قدرت برای لشکر کشی بسرزمین آمازون ها میروود تا کمر بند ملکه آنها بنام هیپولیته (Hippolite) را بدست آورد. گفته میشود این کمر بند متعلق به آرس (Arés) یا مارس خداوند جنگ و فرزند زئوس یا ژوپتر) بوده است، که آنها در اختیار هیپولیته گذاشته بود تا پشتیبان قدرت او برای کشورش باشد. هیپولیته بدادن کمر بند راضی میشود ولی هرا (Hera زن مشروع زئوس که بعلت بی وفائیهای شوهرش نسبت به معشوقه های زئوس و فرزندان آنها دشمنی مینمود) بصورت یکی از آمازون ها درآمده و آنها را علیه هر کول تحریک بجنگ می کند. هر کول بگمان اینکه باو خیانتی شده است هیپولیته را میکشد. بنا بروایت دیگر منالیپ که خواهر هیپولیته است توسط هر کول دستگیر میشود و هیپولیته حاضر میشود که کمر بند را در ازاء آزادی خواهرش به هر کول تسلیم نماید. و همین کمر بند بطور غیر

۱. ژازون پسر آزون Aeson بود. برادر آزون که پلیاس Pelias نام داشت او را از تخت بز کنار نمود. ژازون که بچه بود در جنگل بوسیله دوسانتور که استثنا نایک نفس بودند، تربیت شد. وقتی که بزرگ شد برای گرفتن تخت سلطنت به نزد عموی خود پلیاس مراجعت نمود و پلیاس باو قول داد چنانچه پوست قوچ بالدار را بیاورد تخت سلطنت را باو واگذار خواهد نمود. ولی هدف پلیاس این بود که ژازون در هنگام آوردن پوست زرین که متعلق به آرس Arés بود و بوسیله ازدهائی نگهبانی میشد، کشته شود.

مستقیم سبب مرگ هر کول میگردد. دوژانیر (Dejanire) زن هر کول هنگامیکه می بیند هر کول نسبت باوبی میل شده و او را رها کرده است کمر بند را بخون نسوس (Nessus بوسیله هر کول کشته شده بود و نصف بدنش بشکل اسب بوده است و قبل از مردن برای گرفتن انتقام به زن هر کول گفته بود که هر وقت شوهرش نسبت باو بی مهر شد خون او را بلباس شوهرش آغشته کند وزن ساده دل او باور کرده بود) آغشته میکنند و لباس زهر آلود موجب مرگ هر کول میگردد.

ملکه تالستریس (Thalcestris) نیز یکی از ملکه های شجاع آمازون می باشد. داستان جنگ پانته زیله (Penthésilée) ملکه دیگری از آمازون ها را در داستان همر میتوان مشاهده نمود. پانته زیله در هنگامیکه آشیل (Achille) قهرمان یونانی پسر Pelée پادشاه شهر Phthie در تسالی و نسب او به زئوس میرسید) برای جنگ به تروا رفته بود، هنگامی برای کمک باهالی تروا (Troie) رسید که مشغول انجام مراسم تشییع جنازه هکتور (Hector) قهرمان تروائی پسر پری یام پادشاه تروا) بودند. در آغاز کار پانته زیله خود را به سپاه یونانیان زد و آنان را بار دو گاه خودشان راند ولی بتوسط آشیل بسختی مجروح شد و در آخرین لحظه حیات آشیل روی او را باز کرد و با مشاهده زیبائی پانته زیله دچار اندوه فوق العاده گردید بطوریکه قدرت پنهان کردن احساسات خود را نداشت.

بنظر میرسد که آمازون های دیگری نیز در دامنه جنوبی اطلس بوده اند. (Atlas) اطلس را هر دوت بعنوان کوهی در افریقای شمالی میدانند و کوه مزبور در اطلس یکی از غول ها بوده است که بشکل تخته سنگ در آمده است). آتلانت ها (Atlantes) که ساکن آتلانتید و بنا بر روایتی همسایه لیبی بودند که از طرف آمازون ها مورد حمله قرار گرفته و بعقیده افلاطون جزیره آتلانتید بر اثر يك فاجعه عظیم و بلای آسمانی از میان رفته است.

تمام آمازون های ساکن اطلس بوسیله هر کول نابود شدند، تنها اسمی که از آنها باقی مانده نام ملکه آنها بنام میری نا (Myrina) می باشد.



آشیل و پانتھ زیله Penthesilée (موزة مونیخ)

پ - سینان (Cynane یا Kunna یا Kynnea یا Kynnasic) دختر فیلیپ مقدونی دارای همان روح جنگجویی که در پسر و برادرش وجود داشت، بود. غالباً در جنگ ها بسر میبرد. همیشه بیوه بقی ماند و تلاش نمود که دخترش را يك نظامی حرفه ای تربیت کند.

۲ - در اسکاندیناوی

بدون هیچگونه شکی اهمیت عملیات و کارهائیکه بر حسب سنت های قدیمی اسکاندیناوها به شیولدمور Schioldmor یا با کره سپر « افسانه ای نسبت میدهند، کمتر از افسانه آمازون ها نیست.

شیولدمورها در حقیقت آمازون های دریائی بودند که طوفان هارا بحر کت در میآوردند و اقیانوس ها را میشکافتند. یکی از آنها بنام الف هیلد (Alfhild) که دختر سیرارد (Sirard) و دختری زیبا و پاک بود، بعنوان رئیس دزدان دریائی انتخاب گردیده بود. با اینکه بی اندازه شجاعت داشت معیناً بوسیله الف (Alf) پادشاه جوان دریاشکست خورد و با او ازدواج کرد. در کلیه داستان هائیکه از اعصار باستانی برای ما باقی مانده است وقایع تاریخی حقیقی با افسانه ها طوری مخلوط گردیده است که جدا کردن آنها از یکدیگر بسیار مشکل می باشد ولی از روی حدس و قرائن و اشارات و دنباله وقایع مزبور در عصر های بعدی، میتوان دریافت که این داستان ها با اینکه در دوره های دوردستی واقع شده اند ولی معیناً دارای مبنای حقیقی و واقعی می باشند.

۳ - در شمال غربی آسیا

ملکه تومی ریس (Thomyris) ملکه سیتها (Scythians) :

ملکه تومی ریس در شش قرن قبل از میلاد، معاصر کوروش زندگی میکرد، گفته میشود چون پسرش بدست کوروش کشته شده بود برای گرفتن انتقام در رأس يك ارتش بجنك علیه پادشاه ایران کوروش کبیر پرداخت و شکست خونینى به کوروش وارد آورد و کوروش را با دو بیست هزار نفر سربازش زندانی نمود.

اگر از قسمت اخیر آن که جز افسانه چیز دیگری نمی باشد صرف نظر نماییم میتوان حدس زد که تومی ریس یک سردار جنگی زن بوده است که لااقل در مقابل کوروش آنچنان مقاومتی نموده، که اثر آن در تاریخ باقی مانده است.

۴ - در بابل

ملکه سمیرامیس (Semiramis).

ملکه سمیرامیس بر حسب گفته دیودور دوسیسیل (Diodors de Sicile) در حدود دو هزار سال قبل از میلاد و بعقیده هرودوت (Herodote) فقط ۸۰۰ سال قبل از میلاد میزیسته است. گفته میشود که از یک بشر و یک الهه بنام دزکتو (Derketô) متولد شد، که او را در صحرا رها کردند و بوسیله چوپانی بنام سیمیوس (Simios) یافت شد.

ابتدا همسر افسری از اهالی نینوا (Ninive یا Ninus) پیتخت دولت آسوری در کنار دجله) یا حاکم سوریه بنام اومنس (Omnés) شد، که حاکم مزبور سمیرامیس را در هنگام لشکر کشی به باکتریان (Bactriane) همراه برد و او را در جنگ شرکت داد و در هنگام تصرف Bactres (منطقه شمال شرقی ایران قدیم) سمیرامیس آنچنان از خود شجاعت و لیاقت نشان داد که با کتر بزودی تسخیر گردید و بهمین علت مورد توجه پادشاه قرار گرفت و پادشاه او را بهمسری خرد برگزید.

سمیرامیس بی اندازه جاه طلب بود و بعلت همین جاه طلبی شوهر تازه خود یعنی پادشاه را کشت که خود به تنهایی مالک تاج و تخت آسوری ها گردد. در این هنگام بود که نبوغ ذاتی او ظاهر گردید. احتمالاً نام پادشاه آسوری شمشی آدات پنجم (Shamshi-Adat V) ۸۱۰ - ۸۲۳ قبل از میلاد) بود و اسم آسوری سمیرامیس بنام سامورامات (Sammourmat) بوده که بنام پسر کوچکش آداد-نی ناری سوم (Adad-Ninari III) سمننت نموده است. سمیرامیس سرزمین های مردابی اطراف رودخانه فرات را با انجام عملیات عظیم و فوق التصور خشک نمود و زیباترین شهر باستانی را بنام بابل (Babylone) با کاخ های عالی و باغ های معلق در آنجا بنا نهاد، که یکی از عجیب هفتگانه

عالم شد. تمام سرزمین‌های هدی‌ها، پارسی‌ها، آرمن‌ها و اعراب را تسخیر و با تحت انقیاد در آوردن مصر و لیبی تمام آسیا را تا رودخانه سند تحت تسلط خود در آورد.

فتوحات او با شکستی که در کنار رودخانه سند خورد متوقف گردید و بعلت غرور زیادی که داشت نتوانست این شکست را تحمل کند و از سلطنت به نفع پسرش نی‌نیاس (Ninias) صرف نظر نمود. سمیرامیس بعد از ۴۲ سال سلطنت پرافتخار از دنیا ناپدید شد و بنا بگفته افسانه، بشکل کبوتری با آسمان پرواز نمود. (کلمه Semiramis در زبان آسوری بمعنی کبوتر است)، بنا بگفته والرم‌گزیم (Valère-Maxime) مورخ و داستان‌نویس لاتین معاصر اولین امپراتور رومی بنام تیبر (Tibère) سمیرامیس دارای زیبایی بی نظیری بود. روزی در پایتخت او بلوایی برپا شد و در همان موقع سمیرامیس در قصر خود مشغول حمام گرفتن بود. سمیرامیس برای برقراری نظم تنها کاری که کرد این بود که خود را لخت بازلفهای پریشان ب مردم نشان دهد. با این اقدام فوراً بلوا از میان رفت و نظم مجدداً برقرار گردید.

۵- در سوریه ملکه زنوبی (Zenobie)

زنوبی ملکه مشهور پالمیر (واقع در سوریه) بود. شوهر دوم او بنام اودنات (Odenath) رئیس طوایف صحرای پالمیر بود. در هنگام جنگ در مقابل شاهپور اول پادشاه ساسانی امور جنگی و هدایت آنرا بین خود و شوهرش تقسیم نمود. بعلت حس جاه طلبی که در او وجود داشت، احتمالاً شوهرش بر اثر تحریک او کشته شد و او بنام پسرش و ابالات (Vaballath) عهده‌دار امور حکومت گردید و در سال ۲۶۷ میلادی عنوان ملکه شرق را پیدا نمود. بدون اینکه از روم اطاعت نماید قلمرو خود را از یک طرف تا حدود فرات و از طرف دیگر به مدیترانه توسعه داد. سوریه را تسخیر و حتی مصر و قسمتی از آسیای صغیر را بتصرف خود در آورد. در عین حال اشتغال بامور فرهنگی را نیز از نظر دور نداشت. آداب و رسوم عرب را با فرهنگ

یونانی و علوم نظامی رومی مخلوط نمود. در بار او محل ملاقات شعرا و فلاسفه و پناهگاهی برای مسیحیانی که مورد ظلم در نقاط دیگر قرار میگرفتند، گردید و در مدت کوتاه حکومت خود پالمیر را بصورت پایتخت شرق درآورد. بطوریکه قبلا نیز اشاره شد چون نمیخواست تحت تسلط روم درآید، اورهلی بن امپراطور روم (Aurélien) از سال ۲۷۰ تا ۲۷۵ که دیوار روم را بنانهد و هم اکنون خرابه های آن باقیست) به پالمیر لشکر کشید و نیروی پالمیری ها را در محلی بنام امز (Emése) واقع در سوریه شکست داد و پالمیر را محاصره و ملکه شرق مجبور شد خود را تسلیم نماید. اورهلی بن پالمیر را خراب نمود (خرابه های آن در قرن ۱۷ کشف شد ولی دارای ارزش هنری نمی باشد). بدین ترتیب او را دستگیر و به رم بردند. نام حقیقی اش بتزبینا (Batzebina) بود. بعضی میگویند هنگامیکه او را به رم میبردند در کنار راه رها کردند که از گرسنگی هلاک شود. ولی بعقیده عده دیگر اورهلی بن برای باشکوه تر جلوه دادن فتح خود، او را به رم بردوزندگی خود را در ویلائی که باو داده بودند، بسرآورد.

۶. در فلسطین

الف - دبوراه

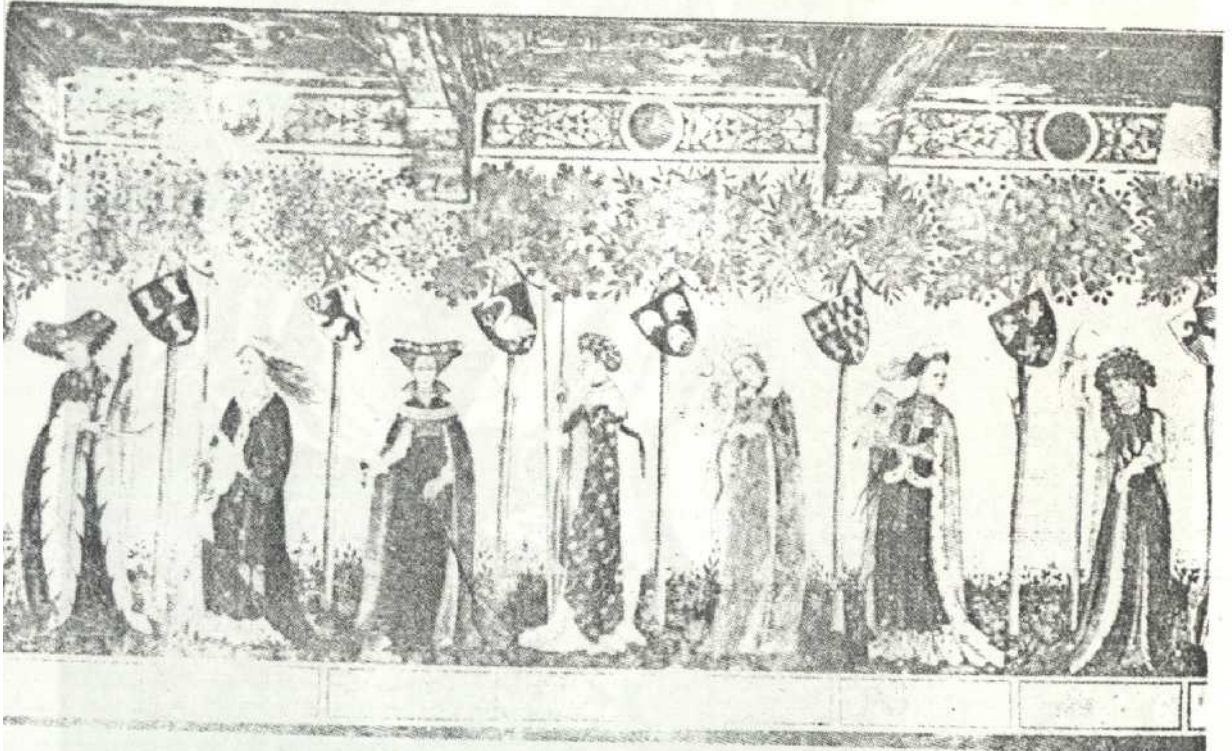
دبوراه (Déborah) پیغمبر زن و قاضی قوم بنی اسرائیل است. طوایف جهود را که از بیست سال قبل در زیر یوغ ژابن (Jabin) پادشاه کانان Canan یا پادشاه آسور (Asor) خم شده بودند، علیه پادشاه مزبور مسلح نمود و بدستور او باراک (Barac) به سیزارا Sisara سردار ژابن حمله کرد و او را شکست داد. در تورات یک سرود مذهبی مشهور وجود دارد که جریان پیروزی اسرائیلی ها را بر شانانان ها با بخاطر میآورد.

(۱) Chananéens قومی از نژاد سامی که گفته میشود ابتدا در ساحل خلیج فارس

ساکن بودند و بعداً به سوریه مهاجرت نمودند. عده ای از آنها در دره داخلی سوریه مستقر شده و بزراعت پرداختند و عده دیگر ملت فینیقی را تشکیل داده به تجارت و بحرییمائی پرداختند.



مجسمه نیم تنه ملکه زنوبی Zenobie (موزه واتیکان)



تصویر هفت نفر از زنان قهرمان تاریخ که در بین آنها:
 هیپولیته (Hyppolyte) ، تالس تریس (Thalestrise) ، پانتزلیله
 (Penthesilée) ، سمیرامیس (Semiramis) و تومی ریس (Thomyris)
 دیده میشوند .



ژودیت Judith و خدمتکارش هنگامیکه سر هولوفرن Holopherne سردار پادشاه
نیموا را همراه میآورد .

ب - ژودیت Judith

ژودیت يك قهرمان زن اسرائیلى است كه زنى جوان و زیبا و بیوه و ساكن بتولى Bethuie (در فلسطین قدیم) بود. زندگی او مربوط به هفت قرن قبل از میلاد میشود. سردار بخت النصر (Nabuchodonosor پادشاه نینوا) بنام هولوفرن Holopherne شهر بتولى را محاصره کرد. ژودیت بمنظور نجات قوم بنی اسرائیل خود را تسلیم اردوگاه دشمن نمود و بازبائی سحر-آمیز خود سردار آسوری را مجذوب خود کرد. و در هنگام شب هولوفرن را مست و مدهوش نمود و سراز تن او جدا کرد و سر سردار را در داخل کیسه ای گذاشت و آنرا به نزد همشهریان خود بازگردانید روحیه اهالی بتولى از مشاهده سر سردار مزبور و شجاعت ژودیت تقویت گردید و با حمله بدشمن خط محاصره را شکسته و ارتش دشمن را كه سردار خود را از دست داده بود، نابود نمودند.

این افسانه زیبا كه الهام بخش هنرمندان بسیاری شده است، چندان با حقیقت وفق نمیدهد. افسانه مزبور در حقیقت عبارت از يك نوشته ادبی است كه بیشتر جنبه ادبی مورد توجه نویسندگان بوده است نه جنبه تاریخی آن. كتاب ژودیت (Le Livre de Judith) رمانی است كه جنبه میهن پرستی داشته و مربوط بقوم بنی اسرائیل است و نویسنده كتاب مصالح مختلف افسانه مزبور را از عصرهای مختلفی بعاریت گرفته است. در این كتاب در حقیقت خواسته خشونت جنگی را كه بین خدا و نیروهای بدی وجود دارد بیان نماید. كتاب دانیل (Le Livre de Daniel) نیز زائیده همین نوع احساسات است (دانیل یا دانیال یکی از چهار پیغمبر معروف هفت قرن قبل از میلاد است كه او را باسارت به بابل آورده بودند. روزی بر حسب خواسته كاهنین پادشاه او را به گودال شیران انداخت ولی صبح او را صحیح و سالم یافتند). ترجمه این كتاب در توراتی كه در سال ۲۸۳ بزبان یونانی یافت گردیده، دیده میشود. (قسمت اول تورات بوسیله هفتاد و دو دانشمند عبرانی بزبان یونانی برگردانیده شده و این كتاب معروف به تورات هفتاد (La Bible des Septante) و یا ترجمه هفتاد می باشد.

۷ - در آسیای صغیر

تله زیلا (Télésilla) .

شاعره و قهرمان اعصار نیمه افسانه ای که معاصرویا نزدیک جنگهای بین یونان و ایران میباشد. تله زیلا در کنار موطن خود آرگوس (Argos) یکی از شهرهای پلوپونز Pélouponése واقع در نزدیک خلیج Nauplie) همان نقشی را که تیرته (Tyrteé) شاعر آتنی هفت قرن قبل از میلاد که توسط اشعار و آوازه های خود شجاعت اسپارتی ها را در جنگ Messénieu تحریک نمود) در اسپارت یا لاسه دمون (Lacédémone) ایفاء نمود ، بازی کرد . این شاعره با آوازه های غنائی خود شجاعت سر بازان آرگوس را علیه پادشاه اسپارت بنام کله اومن (Cléoméne ۵۱۰ سال قبل از میلاد) که شهر مزبور را محاصره نموده بودند ، تهییج کرد . و باین کار هم قناعت ننموده و در راس زن های شهر آرگوس قرار گرفت و سلاح در دست محاصره کنندگان را بعقب نشینی وادار کرد و باین ترتیب میهن خود را از دست اسپارتی ها نجات داد. نباید فراموش نمود که سیصد سال بعد وقتیکه پیروس (Pyrrhus) کشور Epire را در قسمتی از یونان تشکیل داد و علیه رومن ها جنگید ، برای تصرف آرگوس رفت ولی در آنجا کشته شد) باین شهر رسید بر اثر یک قطعه آجر که توسط زن پیری از پشت بام بطرف او پرتاب گردید، مقتول گردید.

۸ - در رم

الف - اوره لیا ویکتورینا (Aurélia Victorina)

در رم اوره لیا را مادر اسلحه میخوانند. اوره لیا لژیون های رومی را فرماندهی میکرد و امپراطورها را برای حکومت به رم انتخاب مینمود .

ب - کله لی (Clélie) .

در سال ۵۰۷ قبل از میلاد کله لی که دختری از اهالی روم بود ، به پادشاه اترسک ها (Etrusques) که پورسنا (Porsenna) نامیده میشد ، گروگان داده شده بود . پورسنا شهر رم را از قلعه ژانیکول (Janicule) بمنظور برقراری مجدد سلطنت تارکن ها (Tarquins) تهدید میکرد . بایستی

توجه داشت که هفتمین و یا آخرین پادشاه روم بنام تارکن بزرگ که با استبداد و خشونت بی اندازه سلطنت کرده بود، بوسیله برتوس Brutus از حکومت برکنار گردیده بود. کله‌لی برای اینکه رم را متوجه این خطر سازد از نزد پورسنا سواره بطرف روم فرار کرد و از رودخانه تیبر Tibre گذشت و وارد روم گردید. کنسول روم بنام والریوس (Valerius) که از شجاعت او متحیر شده بود، او را در مرتبه بعثت اینکه گروگان بود، به نزد پورسنا باز گردانید. با اینکه کله‌لی یک سرباز نبود ولی عمل متهورانانه اش سبب شد که بین طرفین صلح برقرار شود و رومی‌ها برای این عمل قهرمانی او یک احترام استثنائی قائل شدند و مجسمه او را در حالیکه سواراسبی بود در قله راه مقدس (La Voie Sacrée) قرار داده و ستایش کردند.

پ. سه وینا اولپیا (Seveina Ulpia)

سه وینا اولپیا زن امپراطور رم اوره‌لی‌ین (Aurelien) در شرح حال زنوبی ملکه پالمیرز کر گردید) در تمام لشکر کشی‌هاییکه شوهرش به نقاط مختلف کرد او را همراهی نمود و در مواقع جنگ در کنار شوهرش جنگید. در یکی از جنگهای بین اوره‌لین و پالمیری‌ها، با ملکه زنوبی روبرو گردید.

۵- در بریتانیای کبیر .

بو آدیسه (Boadiceè یا Boudiecca یا Bodicca)

بریتانیای کبیر نیز هنگامی که بنام برتانی نامیده میشد، زنان مشهور بخود دیده است. یکی از آنها زنی بنام بو آدیسه می باشد.

بو آدیسه زن پادشاه ایسن‌ها (Icènes) بنام پرزیوتاگ (Prasutogue)

۵۱ ساله) در عصر استیلای رومیها بر برتانی بود.

در هنگام مرگ اختیارات حقوقی خود را بشرطی به نرون (Neron) ۶۸

تا ۵۵ میلادی) واگذار نمود که زنش بو آدیسه بعنوان ملکه جانشین او گردد. پرزیوتاگ امیدوار بود که باین ترتیب مانع اشغال کشورش بوسیله ارتشهای روم‌ها شود. ولی نرون نه تنها بشرط مزبور اعتنا ننمود و نه فقط ملکه را

تحت حمایت خود نگرفت ، بلکه او را در میان سربازان خود رها نمود که مورد اهانت قرار گیرد هنگامیکه بوآدیسه را با شلاق میزدند ، بچشم خود دید که دو دختر او را رومن ها مورد تجاوز قرار داده اند .

بارسیدن این خبر های نفرت انگیز افراد ملتی که مورد بی احترامی قرار گرفته بود ، بپاخاستند و یک ارتش ۱۲۰ هزار نفری تحت فرماندهی بوآدیسه کلنی رومن ها را بنام کومالودونوم (Comaludunum) گرفته ، لژیون نهم رومی را شکست داده و لوندی نیوم (Londinium) و ورولامیوم (Verulamium) را اشغال نمودند و بنا بگفته تاسیت (Tacite) مورخ لاتن ۵۵ تا ۱۲۰ بعد از میلاد) هفتاد هزار رومن و یامتفقین آنها را خفه کردند .

ولی کنسول رم بنام سوان تونیوس (Suentonius Paullinus) با عده تازه نفسی به برتانی مراجعت کرد و بوآدیسه شکست خورد و او را دریکی از جنگ ها کشته یافتند و بنا بر روایت دیگری او خود را مسموم نمود . دختران او نیز در همان موقع ، در حالیکه می گفتند تلخی این زهر کمتر از تلخی ظلم و شقاوت می باشد خود را مسموم نمودند .

۱۰- در آلمان

وله دا (Velléda)

در آلمان وله دا که از اقوام بروکترها (Bructères) یا وستفالی (Westphalie) است ، به پیغمبر زن مشهور میباشد .

در زمان امپراطور روم و سپازین (Vespasien) از ۶۹ تا ۷۹ میلادی) اهالی رن (Rhin) حقیقتاً او را مانند پیغمبری می پرستیدند .

در سال ۷۰ هنگام طغیان هلندی ها این زن در کنار سیوی لیس Civilis رئیس باتاوها (Bataves) قسمتی از آلمانیها که از زمان سزار در هلند کنونی ساکن بودند) و در شکست لژیونهای مومیوس لوپر کوس Mummius Lupercus در کشور کلووها (Cleves) واقع در پروس) شرکت نمود .



هنگامیکه کله‌ئی (Clélie) از رودخانه تیبر (Tibre) میگذرد



مجسمه کله ئوپاترا

شبه مجسمه ای که سزار در معبد Venus Génitrix قرارداد. (موزه واتیکان)

ابتدا در همه جا موفقیت بدست آمد، ولی بعد که گلو و اهامتفین خود را رها کردند دوره عدم موفقیت او شروع شد. با آنکه سی وی لیس بارو من ها قرارداد صلح بست، ولی وله دا (Vellèda) يك تنه جنگ را ادامه داد. در این موقع اشخاصیکه تابع او بودند چون بعلت جنگ تلفات زیادی داده و برای ادامه دفاع در خود توانائی لازم را حس نمی کردند، او را رها نموده و تسلیم دشمن کردند. وله دا سبب شهرت و پیروزی دومین سین (Domitien) امپراطور روم و پسر و سپازین) شد و در هنگام اسارت در روم در گذشت. وله دا قهرمان کتاب Martyr's شاتوبری یان Chateaubriand نویسنده فرانسوی می باشد.

۱۱ - در مصر

ملکه کله ئوپاتر Cléopatre

کله ئوپاتر ملکه مشهور مصر یکی از زنان معروف تاریخ میباشد. کله ئوپاتر هفتم دختر پتوله مه اولت دوازدهم (Ptolémée XII Aulètes) بود. پدرش شریط وراثت را برای او و برادرش بنام پتولمه سینزدهم کله ئوپاتیر (Ptolémée XIII Cléopatre) بر این قرارداد که آن دو یعنی برادر و خواهر با هم ازدواج نمایند.

کله ئوپاتر زنی تربیت شده و تحصیل کرده و دانشمند بود و زبان های متعددی را میدانست و بدون شك یکی از شخصیت های بزرگ سلسله لاژید است (سلسله لاژید Lagide) رایکی از سرداران اسکندر بنام Ptolémée پسر لاگوس Lagos بوجود آورد این سلسله از ۳۰۶ تا ۳۰ قبل از میلاد دوام نمود). کله ئوپاتر تمام دانش و نیروی جاذبه خود را صرف بر کنار نمودن برادرش از سلطنت نمود.

ابتدا با تمام طرفداران برادرش جنگید. خواجه باشی دربار بنام پوتن (Pothin) و مربی سلطان تنودورتوس (Théodortos) و فرمانده ارتش آشیلوس (Achillos)، کله ئوپاتر را متهم به توطئه علیه برادرش کردند و مجبور شد اسکندریه را ترك نماید.

ژولیوس سزار پس از اینکه در فارسال (Pharsale) فاتح شد، بطرف اسکندریه رفت و در سال ۴۸ قبل از میلاد وارد شهر مزبور شد و در قصر شاهسی سکونت گزید. در همین موقع کله‌نوپاتر ارتشی تهیه نمود و باحیله خاصی پیش سزار رفت. باین ترتیب که او را در داخل پتوئی پیچیده و بدون اینکه بدانند در داخل آن چیست به نزد سزار بردند و همین امر سبب شد که بیشتر مورد توجه سزار قرار گیرد. سزار میان پتوله‌مه و او حکم شد و هر دو نفر را در امر اداره سلطنت شریک نمود. ولی پتوله‌مه سیزدهم در اسکندریه شورش کرد و سزار او را بوسیله میتريدات دوپرگام (Mithridate do Pergame) شکست داد. پتوله‌مه در جنگ اسکندریه کشته شد و سزار کله‌نوپاتر را ملکه مصر اعلام نمود و او بدون رقیب مالك تخت سلطنت گردید.

سزار از کله‌نوپاتر دارای پسری شد که آنرا سزار یون (Cesarion) نام نهاد. در سال ۴۷ قبل از میلاد سزار مجدداً با اسکندریه مراجعت نمود و آب نیل را از طریق اتیوپی تا سرزمینی که کله‌نوپاتر بر آن حکومت میکرد رسانید. سزار مجدداً برم مراجعت نمود و پس از فتح‌چرم، کله‌نوپاتر و پسرش سزار یون را در سال ۴۶ قبل از میلاد برم دعوت کرد و استقبال با شکوهی از او بعمل آورد. سزار در معبد ونوس (Venus Gènitrix) مجسمه‌طلائی کله‌نوپاتر را نصب کرد. کله‌نوپاتر پس از کشته شدن سزار، (سال ۴۴ قبل از میلاد) بکشور خود مراجعت کرد و این بار با آنتوان (Antony یا Antoine یا Marcus Antonius) که بقدرت رسیده و مأمور فتح شرق گردیده بود، متحد گردید. کله‌نوپاتر برای ملاقات آنتوان بسوریه رفت.

آنتوان او را در افز (Ephése) در طی مراسم با شکوهی که فقط برای خدایان برپا میکردند پذیرفت. در آن هنگام کله‌نوپاتر طوری تحت تأثیر این مراسم قرار گرفته بود که در نظرش چنین می‌آمد که دیونیزوس یا باکوس (Dionysos) خدای شراب و جاذبه عارفانه (بجسم او حلول کرده و در آن مراسم پرابهت آفرودیت (Aphrodite) اله عشق و زیبایی که در زیبایی‌های خیره‌کننده خود محصور شده و کویپدون ها (Cupidons) خداوند عشق

رومن ها که معادل Eros خدای عشق یونانی است) اوراد در میان گرفته بودند،
مجسم میدید .

آنتوان مرد نیرومند جهان نیروی خود را باو تقدیم نمود در خدمت او
گماشت و با او يك زندگي بی نظیر و مجلل را که از تمدن یونانی الهام گرفته،
ولی دارای شکوه و جلال شرقی بود و در آن فانتزی ها تا سرحد ظرافت و تجمل
و بی اندازه رسیده بود، شروع کرد.

در بهار سال ۴۰ بر اثر وضعی که در امور داخلی ایتالیا به وجود آمده بود،
برم مراجعت نمود. ولی چهار سال بعد برای لشکر کشی بایران حرکت کرد،
قبلاً با سکندریه رفت تارقیقه و سه بچه خود را بنام الکساندر، و کله ئوپاتر
سه لانه (Chéopatre Séléne) و پتوله مه که عنوان پادشاهی را برای آنها
شناخته بود (۳۶ - ۳۷ قبل از میلاد) به بیند. آنتوان کشور فینقی (Phénicie)،
کوله سیری (Coeléyrie)، قبرس (Chypre) و همچنین يك قسمت از سیلیسی
(Cilicie) و ژوده (Judée یا Jueda) و عربستان را برای توسعه سرزمین مصر
ضمیمه قلمرو کله ئوپاتر نمود. آنتوان هرگز سلسله ای بنام آژیدها را نشناخت.
آنتوان بعد از لشکر کشی به ارمنستان و شکست و ناکامی با سکندریه برگشت
و در آنجا بتوصیه کله ئوپاتر شکست خود را بعنوان پیروزی که بیشتر
جنبه سیاسی داشت، جشن گرفت و برای ملکه مصر مرتبه خدائی قائل گردید
و کله ئوپاتر مجدداً بصورت يك ایزیس (Isis الهه مصری و زوجه Qsiris
خدای مصر باستان) جدید درآمد (سال ۳۴ قبل از میلاد).

در این اثنا اکتاو (Octave) که نیرومند شده بود، تصمیم گرفت کار را با
رقیب خود آنتوان یکسره کند. بهمین جهت به ملکه مصر که بحریه قابل
توجهی گرد آورده بود، اعلان جنگ داد. کله ئوپاتر با ۶۰ کشتی جنگی مجهز
بکمک آنتوان آمد، ولی در محلی بنام آکتیوم (Actium) در سال ۳۱ قبل از
میلاد شکست فاحشی خوردند هر دو (اول کله ئوپاتر و بعد آنتوان) بمصر
فرار کردند. و در آنجا برای اینکه بدست دشمن اسیر نشوند، خود کشی نمودند.
کله ئوپاتر باین ترتیب ۲۱ سال حکومت نمود در باره مرگ کله ئوپاتر افسانه ای

وجود دارد که بیشتر با حقیقت وفق میدهد و آن اینست که ملکه مصر لباسهای سلطنتی خود را در بر نمود و به وسیله نیش مار خود را کشت و او را با عاشق خود آنتوان یکجا دفن نمودند. بچه هائیکه از آنتوان داشت در رم تربیت شدند، ولی پسریکه از سزار داشت (سزار یون) در ۳۰ قبل از میلاد بدست اکتاو کشته شد.

۱۲ - در ایران

الف - آرتمیز

آرتمیز ملکه اول هالیکارناس (Halicarnasse) واقع در آسیای صغیر یا ترکیه کنونی و جزء متصرفات و ساتراپ نشین ایران بوده است. غالباً اشخاص اشتباهاً آنرا آرتمیس تلفظ مینمایند بطوریکه قبلاً اشاره شد، آرتمیس نام رب النوع شکار یونان قدیم است و ارتباطی با آرتمیز ندارد. تلفظ صحیح آنرا در دائرة المعارفها و مدارك مختلف آرتمیز نوشته اند. املای آن بفرانسه (Artemise) است که حرف S بعلت بودن در بین دو حرف صدا دار، Z تلفظ میشود و املای آن به انگلیسی Artemisia که در دائرة المعارف آمریکانا برای نشان دادن تلفظ صحیح آن بشکل (Ar - te - mizia) نوشته شده است.

در تاریخ هرودوت هم در جائیکه صحبت از الهه شکار است املای آن بشکل Artemis و در جائیکه صحبت از ملکه اول هالی کارناس است بصورت Artemise آمده است. در تاریخ ایران باستان مشیرالدوله هم در قسمت مربوط بلشکر کشی خشیارشا «آرتمیز» درج گردیده است.

آرتمیزیکی از دهها فرماندهان دریائی ایران است که در جنگهای دریائی ایران علیه یونان، هنگام لشکر کشی تاریخی خشیارشا شرکت نموده اند. مشیرالدوله در تاریخ ایران باستان از قول هرودت فرماندهان دریائی ایران را اینطور نام میبرد.

فرماندهان دریائی آنها بودند: آریابگنس Ariabignés پسر



آرتمیز برای شرکت در لشکر کشی خشایارشا می‌رود.

تصویر مستخرج از کتاب وقایع و اعمال قهرمانی منظوم (Faits et Gestes) تألیف تروگ پمپه (Troque Pompée) مورخ لاتین معاصر امپراطور روم اگوست (Auguste Cesar Octavius) ۶۳ قبل از میلاد تا ۱۴ بعد از میلاد. بطوریکه در شرح حال کله‌نویاتر گذشت در محلی بنام آکتیوم Actium بر آنتوان و کله‌نویاتر فائق گردید (می‌باشد، که در سال ۱۵۳۸ در پاریس چاپ و منتشر شده است. این مورخ مؤلف تاریخ جهان نیز می‌باشد.

داریوش از دختر گبریاس فرمانده سفاین ینیانی و کاری بود. آخمسنس (هخامنش) برادر تنی خشیارشا فرمانده دریائی مصر، پرکساس پسر اسپاتن و مگاباز پسر مگابات باقی قسمت‌های دریائی را اداره می‌کردند. عده کشتی‌هایی که سی و پنج پارو زن داشت و کشتی‌های دراز برای حمل اسب‌ها و کشتی‌های سر کور طویل قبرسی تقریباً به هزار فرزند میرسید. پس از فرماندهان نامبرده معروفترین اشخاص دریائی از این قرار بودند تترامنس Tetramnes صیدائی، ماپن Mapen صوری پسر سی‌رموس Siromus، مریبال-آرادیانی (یعنی اروادی) پسر آگیال، سوانوسیس (Suennesis)، کیلی کی پسر ارم دنت Oromédonte، سی‌برنیک (Sybernique) پسر سی‌کاس (Sicas) لی کی، گورگوس (Gorgus) پسر خرزیس Chersis، تی‌موناکس Timonaxe پسر تیماگوراکس (Timagoraxe) که هر دو از قبرس بودند، همیس‌تیه پسر تیمنس (Timnés)، پیگرس (Pigrès) پسر سلدوم Seldome و داما زیتیم (Damasithyme) پسر کان دول Candoule. ذکر اسامی سایر رؤسا را لازم نمیدانم ولی مقتضی است اسم آرتمیز Artémise را که باعث حیرت من شده ذکر کنم. او با وجود اینکه زن بود برای رفتن بچنگ یونان حاضر شد. این ملکه بعد از فوت شوهرش چون پسرش صغیر بود زمام امور دولت خود را بدست گرفت و بواسطه مردانگی و شجاعت عازم یونان گردید و حال آنکه کسی او را بدین اقدام مجبور نکرده بود. این زن دختر لیگ دامیس Ligdamis و نامش آرتمیز بود.

قبل از اینکه بشرح خدمات آرتمیز بپردازیم، لازمست چند کلمه راجع به هرودت صحبت شود تا اساس دشمنی‌هاییکه در هنگام نگارش تاریخ علیه ایران بکار برده است، آشکار گردد.

هرودت از اهالی هالی کارناس و همشهری آرتمیز محسوب میشود. هرودت با اینکه از خاندان لیگدامیس بود ولی با آن خانواده (گفتیم که آرتمیز دختر لیگدامیس بود) دشمنی داشت و بهمین علت نیز نتوانست در هالی کارناس بماند و به یونان فرار نمود. در همین هنگام

که اهالی آتن مشغول ساختمان شهر تورיום (Thurium) بودند، در آن شهر مقیم شد و در همان شهر درگذشت. اتی یین دوبیزانس^۱ (Etienne de bysance) هم میگوید هرودت بقصد فرار از حملات غیرقابل تحمل همشهری‌های خود به تورיום پناهنده شد و این شهر را وطن دوم خود نامید. با توجه باینکه هرودت در حقیقت یکنفر فراری مخالف حکومت لیکد[میس]ها بوده است، در هر جا که توانسته است بطور مستقیم و غیر مستقیم، گاهی در لباس دوستی و زمانی با دشمنی و نیش قلم، حقایق را به نفع موطن ثانی خود یونان و بضرر حکومت میهن اصلی خویش یعنی ایران تحریف نموده است. علاوه بر شجاعت، آرتهمیز دارای بصیرت کامل در امور جنگی بخصوص در جنگ‌های دریائی (بطوریکه خواهد آمد) بود و بعقیده تمیستوکل زمامدار آتنی (در هنگام لشکر کشی خشایارشا)، آرتهمیز یکی از دریاسالاران برجسته جهان بوده، که خصم دیرین یونان بشمار می‌آمد. آنقدر که تمیستوکل از او وحشت داشت، از سایر دریاسالاران ایران نمیترسید و یونانیها برای سراو ده هزار درهم جایزه تعیین کرده بودند.

کشتی‌هایی که آرتهمیز در لشکر کشی خشایارشا در زیر امر خود داشت عبارت از پنج کشتی از بهترین کشتیهای جنگی آنوقت محسوب میشد که با خود همراه آورده بود. آرتهمیز همیشه مورد احترام خشایارشا بود و در شوراهاى جنگی غالباً مورد مشورت پادشاه ایران قرار میگرفت. بطور مثال هنگامیکه نیروی ایران در تنگه ترموپیل در مقابل قوای لئونیداس پادشاه اسپارت متوقف گردیده بود، به خشایارشا پیشنهاد کرد که یا بوسیله نیروی دریائی در عقب لئونیداس (پادشاه اسپارت) سرباز پیاده کن و یا موضع ترموپیل را دور زده و بطرف آتن برو و فقط یکی از سرداران خود را مأمور

۱ - جغرافی‌دان یونانی اواخر قرن پنجم میلادی يك لغت نامه جغرافیائی بنام Ethnique تألیف نموده است که قسمتهائی از آن در حال حاضر وجود دارد. کتاب مزبور بوسیله شخص دیگری بنام هرمولوس (Hemolous) بنام حکومت ژوستینیان تلخیص گردیده است.

کن از جبهه با لئونیداس بجنگد. بطوریکه میدانیم ایرانیان موضع مزبور را براهنمائی افی یالس از راه بی اندازه مشکل و سخت که عبور از آن برای یونانیها غیر قابل تصور بود در زدند و از پشت ارتش لئونیداس سردر آوردند. لازم بتذکر است که مورخین یونانی برای اینکه میهن پرستی و دلیری سر بازان اسپارت را بزرگ جلوه دهند، سر بازان تحت امر لئونیداس را ۳۰۰ نفر ذکر کرده اند، در صورتی هر روز سر بازهای داوطلب از نقاط مختلف یونان برای کمک میرسید و عده لئونیداس بالغ بر چند هزار نفر بوده است.

ناگفته نگذاریم که نیروی ایران پس از گذشتن از ترموپیل بیاس دلیری سپاهیان اسپارت، از اشغال نظامی جدی اسپارت برای آنکه آسیبی بآنجا وارد نشود، صرف نظر نمود. زیرا ایرانیان دلیری و مردانگی را دوست میدارند و این صفت را در هر ملتی، ولو دشمن هم باشد (برخلاف هرودت مورخ یونانی که تاریخ ایران را تا توانسته با دروغ آمیخته است)، تجلیل میکنند.

نیروی زمینی ایران بطرف آتن رفت و آنرا اشغال نمود. گفته میشود که خشایارشا بعد شهر مزبور را آتش زده است ولی شهر آتن بر خلاف سایر شهرها اصولاً با چوب ساخته شده بود و طبیعتاً در ضمن حمله قوای ایران و دفاع اهالی آتن آتش گرفت و یونانیها برای اینکه آتش زدن سارد (مرکز لیدی) را بوسیله خودشان موجه جلو دهند حریق آتن را بحساب سارد گذاشتند. با اینکه ظاهراً این لشکر کشی را خشایارشا بعلت پیمان شکنی یونانیان (پیمانی که با ایران درباره ایالت لیدی داشتند و پیمان خود را شکسته بودند)، انجام داد و با اینکه پیمان شکنی در نظر ایرانیان يك گناه نابخشودنی شمرده میشود، مع هذا منظور خشایارشا از این لشکر کشی آتش زدن یا خراب کردن یونان نبوده است، بلکه هدف شاهنشاه ایران از این لشکر کشی ضمن گوشمالی دادن بآتن که در آن موقع در رأس حکومتهای کوچک یونانی قرار داشت، عبارت از اجرای يك حرکت استراتژیکی بمنظور نشان دادن قدرت در سرتاسر امپراطوری منحصر بفرد جهان آنروز و استحکام رشته های وحدت امپراطوری از نظر نظامی و سیاسی بوده است. زیرا از اشغال یونان هیچگونه بهره سیاسی

و یا اقتصادی که مستلزم چنین لشکر کشی ای باشد، عائد ایران نمیگردید و بطوریکه تاریخ نشان میدهد، بعدا هم آتن و هم اسپارت بدون اینکه سپاهی به یونان فرستاده شود، عملا تحت الحمايه ایران شدند و سکه های طلای ایران به سهولت این ملت فقیر را مطیع و منقاد سیاست مرکزی امپراطوری ایران ساخت.

ایران پس از اشغال آتن، نیروی دریائی خود را که در آرتمیزوم نیروی دریائی یونان را شکست داده و بطرف سالامین فراری ساخته بود، برای تعقیب یونانیان حرکت داد و بسالامین رسید.

قبل از اینکه جنگ دریائی آغاز گردد، بنا بر گفته هرودت، خشایارشا يك شورای جنگی تشکیل داد که رأی فرماندهان را در باره اقدام و یا عدم اقدام بـجنگ دریائی خواستار شود. بگفته هرودت در این شورا پادشاهان و رؤسا و مردمان مختلف و فرماندهان کشتی ها بحضور شاه رفته و هر يك برابر مقامی که در نزد شاه داشتند نشستند. جای اول را پادشاه صید و جای دوم را پادشاه صور و پس از آن سایر مدعوین بجاهای خود قرار گرفتند. سپس خشایارشا مردونیوس را فرستاد تا عقیده هر يك را بداند. همه گفتند که باید جنگ کرد. در این میان فقط آرتمیز چنین گفت:

«شاه، جنگ دریائی مکن و کشتی های خود را نگاهدار چه این مردم در دریا بهمان اندازه قوی تر از تو اند که مرد قوی تر از زن است (در اینجا هرودت چنین سخنی را از خود بزبان آرتمیز میگذارد، زیرا نیروی دریائی ایران در همه جا برتری خود را نشان داده بود). مگر برای تو لازم است جنگ دریائی کنی؟ تو آتن را در تصرف داری و مقصود از قشون کشی این بود. تو قسمت های دیگر یونان را هم داری و آتنهایی که مقاومت کردند، بجزای خود رسیدند. من پیش بینی میکنم که کار دشمن بکجا خواهد رسید. اگر تو بـجنگ دریائی عجله نکنی و کشتی های خود را در این ساحل نگاهداری و با ارتش زمینی بطرف پلوپونس بروی، تمام خواست های تو انجام خواهد یافت. زیرا یونانیها نخواهند توانست مدتی پافشارند و متفرق شده و بشهرهای خود خواهند

رفت. چه در این جزیره (سالامین) آذوقه ندارند و دیگر اینکه چون بشنوند که تو بطرف پلوپونس حرکت کرده‌ای هر گز باین فکر نخواهند افتاد که برای آتن جنگ دریائی کنند. هر گاه تو شتابان جنگ دریائی کنی این خطر هست که کشتیهای تو آسیب یابند و بدبختی دامنگیر ارتش زمینی تو شود. شاهها، بالاخره این نکته را در نظر آر که آقای خوب بندگان بد دارد و بالعکس آقایان بد بندگان خوب دارند. تو که بهترین مردی، مستخدمینی داری که بندگان بدتواند. از مصری‌ها و کیلی‌کی‌ها و قبرسی‌ها و پامفی‌لیان برای تو فایده نیست. (قسمت‌های اخیر رانیز هرودت از طرف خود به آرتهمیز نسبت داده است).

پس از این گفته عده ای که دوست آرتهمیز بودند اندوهگین شدند و چه ترسیدند که خشایارشا نسبت باو غضبناک شود و آنها را که دشمن او بودند خوشحال گردیدند چه تصور نمودند که با این گفته او فنا خواهد گردید. ولی برعکس تصور همه، شاه رای او را پسندید و بیش از همیشه او را ستود، ولی چون غیر از او همه رای بجنگ داده بودند، تصمیم بجنگ گرفت.

در این جنگ به طرفین آسیب زیادی وارد آمد. چون شاه صحنه جنگ را زیر نظر داشت و همه او را میدیدند دلیرانه میجنگیدند. در اینجاست هرودت سخن از آرتهمیز بمیان می‌آورد و میگوید:

راجع به جنگ یونانیها و پارسی‌ها دیگر نمیتوانم چیزی بگویم چه نمیدانم چگونه جنگ می‌کردند ولی آرتهمیز کاری کرد که بیشتر مورد احترام شاه گردید. وقتی که جنگ بضرر شاه داشت تمام میشد، چند کشتی آتیکی کشتی آرتهمیز را تعقیب کردند. او چون خود را در محاصره کشتی‌های یونانی دید، فوراً بکشتی کالین‌تین (Calyntiens) که جزو نیروی دریائی پارس بود، حمله کرد و آنرا غرق نمود (در اینجاست هرودت نتوانسته از عداوت شخصی و دادن نسبت دروغ خودداری کند). یونانیها که پنداشتند او از متحدین یونانی یا از پارسی‌های فراریست که یونانیها را کمک میکنند، از تعقیب کشتی او دست باز داشتند.

آتنی ها بشدت در جستجوی آرتمیز بودند زیرا علاوه بر آنکه فرمانده نیروی دریائی آتن دستور داده بود که هر کسی او را زنده دستگیر کند ده هزار درهم جایزه دریافت خواهد کرد ، خشمگین بودند که چگونه زنی علیه آنها آنچنان جنگ میکند (بطوریکه ملاحظه میگردد این گفته اخیر هرودت موضوع غرق کشتی کالین تین را خود بخود نقض میکند زیرا در حقیقت خشم آنها غرق کشتی های خودشان بوسیله آرتمیز بوده است).

گویند وقتی شاه کشتی آرتمیز را در میان هنگامه جنگ دید ، یکی از نزدیکانش باو گفت شاهها این آرتمیز است که چنین حمله بکشتی دشمن میکند و آنرا بقعر دریا میفرستد . شاه باحیرت پرسید واقعا این کار از اوست . اطرافیانش تصدیق کردند . شاه گفت : مردان مانند زنان و زنان مانند مردان جنگیدند . در اینجا هم هرودت گفته خشایارشا را تحریف نموده است . بطوریکه خود او در گفته های خود بطوریکه در بالا هم اشاره شد اقرار مینماید که همه دلیرانه میجنگیدند . مگر اینکه خواسته باشد بگوید در این جنگ شجاعت مردان هم مانند آرتمیز بوده است ، ولی در هر حال مطلب را دوپهلو نوشته است .

در مورد زندگی آرتمیز نقل شده است که غیر از شرکت در لشکر کشی یونان ، در جنگ های دیگری نیز در تحت حمایت شاه ایران شرکت نموده و فتوحات مختلف دیگری نمود که به شهرت او بیش از پیش اضافه گردیده است ، معهدا برای اینکه نویسندگان یونانی این سردار و سرباز نامی تاریخ را لکه دار کنند ، برای او افسانه ای ساخته و آن افسانه اینست که آرتمیز بطور دیوانه واری شیفته مرد جوانی شد ، ولی جوان مزبور نه تنها بعشق او توجه ننمود بلکه او را مورد تحقیر قرار داد . آرتمیز چشمان او را از حدقه در آورد (افسانه ای که دو قرن بعد بوسیله سافو (Sappho) حقیقت یافت). بعد خدایان عشق او را تشدید نمودند و بالاخره بنا بر نصیحت غیب گوئی از بالای صخره لوکاد (Loucade) که در میان دریا بود خود را بیابین پرتاب نمود و هلاک شد .

بطوریکه متذکر شدیم این افسانه هم نمیتواند حقیقت داشته باشد بلکه

سرچشمه آنرا در دشمنی آشتی ناپذیر هرودت نسبت خانواده لیگدامیس و آرتمیز و ایرانیان باید جستجو کرد.

حقیقت هر قدر که با افسانه و دشمنی آمیخته شود معهدا خواهی نخواهی خود را ازوراء پرده های سیاه دروغ و تهمت آشکار مینماید. امروز مشاهده میکنیم که پس از قریب دو هزار و پانصد سال برای جاویدان کردن این حقیقت تاریخی بفرمان مطاع اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر یکی از بزرگترین ناوشکن ایران بنام این زن و قهرمان نامدار تاریخ نامگذاری میشود.

ب - زنان نامدار شاهنامه

اگر شخصیت زن را در شاهنامه فردوسی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم می بینیم زن نه تنها در هر گونه عملیات قهرمانی و لشکر کشی ها و موفقیت ها و عدم موفقیت های پادشاهان و پهلوانان بطور مستقیم و یا غیر مستقیم نقشی مؤثر داشته است که خود میتواند لاقلاً موضوع یک کتاب جدا گانه گردد، بلکه زنان سرباز نامداری بچشم میخورند که خود رأساً در جنگ ها شرکت نموده و عده هائیرا رهبری کرده و یا با فداکاری و درایت و هوش بی نظیر خود مسیر وقایع تاریخی را غالباً تغییر داده اند که میتواند اثر بدیعی را بنام تجزیه و تحلیل حماسه زنان شاهنامه بوجود آورد.

در این بررسی کوتاه سعی شده است بدون طولانی کردن کلام از میان تعداد زیادی زنان قهرمان شاهنامه بطور نمونه چند تن را معرفی نماییم.

(۱) سین دخت

مهراب پادشاه کابلستان از خانواده ضحاک است. شاه از سام خواسته است که بکابلستان لشکر کشی کرده و آنجا را بخاک و خون بکشد. زال عاشق رودابه دختر مهراب است. سین دخت زن مهراب و مادر رودابه است و زنی با کفایت و درایت می باشد. وقتی میفهمد سام به کابلستان لشکر

خواهد کشید شخصاً برای دیدن او حرکت کرده و بنزد سام میروند و با او بصحبت می پردازد.

سین دخت میخواهد سام را از این لشکر کشی منصرف نماید.
 دل بی گناهان کابل مسوز که آن تیرگی اندر آید بروز
 از آن ترس کوهوش و زور آفرید درخشنده ناهید و هور آفرید
 سام از هوش خرد سین دخت متعجب میشود .

زجائی کجامایه چندین بود فرستادن زن چه آئین بود
 چو دید آنچنان پهلوان پر خرد ستائید او را چنان چون سزد
 مجدداً سین دخت بابیان نغز و هوشمندانه خود میخواهد سام را بر سر
 آشتی آورد .

چنین گفت سین دخت با پهلوان که بارای تو پیر گردد جوان
 بزرگان ز تو دانش آموخته بتو تیره گیتی بر افروخته
 بداد تو شد بسته دست بدی بگرزت گشاده ره ایزدی
 باین ترتیب سام نرم میشود و باوقول مساعدت میدهد و سین دخت میگوید
 اگر کسی اشتباه و خطائی کرده است چرا مردم کابل بایستی نابود شوند :
 اگر ما گنه کار بود گهریم بدین پادشاهی نه اندر خوریم
 گنه کاراگر بود سهراب بود ز خون دلش مژه بر آب بود
 سر بیگناهان کابل چه کرد کجا اندر آورد آید بگرد
 همه شهر زنده برای تواند پرستنده خاک پای تو اند
 سام از شاه اجازه میخواهد از گناه مردم کابل صرف نظر شود . بر اثر هوش
 و کفایت و سخن دانی سین دخت نتایج زیر حاصل میشود :

- شاه ایران وساطت سام را میپذیرد .
- سام اجازه میدهد که زال با دختر سین دخت، رودابه ازدواج کند .
- از قتل و خونریزی جلوگیری میشود و کابل از خطر انهدام نجات
 می یابد .

(۲) غمرد آفرید

سهراب بتحریرك افراسیاب بایران حمله کرده و فرمانده ارتش ایران را از میان میبرد. گرد آفرید خواهر کژدهم زن شجاع و دلیریست که در جنگ آوری مشهور و بی پرواست و بقول فردوسی هرگز در جهان مردی نظیر او دیده نشده است. گرد آفرید هنگامیکه میفهمد هژیر فرمانده سپاه ایران بدست سهراب منکوب شده است بدون هیچگونه تردیدی سلاح نبرد را می پوشد.

چو آگاه شد خواهر کژدهم	که سالار آن انجمن گشت کم
غمین گشت و برزد خروشی بدرد	بر آورد از دل یکی باد سرد
که بدنام آن دخت غمرد آفرید	زمانه ز ما در جهان ناورید
چنان فنکش آمد ز کار هژیر	که شد لاله رنگش بکردار قیر
بپوشید درع سواران بجنگ	نکرد اندر آن کار جای درنگ
نهان کرد گیسو بزیر زره	بر افکند بند زره را گره

گرد آفرید از دژ پائین می آید و مانند شیری سوار بر باد پای میشود و مانند پهلوانی در مقابل سپاه دشمن قرار میگیرد و مانند رعد میفرود و مبارز میخواهد و میگوید کدامیک از شجاعان و جنگجویان و فرماندهان کار کشته، که خود را در جنگجویی و دل آوری همانند نهنگ میداند، پیش میآید که با من جنگ آزماید.

فرود آمد از دژ بکردار شیر	که بر میان باد پائی بزیر
به پیش سپاه اندر آمد چو گرد	چو رعد خروشان یکی دید گرد
که گردان گدամند و نام آوران	دلیران کار آزموده سران
که بر من یکی آزمون را بجنگ	بگردد بسان دلاور نهنگ

(۳) زن گشتاسب

ترکها به بلخ تاخته و آنجا را بغارت گرفته و مردم را قتلعام نموده اند. لهراسب با اینکه با آنها دلیرانه رزم کرده ولی کشته شده است.

گشتاسب در این موقع شاه سیستان است و زن او در نزد لهراسب میباشد. این زن دارای يك دنيا احساس و در عین حال محتاط و خیلی عاقل و هوشمند میباشد. برای نجات بلخ از دست ترکان بشیوه آنها لباس میپوشد و اسبی از اصطبل سوار شده و بسرعت راه سیستان را که شوهرش گشتاسب در آنجا بوده است، در پیش میگیرد. ناراحت و مضطرب برای آنچه که در بلخ گذشته، بدون اینکه خواب بچشمش آید شب روز راه میپیماید، بطوریکه در هر روز راه دو روز را طی میکند تا بنزد گشتاسب میرسد و باو خبر میدهد که یک سپاه تورانی به بلخ آمده و لهراسب کشته شده و روز از این واقعه شب تاریک و پراز درد ورنج شده است.

زنی بود گشتاسب را هوشمند	خردهمند و دانا و رایش بلند
از آخر چمان باره ای بر نشست	بکردار ترکان میان را به بست
از ایران ره سیستان برگرفت	وز آن کارها مانده اندر شکفت
نخفتی بمنزل چو برداشتی	دو روزه بیک روز بگذاشتی
چنین تابه بنزدیک گشتاسب شد	به آگاهی درد لهراسب شد

گشتاسب ابتدا کار را سهل می پندارد و زنش باو میگوید که موضوع خیلی جدی تر از آنست که تصور میکنی :

چنین دان پاسخ که یاوه مگوی	که کاری بزرگی که آمدش روی
شهنشاه لهراسب را پیش بلخ	بگشتند شد بلخ را روز تلخ
وز آنجا بنوش آذر اندر شدند	ز دو هیر بد را همه سر زدند
ز خون شان فروزنده آذر بمرد	چنین بد کسی خوار نتوان شمرد
ببردند بس دخترانت اسیر	چنین کار دشوار آسان مگیر

و اضافه میکند که تمام دختران ترا اسیر کرده اند و به آفرید دختر تو را که وزش نسیم باو دسترسی نداشت، تاج از سرش برداشته اند و ظلم های ناگفتنی کرده اند و طوری با احساس صحبت میکند که اشکهای خونین از چشم شوهرش جاری میشود و گشتاسب چنان تحت تاثیر قرار میگیرد که فوراً برای نجات بلخ لشکر میآراید و حرکت میکند.

(۴) کردیه

هرمز شاه ایران بهرام چوبینه را برزم ساوه شاه میفرستد.
 بهرام ساوه شاه را میکشد و بعد بر پرموده فیروز می‌شود و پرموده را
 دستگیر او را با غنائم جنگی بنزد هرمز میفرستد.
 هرمز و خاقان چین پیمان می‌بندند و هر مز از ناراستی بهرام آگاه میشود
 و برای تحقیر او دو کدان وینبه و جامه زنان میفرستد. بهرام سرداران خود را جمع
 میکند و در مقابل این اهانت، درباره پادشاهی خود با آنها صحبت میکند.
 بهرام دارای خواهری بنام کردیه است.

کردیه يك زن ميهن پرست، شاه دوست و يك پهلوان شجاع بتمام معنی
 میباشد که در مقابل ميهن و برای خدمت بشاه عزیزترین کسان خود را
 فدا مینماید و در مقابل خیانت بشاهنشاه با دست خود بطوریکه بعداً صحبت
 خواهد شد، حتی شوهرش را میکشد.

پس پرده نامور پهلوان یکی خواهری بود روشن روان
 خردمند را کردیه نام بود پوری رخ دلارام بهرام بود

کردیه وقتی که صحبت برادر خود را درباره پادشاهیش میشنود:

چو از پرده گفت برادر شنید بدان انجمن شد دلی پرسخن
 برادر چو آواز خواهر شنید چنین هم ز گفتارش ایرانیان
 بر آشفته و از کین دلش بردمید زبان پر ز گفتارهای کهن
 ز گفتار و پاسخ فرو آرمید بماندند یکسر ز بیم زیان

کردیه سرداران سپاه و بهرام را از فکر شورش و خیانت و غصب سلطنت
 ایران بر حذر میدارد:

چنین گفت پس کردیه با سپاه کس از بندگان تخت شاهی نجست
 ترا آرزو کرد شاهنشاهی شهنشاه گیتی تو را برگزید
 که ای نامداران جوینده راه و گر چند بودی نژادش درست
 چنان دان که گردی تو از جان تهی چنان کز ره نامداران سزید

تو پاداش این نیکوئی بد کنی
 زن ای برادر تو این رأی بد
 مکن آزا بر خرد پادشا
 اگر من زتم پند مردان دهم
 مده کار کرد نیاکان به باد
 همه انجمن ماند ازو در شکفت

در این اثنا هرمز شاه ایران بوسیله بندوی و گستهه کور میشود و خسرو
 که قبلا بر اثر بد رفتاری پدر از نزد هرمز فرار کرده بود، از این خبر آگاهی
 یافته و بجای پدر بنام خسرو پرویز بر تخت می‌نشیند.

بهرام برای جنگ با خسرو لشکر می‌کشد. موقعیکه سپاهیان بهرام و
 خسرو در مقابل هم قرار گرفته‌اند، مجدداً گردیه بهرام را چنین پند میدهد:

تو دانی که از تخمه اردشیر
 ابا گنج و با لشکر بیشمار
 اگر شهریاری بگنج و سپاه
 نبودی جز از ساوه سالار چین
 ز تو سام دانم که بد مرد تر
 چو دستان و چون رستم پیلتن
 ندانم که بر توجه خواهد رسید

جنگ بین بهرام و خسرو در میگیرد. خسرو پرویز شکست می‌خورد و
 بطرف روم می‌رود.

بهرام چوبینه برای سرداران به تخت می‌نشیند. ولی خسرو پرویز با
 گرفتن نیروی کمکی مراجعت میکند و با بهرام بجنگ می‌پردازد و این بار
 بهرام شکست می‌خورد و به نزد خاقان چین می‌گریزد.

خسرو پرویز برای اینکه غائله بهرام را ریشه کن کند خراد برزین را
 بنزد خاقان می‌فرستد که خراد برزین بطور نهانی چاره کشتن بهرام را کند.
 بهرام بضره دشنه قلون بر اثر راهنمایی خراد برزین کشته میشود.

کردیه میرسد و کشته برادر را که هنوز نیم جانی داشته است در بر میگردد
و ضمن ندبه و زاری از صحبت‌ها و نصایحی که قبلا برادر را کرده است
یاد آوری نموده و چنین میگوید:

همی گفتم ای مهتر انجمن
که از تخم ساسان اگر دختری
همه روی کشور شود بنده اش
سپهدار نشیند پند مرا
برین کرده‌ها بر پشیمان تری

که شاخ و فارا زبن بر مکن
بماند بر بر نهاد افسری
بگردون رسد تاج فرخنده اش
سخن گفتن سودمند مرا
کنه کار جان پیش یزدان ببری

در این هنگام که بهرام نیم جانی داشته صدای خواهر را میشنود و چشم
میگشاید و بگناه خود اعتراف کرده و میگوید:

همان پند بر من نشد کارگر
مرا نیز هم دیو بیراه کرد
مرا گفت دیهیم شاهی تراست
پشیمانم از هر چه کردم ز بد
زهر گونه چون دیو بد راهبر
ز خوبی همی دست کوتاه کرد
ز برج بره تا بماهی تراست
کنون کز ببخشد زیزدان سزد
پس از کشته شدن بهرام، خاقان برادر خود را با نامه‌ای برای خواستگاری

کردیه میفرستد.

بفرمود تا شد برادرش پیش
سخن گفت با او ز اندازه بیش

کردیه برای سر باز زدن از ازدواج با خاقان که مغایر احساسات عالی
میهن پرستی او میباشد، پیام آورنده را به بهانه سوگواری به نزد خاقان
بر میگردداند و با نامداران خویش رأی میزنند. و میگویند با اینکه خاقان
مرد بزرگ‌گیت ولی ازدواج ایرانی با بیگانه و ترک را جایز نیست:

ولیکن چو با ترک و ایرانیان
ز پیوند و ز بند آن روزگار
بکوشد که خویشی بود در میان
غم و رنج بیند بفرجام کار

بعد خاطرات تجربیات تلخ گذشته را که بر اثر این پیوند‌های نابجا
باقی مانده است، مانند ازدواج سیاوش با فرنگیس (ترک) و پسر سیاوش،
بیژن با منیژه (ترک) و غیره را بطور مثال ذکر مینماید و بسرداران سپاه

میگوید که به کردوی وزیر خسرو پرویز نامه ای نوشته که وضع و حال آنها را بعرض شاه ایران برساند .

کردیه با ایرانیان بطور مخفیانه از مرو فرار میکند . خاقان چین یکی از ورزیده ترین سرداران خود را بنام تبرگ با سپاه برای دستگیری کردیه بدنبالش میفرستد . تبرگ به آنها میرسد و طرفین برای جنگ صف آرائی میکنند و کردیه لباس رزم را بتن میکند .

نشست از بر باره گام زن
همه جانها بر نهاده بکف
که خاقان و راخواندی پیر گرگ
مگر نیست با این بزرگ انجمن
میان بسته برسان جنگ آوران
بزد پاشنه رفت پیشش فراز
کجا جویمش در میان سپاه
چه از نو چه از روزگار کهن
که بر شیر درنده اسب افکنم
بر آن اسب جنگی چو شیر سترگ
ترا کرد ازین پادشاهی گزین

سلیح برادر بپوشید زن
دو لشکر برابر کشیدند صف
به پیش سپاه اندر آمد تبرگ
بایرانیان گفت کان پاک زن
چو بد کردیه با سلیح گران
دلور تبرکش ندانست باز
بدو گفت آن خواهر کشته شاه
که با او مرا هست چندین سخن
بدو کردیه گفت اینک منم
چه بشنید آواز او را تبرگ
شگفت آمدش گفت خاقان چین

تبرگ شروع به پند دادن کردیه مینماید که شاید بتواند بنا بدستور خاقان او را بدون جنگ و خونریزی به نزد خاقان باز گرداند . کردیه باو میگوید که از رزم گاه خارج شویم و بجای خلوت تبری رویم تا بتوانم پاسخی مناسب بتو بدهم . ولی وقتی بمحل مناسبی میرسند کردیه بجای گفتگو رزم را آغاز میکند :

پس او همیتافت ایزد گشوب
که بگذشت خفتان و پیوند اوی
شد آن ریگ زیر اندرش جوی خون

بگفت این وزان پس برانگیخت اسب
یکی نیزه زد بر کمر بند اوی
ززین اندر افتاد و شد سرنگون

بدین ترتیب تبرک بدست گردیده کشته میشود و سپاه تبرک که بدون سردار شده بود شکست میخورد و گردیه با همراهان خود بطرف مازندران میرود. در این هنگام گستم که از اطاعت خسرو پرویز سرپیچی کرده و در ساری و آمل و گرگان است و بگردیه و سپاهیانش برخورد میکند. گستم از گردیه خواستگاری مینماید و گردیه که از اوضاع داخلی ایران اطلاع نداشته با گستم ازدواج مینماید. در این موقع خسرو پرویز سپاهی برای مطیع کردن گستم میفرستد ولی گستم سپاه مزبور را شکست میدهد. خسرو پرویز بگردوی میگوید که نامه ای بطور مجرمانه برای گردیه بفرستد و خیانت گستم را به او یادآور شود. گردوی این نامه را بوسیله زن خود میفرستد و نامه بدست گردیه میرسد.

چو آن شیرزن نامه شاه دید
تو گفتمی بروی زمین ماه دید

بارسیدن نامه خسرو پرویز گردیه فوراً پنج نفر را انتخاب میکند و بدون درنگ امر شاه را بکمک آن پنج نفر اجرا میکند و شوهر خود گستم را که خائن بشاه بوده است میکشد و پس از کشتن گستم نامه شاه را بهمه نشان میدهد:

پس آن نامه شاه بنمودشان
همه سرکشان آفرین خوانند

گردیه تمام سپاهیان و غنایم را به حضور خسرو پرویز میبرد و خسرو پرویز که تحت تأثیر جاذبه و شجاعت او قرار گرفته، او را بزنی میگیرد.

روزی که خسرو مجلسی آراسته بود و شیرین و کردیه هم در مجلس حضور داشتند، از گردیه می پرسد که با خاقانیاں چگونه جنگیدی و چگونه تبرک را کشتی؛ گردیه جواب میدهد:

بد و گفت شاهان افوشه بدی
برمای تا اسب و زین آورند

وقتی اسب و سلاح رزم را می آورند گردیه برای هنرنمایی از جای خود بلند میشود:

بیامد خرامان ز جای نشست
بشاه جهان گفت گنجور باش

بدان پرهنرزن بفرمود شاه
زن آمد بنزدیک اسب سیاه

بن نیزه را بر زمین بر نهاد
 بیاغ اندر آورد گاهی گرفت
 همی هر زمان اسب بر گاشتی
 بدو گفت هنگام رزم تبرگ
 شیرین که از دل آوری کردی، در حیرت شده و حسادتش برانگیخته شده بود، از
 راه صلاح اندیشی خسرو را از این زن بر حذر میدارد ولی خسرو بشیرین می گوید:
 بخنده بشیرین چنین گفت شاه
 و بعد بگردیه چنین میگوید:
 چنین گفت با گردیه شهریار
 و بعد او را بفرماندهی سپاه منصوب میکند:

بدو گفت کی ماه پیکار جو
 که هستند بر جان نکهدار من
 از ایرانیانند جنگی سوار
 چو در خانه گوهر آئین من
 همه پاک با طوق و با گوشوار
 که با رنج و تیمار خویشان تو ای
 کسی جز تو گر نو بود یا کهن
 سپهد شگفتی بماند اندر او
 بگرد جهان چار سالار من
 ابا هر یکی زان ده و دو هزار
 چنان هم بمشکوی زرین من
 پرستار باشد ده و دو هزار
 از این پس نگهبان ایشان توئی
 نخواهم که گویند از ایشان سخن

گردیه علاوه بر شجاعت و دل آوری و احساسات عالی و میهن پرستی و
 شاه دوستی که قبلاً نیز اشاره شد، زنی مدبر و کاردان بوده است که داستان زیر
 حسن تدبیر او را درباره رهانیدن اهالی ری از دست حاکم ستمکاری نشان میدهد.
 روزی خسرو پرویز در مجلس بزمی مشغول نوشیدن می بوده است، تصادفاً
 در هنگام نوشیدن می متوجه میشود که روی جام اسم بهرام نوشته شده است.
 خسرو از اسم بهرام خشمناک شده و برای اینکه خشم خود را فرو نشاند دستور
 میدهد که شهر ری را که موطن بهرام چوبینه بوده با خاک یکسان نمایند ولی بر اثر
 خواهش وزیر خود این تصمیم حاد را تعدیل نموده و بجای لگد کوب کردن ری
 مرزبانی ظالم و ستمکار با آنجا میفرستد و مردم آن سامان گرفتار ظلم و جور

مرزبان مزبور میشوند. یکی از کارهای مرزبان‌ری این بوده است که دستور داده بود ناودان‌ها را از بام‌ها بکنند تا خانه‌ها بر اثر باران خراب شود و گربه‌ها را از خانه بیرون کنند و بکشند:

وز آن زشت بدکامه شوم پی که آمد ز درگاه خسرو بری
وز آن شهر آباد یکسر خراب بسر برهمی تافتسی آفتاب

کردیه برای اینکه با تدبیر خاصی چاره مرزبان را کند، روزی خسرو پرویز را به باغ مصفاًئی دعوت میکند و در این هنگام نمایش گربه تربیت شده‌ای را که قبلاً آرایشش کرده و بروی اسبی نشانده بودند، بحضور شاه می‌آورند. گربه با اسب در باغ شروع به تاختن می‌نماید و شاه از دیدن این نمایش بسیار شاد میشود و بگردیه میگوید:

لب شاه ایران پراز خنده گشت همه کهتر آن خنده را بنده گشت
ابا گردیه گفت کز آرزوی چه خواهی بگو ای زن نیکخوی
زن چاره گمر زود بردش نماز چنین گفت کای شاه گردن فراز
بمن بخش ری را خرد یاد کن دل غمگنسان از غم آزاد کن
زری مردک شوم را باز خوان و را مردم شوم و بد ساز خوان
که او گربه از خانه بیرون کند یکایک همه ناودان بر کند
بخندید خسرو ز گفتار زن بدو گفت کای شوخ لشکر شکن
بتو دادم آن شهر و آن روستا تو بفرست اکنسون یکی پارسا
زری باز خوان آن بد اندیش را چو اهریمن آن زشت بد کیش را
همی هر زمانش فزون بود بخت از آن نامور خسروانسی درخت
و باین ترتیب با تدبیر و سیاست خاص خود مردم‌ری را از جور و ظلم حاکم
ستمکاری نجات میدهد.

در اینجا باپوزش از خوانندگان گرامی به این بحث خاتمه میدهم و بررسی در این باره را به فرصت مناسب دیگری میگذارم.

سرتیپ میرحسن عاطفی

مدارك و منابعيکه درباره تنظيم اين مقاله مورد استفاده قرار گرفته است :

Grand Larosse Encyclopedique	دائرة المعارف لاروس
The Encyclopedia Americana	دائرة المعارف آمريکانا
Revue Historique de l'Armee.	مجله تاريخي ارتش (در کشور فرانسه منتشر ميگردد)

تأليف : ا. ت. اومستد	تاريخ شاهنشاهی هخامنشی
تأليف دکتر هادی مدائنی	تاريخ هردوت
تأليف : نیلسون دوبواز	تاريخ سياسي پارت
تأليف : واك وانديه ديروتون	تاريخ مصر قديم
تأليف : پير گريمال	فرهنگ اساطير يونان
تأليف : مشير الدوله	تاريخ ايران باستان
تأليف : حمدالله مستوفی	تاريخ كزیده
	شاهنامه فردوسی
تأليف : دکتر بهمنی	تاريخ ملل قديم آسیای غربی
تأليف : جون بارک	لشکر کشی به يونان
(از کتاب شاه جنگ ایرانيان)	
	سایر مدارك متفرقه

اسناد

و مکاتبات تاریخی

فرمانی که بنظر خوانندگان محترم
میرسدعین فرمان شاه صفی یکی از پادشاهان
صفویه است که در جزو اسناد آکادمی علوم
گرجستان بسال ۱۹۵۱ در تفلیس در سری :
Acta et Diplomata Historica Persica Scripta
بوسیله پرفسور و. پوتوریدزه به زبان گرجی
ترجمه و چاپ و منتشر و توسط فاضل محترم
جناب آقای محمد مشیری بفارسی ترجمه
گردیده است .

بررسی های تاریخی

در این شماره :

سواد و عکس ترجمه فرمان شاه صفی
به فرماندار گرجستان و حکمرانان تابعه.

سواد و عکس ترجمه فرمان شاه صفی
به حکمرانان گرجستان و حکمرانان تابعه.

متن فرمان شاه صفی ۱

جد بزرگوارم طاب ثراه ۲
شاه بابا ام انار الله برهانه

بسم الله الرحمن الرحيم يا محمد يا علي
للمؤمنين من عبداله: ابوالمظفر صفی بهادر
الصفوی الموسوی الحسينی سيموزوميز علی حسن حسين علی محمد
جعفر موسی محمد علی حسن محمد

چون از مضمون نشان نواب گیتی ستان، فردوس مکانی . . . بتاریخ شهر
رمضان سنه ۱۰۲۱ با مضای فرمان اعلی حضرت خاقان جنت مکان علیین آشیانی
صادر گشته معلوم و مستفاد شد که مبلغ یکنومان و دو هزار و هفتصد و هشتاد
و هفت دینار تبریزی از بابت مال متوجهات جماعت مذکوره ذیل کج ساکن
نخجوان بجهت آنکه از قدیم الایام سپاهی و سپاهی زاده بودند بمعانی و یساقی.

-
- ۱- شاه صفی نام اصلی او سام میرزا نوه شاه عباس است و پدرش صفی
میرزا باشاره و دستور شاه عباس بقتل رسید. مدت سلطنت وی سیزده سال و شش ماه بود در
سال ۱۰۵۲ هجری قمری درگذشت. پیر بوداق خان پسر سه ساله شاه بنده خان پرناک
ترکان بیکر بیکی آذربایجان بود که در جنگهای گرجستان (۱۰۳۴) کشته شد و این پسر سه
ساله را شاه عباس بعنوان بزرگ، خانی و مقام ارجمند امیرالامرائی آذربایجان سرافراز کرد
و بنام جدش پیر بوداق لقب داد و از بستگان نزدیکش یکی را نایب و وکیل وی ساخت.
- ۲- منظور از جد بزرگوارم در بالای فرمان، شاه عباس و شاه بابا ام، شاه طهماسب
است. کلمه شاه بابا ام را شاه عباس نیز در بالای فرامین قید مینمود.

باسم الله یار و احمد و خلیفه و شرکاء
 یار و عبدالکریم و شرکاء
 ۴۸۴۰ دینار
 ۵۳۰۷ دینار

باسم اله یار اسکندر قرامانلو
 جمع شده ۲۶۴۰ دینار

طلبی از ایشان نمیکرده اند و از دفتر لشکر ظفر اثر تصدیق نموده اند که در
 سنوات برین موجب مرد به یساقها آورده بخدمات قیام نموده اند که در سنوای
 مذکوره به یساق آمده اسامی بقلم داده اند ۷۴ نفر

بیان ئی — ل

آمدن جفال پاشا سردار رومی سنه ۱۰۱۴
 بموجب رقم نواب فردوس آسیان گیتی -
 ستانی به محصل شاهویردی یساول کج
 باسم امر علی و غیره بتاریخ شهر محرم
 سنه مذکور ۵ نفر

لوی ئی — ل

فتح ایروان ۱ سنه ۱۰۱۳ که عدد
 سیمه و غیره آمده اند باسم میرزا بیک
 و غیره ۷۴ نفر

۱ - فتح ایروان - بسال ۱۰۱۳ پس از سه سال محاصره قلعه ایروان و جنگ با
 ترکان عثمانی انجام پذیرفت .

شاه عباس در سفرهای جنگی و حتی پشت قلعه دشمن نیز مراسم عزاداری عاشورا را
 فراموش نمی کرد و در اردوی خود مجالس روضه و سوگواری برپا می ساخت. از آنجمله در ماه
 محرم سال ۱۰۱۳ که قلعه ایروان را در محاصره داشت و با ترکان عثمانی می جنگید، مراسم
 عزاداری دائر کرد و در شب عاشورا از اردوی او چنان فریاد و فغان برخاست که مردم قلعه
 اندیشناک شدند و بگمان اینکه شاه فرمان حمله شبانه و ناگهانی داده است آماده تسلیم
 گشتند. **شریف پاشا** حکمران ایروان که پیش از آن، با آنکه **شاه عباس** به مدافعان قلعه
 امان داده بود، به تسلیم شدن تن در نمیداد از در صلح درآمد و یکی از سران ترک را از
 طریق عذرخواهی باردوی ایران فرستاد، و با آنکه سنی بود، خون بناحق ریخته **امام حسین**
 را شفیع ساخت. فرستاده او هنگامی که اهل اردو بعزاداری سرگرم بودند، بخدمت شاه
 رسید و استدعایش پذیرفته شد و مردم قلعه تسلیم شدند. (از تاریخ خلدبرین بنقل از زندگانی
 شاه عباس اول جلد سوم تألیف نصراله فلسفی)

یونت ئی — ل

فتح قلعه گنجه بمحصل ایضاً بتاریخ شهر ربیع الاول سنه ۱۰۱۵ باسم امر علی وغیره ۴ نفر

قوی ئی — ل

فتح قلعه شماخی بتاریخ ۱۵ شهر صفر سنه ۱۰۱۶ باسم میرزاخان وغیره ۵ نفر

ایت ئی — ل

سفر تبریز که مراد پاشا سردار رومی آمده بود باسم تنکر یویردی وغیره بتاریخ ۲۹ شهر شعبان سنه ۱۰۱۹ - ۵ نفر

تنکوزئی — ل

سفر تبریز بتاریخ ۱۵ شهر شعبان سنه ۱۰۳۰ باسم خضر وغیره - ۵ نفر

بیلان ئی — ل

یونت ئیل سفر ثالث بغداد بتاریخ ۱۵ شهر ذی القعدة سنه ۱۰۳۹ باسم عبدل (?) ولد بدرخان وغیره ۳ نفر

که در سنوات مذکور سفر آذربایجان مقرر شده که جماعت مذکور با حاکم نخجوان باشند و نوشته رفعت پناه بهادر بیگ^۱ ولد عمارت پناه مقصود سلطان حاکم نخجوان در دست دارند که در یساقهای مذکور پنج نفر مرد به یساق آورده اند.

اود ئی — ل

و بارس ئیل سفر اول گرجستان جماعت ساکن با مرحوم دلو محمد و عمارت پناه مقصود سلطان به یساق آمده اند.

توشقان ئی — ل

ولوی ئیل سفر ثانی گرجستان حاکم نخجوان و جماعت بدستور مقرر شد که با مرحوم پیر بوداق خان در

آذربایجان باشند

۱- بهادر بیگ یکی از خانهای که حوزه حکومتش میان اردبیل و دریای خزر بود و از طرف قرچقای خان سپهسالار سپاه ایران که با ترکان عثمانی در آذربایجان می جنگید، مأمور حفاظت شهر اردبیل شده و دلیری های بسیار از خود ظاهر ساخت و مورد توجه و عنایت شاه عباس واقع گردید.

یونت ئی — ل

جنگ خلیل پاشا با حاکم نخجوان
بوده اند.

اودئی — ل

و بارس ئیل سفر گرجستان جنگ با
حاکم نخجوان مقرر شده که قلعه ...

را محاصره نمایند

و در ایت ئیل سفر قندهار و سیچقان ئیل سفر اول بغداد مقرر نشد که یساقی
آذربایجان به مذکور آیند و در تخاقوی ئیل سفر گرجستان ایشان نوشته ...
رفت و اقبال پناه عالیچاه مقرب الحضرت علیة العالیة رستم بیگ^۱ سپهسالار
در دست دارند که در سفر مذکور پنج نفر مرد از جماعه مزبور با اسم محمد علی
و غیره خدمات و جانسپاری بتقدیم رسانیده تقصیری از ایشان واقع نشده
شفقت بیغایت شاهانه و مرحمت بینهایت پادشاهانه شامل حال جماعت مذکور
ضمن اولاد ایشان فرموده مقرر نمودیم که مستوفیان عظام مضامین نشان که در
میناب شرف صدور یافته قدوه شناسند و جماعت مذکور را بدستور سابق
و نهج استمرار در دفاتر المعافی و مسلمی و یساقی عمل نموده موضوع و مستثنی
دانند و بعلت قرالوس یکدینار و یک من بار بدیشان حواله و اطلاق نمایند،
جماعت مذکور در هر جار و یساقی که واقع شود یساقی خود را بخدمات
مرجوعه قیام و اقدام نموده بقلم لشکر نویس دهند حکام و تیولداران قرالوس
و نخجوان بعامت مال قرالوس طلب و توقعی ننهوده مزاحمت نرسانند که جماعت
مذکور مرفه الحال بوده بسپاهیگری اشتغال نمایند در این باب قدغن دانسته
از فرموده تخلف نورزند و هر ساله نشان مجدد طلب ندارند کلانتران و توشمالان
و سرخیلان ایل و الوسات خصوصاً کجج حسب المسطور مقرر دانسته از مضمون
نشان همایون در نگذرنند هر گاه این نشان بتوقیع منبع اشرف اقدس اعلی مزین
و محلی گردد اعتماد نه آیند .
تحریر آفی شهر رجب المرجب سنه ۱۰۴۳

۱- رستم بیگ سپهسالاری یکی از سرداران مورد اعتماد شاه صفی بود. اسکندر بیگ منشی
در ذیل عالم آرا در شرح کور کردن و کشتن دختر زادگان شاه عباس چنین نوشته است :
«... در شب جمعه اواخر ماه رجب که در حرمرای مقدس، جشن خضرالنبی انعقاد
یافته، جمیع نبات مکرمه شاه گیتی ستان (منظور شاه عباس است) در آن جشن بودند،
رستم بیگ سپهسالار و چراقخان را بدفع پسران قورچی باشی مامور فرمودند و
سرهای ایشان بنظر اقدس آوردند...»

آثار تاریخی

جلگہ شاپور

نشر

دکتر سمن کریمی

صحرای شاپور - در جلگہ
شاپوردهات بسیار است و رودخانه
از میان آن جلگہ میگذرد. در سه
سمت جلگہ کوه است و سمت دیگر
که جنوب شرقی آن باشد صحرائی
باز. در تمام صحرای شاپور آثار
عمارت و ابنیه و آتشکده و مانند
اینها دیده میشود. معلوم است
که شهری بغایت عظیم بوده.

بعضی از دهات صحرای شاپور
در یکطرف رودخانه واقع است
و برخی در طرف دیگر. در جانب
شمال شرقی آن تنگی است که
شعبه ای از رودخانه مذکور از آن
تنگ میآید و در آن تنگ
صورتهاست و در آنجا نیز اشکفتی
و دخمه ایست و آثار دیگر نیز هست
که شرح آنها مرقوم خواهد شد.

دورودخانه در آن جلگه جاری است. یکی از همین تنگ است که آن را تنگ چوکان میگویند و این دورودخانه دوسر چشمه دارد یکی در رنجان است و دیگری در جانی موسوم به چشمه ساسان و آن نزدیک نقش شاپور است در تنگ چوکان. این دو چشمه مزبور رودی تشکیل داده و از تنگ داخل جلگه شاپور میشوند اما رودخانه دیگر، منبع آن نیز در دو موضع است. یکی چشمه ایست موسوم به چشمه سر اشیب که در خود جلگه میباشد، در دامن کوهی در شمال شرقی جلگه - دیگری در مکانی است که آنجا را چنار شایجان میخوانند، در سمت شمال جلگه بمسافت ۶ کیلومتری قرار دارد.

این دو چشمه نیز یکی گشته، رودی تشکیل میدهند و در صحرای شاپور این دو رودخانه بهم متصل شده از جلگه گذشته بسمت خشت و از آنجا هم بارودخانه دالکی یکی شده در کنار بندر بوشهر به خلیج فارس میریزد. شهر قدیم شاپور متصل بآب رودخانه شاپور است که تمام این محوطه را شاپور خوره یا خوره شاپور یا کوره شاپور میخواندند.

این شهر یکی از پنج محل ایالت فارس بوده که يك قسمت از فلات جنوبی ایران را در سواحل خلیج تشکیل میداده و بسلاطین هخامنشی تعلق داشته است. بعد از فتح اسکندر و حکومت جانشینان او، این ناحیه نیز در تحت تسلط آنان درآمد و کم کم به پارتها منتقل گردیده سپس محل نشوونمای ساسانیان شده است. شاپور یکی از شهرهایی شد که جلب توجه ساسانیان را بخود نمود، چه این شهر دارای مناظر طبیعی خوب و آبی بس فراوان و در دره ای واقع است که ۱۵۰ کیلومتر از هر طرف ممتد میباشد و میتوان آنرا چهارراه و محل ارتباط راههای کشور قدیمی ایران دانست. بدین ترتیب که از یکطرف به بین النهرین و شوش و تیسفون و از طرف دیگر به فیروزآباد و راه سوم به استخر و راه چهارم بدریا مربوط می شده است.

شهر شاپور کنونی بتوسط شاپور اول در روی خرابه شهر قدیمی که در زمان اسکندر رو بخرابی رفته بوده بنا شده است.

در سال ۱۶ هجری (۶۳۷ میلادی) بدست مسلمین فتح گردیده و آنرا شاپوریا و شاپور یا شهرستان نامیدند.

مقدسی جغرافی‌دان معروف در قرن چهارم هجری (دهم میلادی) آنرا نیمه خراب ذکر میکند.

ابن البلخی دو قرن بعد اظهار میدارد که: این شهر آبادی بسیار، از جدیت سلاطین سلجوقی یافت.

در زمان حکمرانی امرای شبا نگاره، خصوصاً ابوسعید محمد بن ماما این شهر باز سر و صورتی بخود گرفت و روبرو آبادانی رفت ولی این آبادانی مدت مدیدی طول نکشید؛ چه در قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) جز خرابه‌ای در دره‌ای و غاری چیز دیگر بنظر نمیرسد.

در قرن سیزدهم هجری (قرن نوزدهم میلادی) این مکان نیمه خراب که عظمت قدیمی و شوکت واقعی خود را حفظ نموده بود طرف توجه عاشقان علم تاریخ و خصوصاً باستان‌شناسان قرار گرفت و جلب نظر سیاحان را نمود.

در سال ۱۸۰۹ میلادی: موریه انگلیسی Morier

در سال ۱۸۴۵ میلادی: بارون دوبد Baron de Bode

در سال ۱۸۵۱ میلادی: فلاندن و کست Flandin et Coste

در سال ۱۸۸۴ میلادی: دیولافوا Dieulafoy

و در عصر حاضر زاره و هرتسفلد Sarre et, Hertzfeld

و این جهانگردان دانشمند در این حجارها مطالعات عمیقی نمودند.

تالبورایس (Talbot Rice) نیز که این مکان را دیده مقاله‌ای در مجله

صنایع اسلامی Artsislamic در این خصوص نوشته است. اما تا سال (۱۳۱۴

شمسی - ۱۹۳۵ میلادی) هیچک از متخصصین و باستان‌شناسان در این محل

کوش ننموده و کمانه زنی هم نکرده‌اند.

تا اینکه هیئت وزیران در جلسه ۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۱۴ خورشیدی

(۱۹۳۵ میلادی) بنا بر خواست مسوول گبرشمن (Mr. Chirshman) فرانسوی

نماینده موزه لوور پاریس و رئیس هیئت حفاری تپه سیمک کاشان

تصویب نمودند که اجازه حفاری در شاپور واقع در دوازده کیلومتری

کازرون بنام مشارالیه برای مدت سه سال داده شود و نامبرده پس از تحصیل این اجازه رسمی از دولت ایران، بامیسیون خود: مسیوهاردی (Mr. Hardi) نقشه کش و آزادخان عکاس برای حفاری و خاکبرداری در شهر شاپور آماده کار شدند.

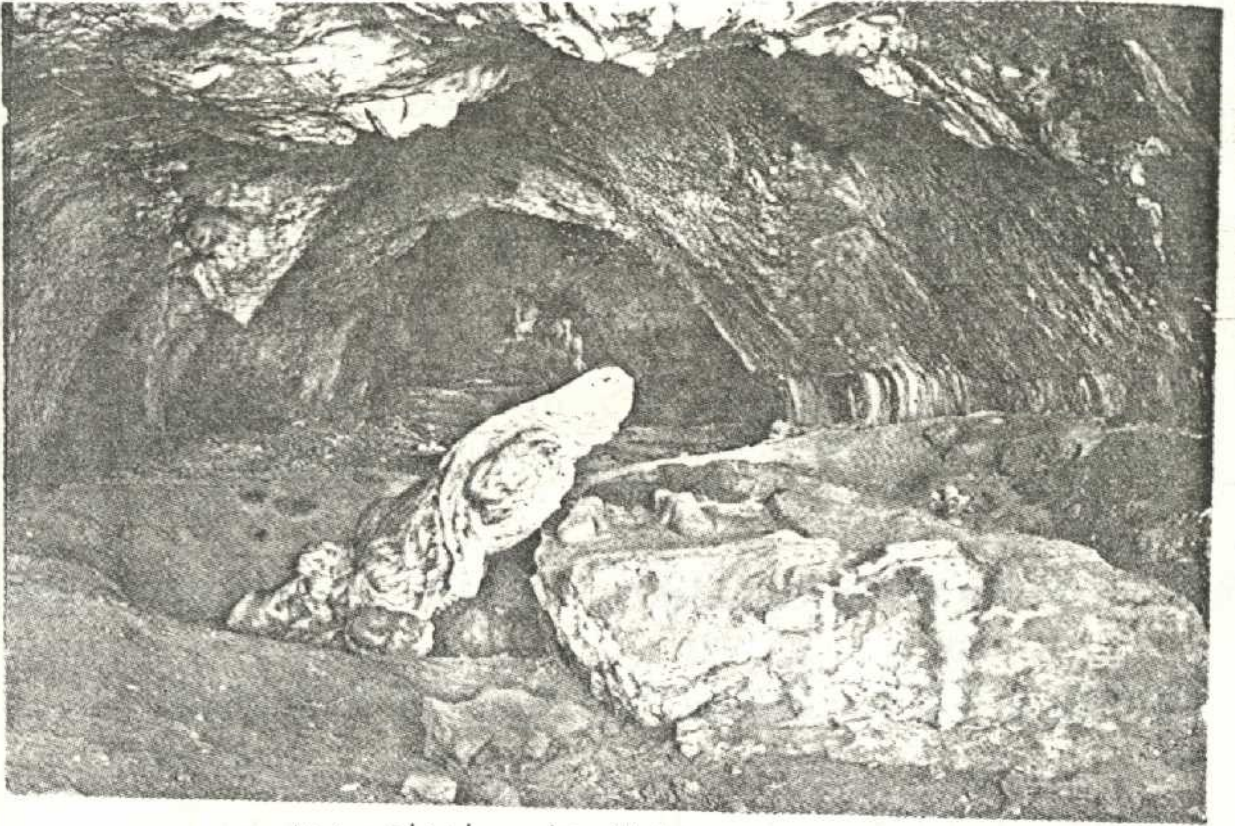
مدت چهار سال همه ساله این هیئت در شهر شاپور هر سالی سه الی چهار ماه در فصل پائیز و زمستان حفاری نمودند و نمایندگان اداره کل باستان-شناسی ایران بترتیب: آقای تقی علی آبادی - مرحوم صهبا (دو سال) و مرحوم ضرغام بودند.

این کاوش از سال ۱۳۱۴ خورشیدی شروع و تا سال ۱۳۱۸ ادامه داشته است.

اشکفت شاپور ۱ - در بالای گردنه یکی از این کوهها بارتفاع ۶۰۰ متر در صفه طبیعی و کوچکی غاری طبیعی دیده میشود و این دخمه از آثار بسیار غریب است.

از تنگ چو سمان بمقدار سه کیلومتر در طرف دست راست، در همان کوهی که نقش ساسانیان در آنست بر بالای کوه دخمه ایست و دهانه آن رو بجنوب است. رفتن در آن غار به تنهایی ممکن نیست بلکه باید چند نفر باهم باشند، زیرا جایی مخوف و هولناک است و ورود بداخل آن اشکفت هم بدون چراغ و روشنائی مشکل است و چون این اشکفت طبیعی است وصول بانتهای آن دشوار است.

از دامنه کوه بمقدار سه کیلومتر سربالائی و سنگلاخ که معادل سی کیلومتر است و بسیاری از جاها پرتگاه (و بقول لرها کمر). چون بالا رویم در نزدیکی آن غار صعوبت دیگری پیش می آید؛ چه آنجا از قطعه ای از کوه که مانند دیوار صاف است، بارتفاع سه متر باید با چهار دست و پا بالا رفت تا بدرون غار رسید و بالا رفتن از آن بطوری سخت است که شخص مرگ را در جلوی چشم خودش می بیند؛ چه در زیر پای شخص دره بسیار سراسیب و



تصویر ۱ - مدخل غار شاپور را نشان میدهد .



تصویر ۲ - مجسمه
شاپور

عمیقی واقع شده و بدتر از همه آنکه در روی سنگ سه متری صاف، جایی برای درنگ نیست.

عرض دهانه غار ۱۵ متر و ارتفاعش کمتر از آنست، اما وسعت داخلی آن عرضاً متجاوز از ۱۵ متر و طول غار بسیار است.

سابقاً به محض ورود بداخل غار، در ۱۵ قدمی مجسمه شاپور را شکسته و افتاده می دیدیم که هشت متر ارتفاع داشته و آنرا از یک گل فم شنک غار تراشیده بودند، بطوری که سرش بسنگ سقف غار و پایش بسنگهای کف غار متصل بوده است. منتهی در نتیجه زلزله ممتدی که در آن مکان بظهور رسیده و با بدست افرادی، دو پای این مجسمه گرانها از بین رفته است.^۱

شاپور در این پیکره تاجی مدرج بر سر دارد، ریشش کوتاه و مجعد است و گیسوانش خیلی انبوه و حلقه حلقه از دو طرف بردوش ریخته، گردن بندی بگردن افکنده و شمشیری حمایل نهوده است.

در عقب آن، بمسافت چند قدمی، دو حوض است که بشکل مربع مستطیل در سنگ حفر نموده اند. اولی ۳ متر طول و ۲ متر عرض و دومی ۱/۵ متر طول و یک متر عرض دارد. و هر دو حوض در جنب هم واقع شده اند. از سقف این غار از همه طرف آب چکیده و گل فم شنکهای زیبا و تماشائی درست کرده. حتی شکل حیوانات را نیز در روی سنگها میتوان مجسم نمود.

در بدنه و جدار این غار از دو طرف آثار و علامت صورتهائی دیده میشود باین معنی که دیوار را صاف و هموار نموده و طرح صورتهای بر آن ریخته اند اما ناتمام مانده است.

از این حوضها بعد غار تاریک میشود و احتیاج بروشن کردن شمع یا چراغ است. در این غار سرازیری و سربالائی بسیار وجود دارد و حوضهائی چند یافت میشود مخصوصاً حوضی شبیه بنعل (هلالی) که دور تا دور آن از ۲۰ متر متجاوز بوده و بطوری در سراسیمبی ساخته بودند که یکطرف آن یکمتر و طرف دیگر ۱/۴ متر عمق داشت.

۱ - این مجسمه عظیم شاهنشاه ساسانی اینک بهمت ارتش شاهنشاهی برپا داشته شده است.

عکس برداری در این غار بعثت تاریکی میسر نمیشد و چون انتهای غار بشعبات مختلف منقسم میشود شخص مجبور میشود که توسط علامات و آثار مانند بستن نخ بسنگها و ایجاد علامت های مشخصه بین راه، بتواند مراجعت کند.

کاوش توسط هیئت حفاری فرانسویها بریاست مسیو گیرشمن و همراهان در دو محل اصلی بعمل آمده است.

۱ - در اطراف محلی موسوم بآتشکده

۲ - در اطراف محلی مخصوص بنام مکان مقدس.

آتشکده - این محل يك ساختمان مربعی شکل است که هر ضلع آن ۱۴ متر میباشد. سطح زمین آتشگاه سابقاً هفت متر پائین تر از ساختمان کنونی بوده؛ چه مراسم آتش پرستی را در زیر زمین و از نظر مردم مخفی میداشتند. در زیر زمینهای این تالار يك دخمه طاق دار که دارای بیست پله کان بوده سابقاً تعبیه شده که بدرون آن زیر زمین میرفته. دیوارهای اطراف آن دارای سنگهای حجاری شده بوده است.

ضخامت این دیوارها ۲/۳۰ متر ولی دیوار شمالی کاملاً محفوظ مانده و ۱۴ متر میباشد.

در روی این دیوار دو حجاری موجود است که شکل يك گاو را که زانو بزمین زده نشان میدهد. همچنانکه در سر ستونهای هخامنشی این حیوان مشاعده شده است.

روی زمین آتشگاه خاکسترهایی موجود بوده که میتوان حدس زد سقف آن از چوب ساخته شده.

دالان تاریکی شخص را بدهلیزی هدایت میکند که از دهلیز بوسیله دری وارد جوی هایی میشوند که جهت فاضل آب ساخته شده بوده است.

این آتشگاه شباهت کاملی بتمام آتشگاههای دیگری که در ایران ساخته شده است دارد و شباهت بسیاری نیز بمعبد آفتاب در شهر هاترا واقع در بین - النهرین داشته است.

در قصر شیرین کرمانشاه و قل دختر خراسان و ژیرا (جیرا) بین کازرون و فیروز آباد آتشکاه‌های دیگری قرین همین آتشگاه بوده است و تمام این آتشگاهها يك شكل و روی يك نقشه مربع و هر کدام دارای چهار در ورودی ساده بودند و در سقف بعضی از این آتشگاهها سوراخی نیز مشاهده میشود. هر يك از این آتشگاهها در مکانهای مختلفه ایران باسمى موسوم بوده : مثلاً در قصر شیرین باسم چهار قابو ، در فارس بنام چهار طاق در شاپور بنام آتشگاه و در دوره‌های اسلامی خانه‌های زیادی هم اطراف این آتشگاهها ساخته بودند .

اطاقها و تالارهای این معبد در سال دوم و سوم کاوشهای هیئت مزبور از زیر خاک بیرون آمده است. همچنانکه تالار مرکزی آن در سال دوم از زیر خاک بیرون آمد و سنگهای بسیاری این تالار را تانیمه پرنموده بود و دیوارها همه شکسته و افتاده بودند؛ چه این مکان از زلزله بسیار صدمه دیده بود. زمین این تالار از سنگهای بزرگ (۹۰ × ۹۰ متر) مفروش بوده و اکنون هم دیده میشود. آتش مقدس در این تالار برای همیشه شب و روز بتوسط نگهبانی روشن بوده است و نور خورشید و اشعه آن در این تالار بزمحت داخل می شده است. در ضمن کاوش در زاویه شمالی تالار مرکزی، اطاق کوچکی نمایان شد که گویا مکان ادعیه و اوراد و یا انزوا بوده است؛ چه در گوشه‌ای چنان ساخته شده که از نور روز بی بهره مانده و بکلی تاریک است .

در گوشه غربی این معبد حوضی جهت جمع شدن آب ساخته بوده اند که از آنجا آب را با تمپوشه‌های گلی با طرف میبرده اند و این تالار مجراهائی جهت خروج آب داشته که از خاک پر شده و از بین رفته است .

بناهای مقدس - در ۵۲۵ متری مغرب آتشگاه، مکان دیگری از زیر خاک بیرون آمد و دو ستون سنگی در آنجا کشف شد و قطعات سرستون و پایه ستون و نیز خانه‌ها و خرابه‌هائی در آن اطراف نمایان گردیده است. ستونها از کمر شکسته و هر کدام از ستونها دارای يك سرستون که بسیار زیبا حجاری شده بود بنظر میرسید. طول این ستونها ۳/۳۰ سانتیمتر و قطر پایه آنها ۷۰

سانتیمتر و قطر بالا ۶۰ سانتیمتر روی طرف راست این ستون کتیبه ای بدوزبان پهلوی ساسانی و اشکانی منقور شده که مسیو گیرشمن آن را کپی کرده است و ترجمه آن بعد خواهد آمد.

از مطالعه این کتیبه معلوم میشود که بنای مقدس بافتخار شاپور اول در سال (۲۶۶ میلادی) ساخته شده است.

بعضی از علمای علم آثار باستان راعقیده بر آنست که چون در زمان شاپور رابطه ایران و روم بسیار بوده و رفت و آمدهای زیاد بین این دو مملکت برقرار گردیده صنعتگران بسیاری از روم به ایران مسافرت کرده و متوطن شده اند و بدین جهت تأثیر معماری رومی در این آثار نمایان است.

این تأثیرات در تمام عمارات و ابنیه شاپور هویدا و آشکار است و میتوان گفت که صنعت در این دوره رنگ صنعت رومی دارد بدین معنی که اصل صنعت از ایران و ظواهر آن از روم است.

در این مکان مجسمه شاپور بدست نیامده ولی قطعات مره‌ری که قسمتی از مجسمه را تشکیل میداده پیدا شده است. از طرف دیگر از دوره اسلامی بعضی مسکوکات و بعضی قطعات برنز و مرمر نیز بدست آمده است.

در سالهای بعدی نیز کاوش در این محل ادامه یافته و پس از خاکبرداری دوره اسلامی، خانه‌ها و کلبه‌ها متعلق بآن عهد (آثار ساسانیان) که در زیر زمین مستور و مخفی بود، نمایان گردیده است.

گذشته از قصور، آثار مختصر دیگری از قبیل کوزه‌های سفالین منقوش کوچک و بزرگ، قطعات برنز و شیشه‌های کوچک بدست آمده که متعلق بقرن ششم بعد از اسلام و دوره مغول میباشد.

اینک عین کتیبه منقور بر روی ستون معبد که بدوزبان پهلوی ساسانی و اشکانی بوده و در ۱۶ سطر نوشته شده نقل میشود:

- در ماه فروردین سال ۴۸ از تاریخ آتش
- اردشیر و سال سی از آتش شاپور
- شاه مؤبدان سال ۲۴ این است مجسمه

- مزدپرست شاپور خدا شاه شاهان .
- ایران وانیران (غیرایران) نژاد .
- پاك خدایان پسر مزدپرست اردشیر خدا .
- شاه شاهان ایران نژاد .
- خدایان نوه پاك خدا این آثار توسط .
- آپاسای منش از شهر حران .
- که شهر خانواده او میباشد برای پادشاه خود .
- مزدپرست شاپور خدا .
- شاه شاهان ایران وانیران .
- نژاد خدایان ساخته است .
- وقتیکه شاه شاهان این تصویر را دید .
- به آپاسای منشی خلعت بخشید .
- از طلا و نقره و یک باغ و یک معبد .

در سال دوم و سوم نیز در قصری از قصور ساسانیان مختصر حفاری بعمل آمد و گنج بریهائی کشف شد .

قصر - پس از مدت سه هفته کاوش و خاکبرداری آثار دوره اسلامی خرابه های قصور ساسانیان پیدا شد که پس از برداشتن طاق تالار، سنگ و خاک بسیاری تمام این تالارها را پر کرده بود. زمین و سطح این تالار بزرگ یک متر از سطح معبد بالاتر و بشکل هشت گوش ساخته شده بود که بتوسط چهار دالان محاط میشد و در اطراف نیز درهائی داشته است .

دور تا دور این تالار بطرز قصور ساسانیان در فیروز آباد که اردشیر اول ساسانی بنا کرده، گنج بریهائی بسیار ظریف بنظر میرسید و یک ناحیه داخل این بنادارای شش دیوار کوچک که باز بتوسط گنجبری مزین شده بود، نمایان شد. نقوش اغلب برنگ سیاه و قرمز و تمام دیوارها و دالانها و سردرهای این تالار را گنج بریهای زیبای رنگین مزین میساخت که اغلب برنگ قرمز جلوه گری میکرد.

عرض تالار از یک در تا در دیگر ۳۷ متر و در قسمت مرکزی یک مساحتی به

۲۲ متر مربع ساخته بودند و روی زمین این تالار قطعاتی از گچ بریهای زیبا بارنگهای مختلف: سیاه، آبی، قرمز و قطعاتی بسیار زیبا و ظریف دیگر از دوره ساسانیان بدست آمده است.

این تزئینات و این گچ بریهای زیبا چنانکه گفته شد شباهت زیادی بگچ بریهای کاشان، تیسفون و دامغان داشتند و میتوان جهت مقایسه بین عموم این گچ بریها يك بز کوهی را طرف مطالعه قرار داد.

این حیوان در قصورری بهمین طرز در حال دو و پرش دیده میشود و ذوق صنعتگران ساسانی را هم نشان میدهد.

این نقش در طاقستان نیز حجاری شده و بر روی ظروف نقره ساسانیان هم نمایان است.

تنگ چوگان - در سمت شمال شرقی جلگه شاپور تنگی است که آنرا تنگ چوگان مینامند و رودخانه‌ای از میان آن تنگ میگذرد. در سمت راست رودخانه دو حجاری دیواری موجود است.

حجاری اولی سمت راست بارتفاع چهارمتر و نیم و بعرض ده متر و در روی آن صورت سواری را نقش کرده‌اند که شباهت بصورت‌های نقش رستم دارد. در زیر پای اسب شاپور یک نفر خوابیده و در مقابل او شخصی زانو زده که در حال تضرع میباشد و گفته‌اند این موضوع فتح والرین را نشان میدهد.

در طرف راست مکانی است که سیزده ذرع عرض آنست و چهارمتر و نیم ارتفاع دارد و صورت پادشاهی که سوار اسب است دیده میشود و ترکش از پهلوی راست او آویخته. یکنفر پیاده از طرف راست که بپایش زنجیر میباشد دستش را گرفته و نیز در زیر سم ستور، شخصی مشاهده میشود.

سه نفر از اهالی روم در جلوی اسب حجاری شده‌اند و یکی از آنها بزانو درآمده و تضرع میکند.

در جلوی پادشاه ملکی است که بنظر میرسد از آسمان آمده و در دست او چیزی است مانند نصف حلقه و در سمت جلوی پادشاه در آن مسطحه

پنج طاقچه نمایش داده‌اند: سه در پائین و دو در بالا و در هر يك از آنها صورت سه مرد سپاهی است که حربه‌ای بدست دارند و دو نفر از آنها یکدستان مثل اینست که در آستین پنهان باشد و در عقب سر پادشاه دو دسته سوار است که همه دست راست خود را پیش صورت برده‌اند. این کننده کاری سابقاً خطوط پهلوی داشته که فعلاً از بین رفته و ترجمه‌اش اینست:

« هر مزد پرست شاپور شاهنشاه »

است که قلعه شاپور - قلعه شاپور بالای کوهی است که در دامنه آن دو مجلس که شرحش گذشت قرار دارد و آن قلعه اکنون منهدم و خراب است. تمام از کچ و سنگ بوده و عجیب بنائی است. در آن، عماراتی تو در تو و ایوانها و سراهای شاهانه ساخته بودند و سنگهای بزرگ از آن بنا و سرا بر زمین افتاده، عمارتش در وضع و طرز غریب است و بقعه‌های دیگری که دیده‌ایم شباهتی ندارد.

اما قلعه شاپور از حیث محل چنان واقع شده که اطراف آنرا همه آب گرفته و راه عبور در آنجا مسدود است مگر یکطرف از کوه که راهی داشته و از آن بالا میرفته‌اند و در آن راه هم چند جا سنگرها ساخته بوده‌اند که از یورش لشکر دشمن محفوظ و مصون باشند. این قلعه از شاپور اول است در سمت راست يك قطعه از کوه را صاف و هموار نموده و در روی آن صورتها نقر کرده‌اند و اما عرصه‌ای که در آن صورت است بشکل نیم دایره میباشد. در آنجا چند دسته صورت است که اکثر آنها اسب سوارند، همه مکل و مسلح و صورت پادشاهی را نیز کشیده‌اند که بر فیل سوار است.

صورت کالسکه‌ای نیز ساخته شده، مانند کالسکه‌ای که در تخت جمشید کشیده‌اند؛ اما این اشکال بحدی ضایع و نابود شده که نمیتوان آنرا مشخص نمود.

چند قدمی که از نقش مزبور بگذریم بمسطحه دیگری میرسیم که در آن صورت شاهی سوار بر اسبی منقور شده است. پری بر کلاه زده و تر کشی از

طرف راست آویخته است. در مقابل پادشاه چند نفر ایستاده اند، و اسب بحضور آورده اند و برخی شتر. این مجلس نیز کمی محکوک است. چند گامی که از محل مزبور بگذریم بمسطحه دیگری میرسیم که ارتفاع آن چهار متر و عرض نه متر است و در آن صورت دو سوار است یکی از آنها تاجی مدرج بر سر نهاده و پری چند بر آن نصب کرده است و گیسو بند نیز دارد و پارچه ای عریض بر شانه بسته که باد آنرا حرکت داده است. زنجیری از جانب راست آویخته، حلقه ای در دست راست گرفته و بسوی سوار مقابل دراز نموده اما بر آن حلقه پارچه ای بسته اند، که سوار مقابل دست خود را دراز کرده و آن پارچه را گرفته است.

این سوار هم تاج کنگره داری بر سر دارد و پیرنگی بر آن زده و در دست چپ حربه ای دارد، از پشت سر پارچه عریض را افکنده. در این مجلس دم اسبها را گویا تاب داده اند.

در پس سر این سوار بر سنگ خطوطی پهلوی نقر کرده اند که ترجمه آن اینست:

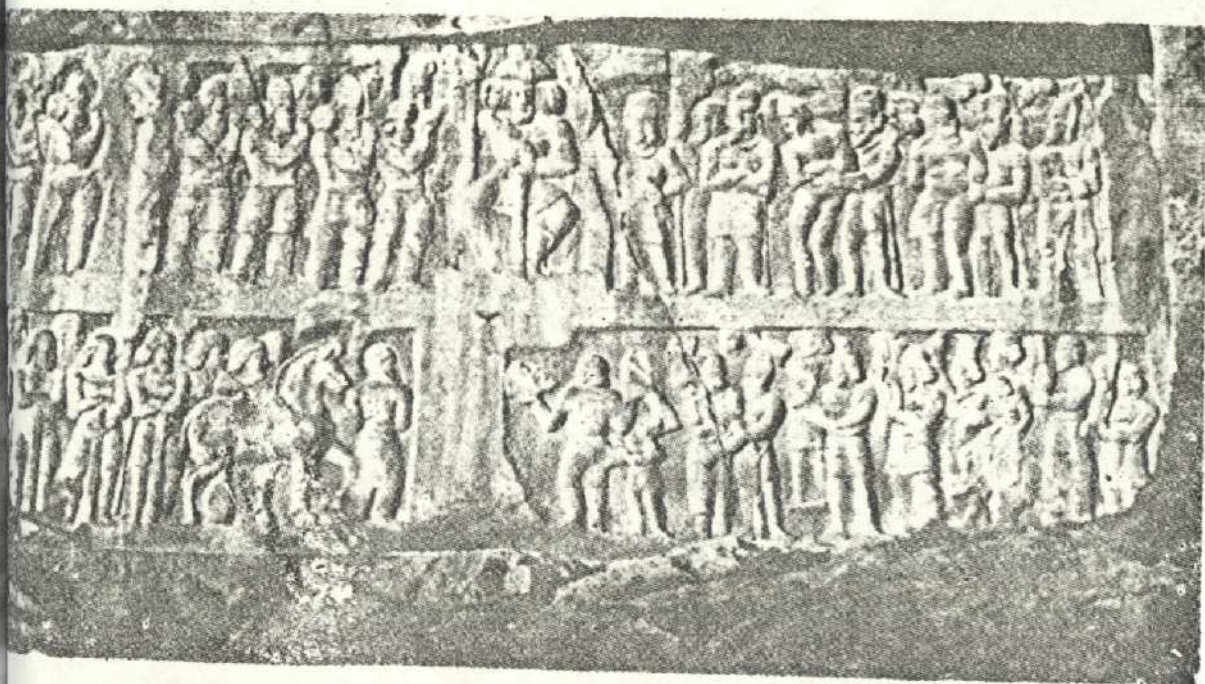
« این است نقش اورمزد پرست خداوندگار . نرسز .
شاهنشاه ایران و انیران [غیر ایران] زاده آسمان ، پسر
اورمزد پرست خدایگان شاپور شاهنشاه ایران و انیران
[غیر ایران] نبیره اردشیر شاه شاهان . »

از مجالس فوق چند قدمی که بگذریم باز قطعه ای از کوه را صاف کرده و تصاویری در دل کوه منقوش نموده اند. عرض این قطعه ده متر و ارتفاعش چهار متر و نیم. در آن مسطحه سه مجلس نمایش داده اند: يك مجلس در بالا و دو مجلس در پائین.

در مجلس بالا صورت پادشاهی است، در وسط بر روی کرسی نشسته، عصائی در دست دارد و در دو طرف آن پادشاه دودسته نفرات ایستاده اند. دسته طرف راست پادشاه هفت نفرند با سرهای برهنه و همگی دست راست خود را بلند نموده پیش صورت برده اند [بنشانه ادای احترام] و با انگشت بچیزی اشاره مینمایند. سر این اشخاص کمی پائین است و اینان اهل روم اند. طرف



تصویر ۴ - تاج بخشی شاپور



تصویر ۵ - اسرا در مقابل شاپور .

چپ پادشاه شش نفر نیز ایستاده اند. اینان نیز سرهاشان برهنه و دست راست خویش را به پشت کمر برده اند.

اما در مجلس پائین که بجانب دست راست پادشاه است شبیه اسبی بر سنگ منقور شده که زین بر پشتش گذارده اند و یک نفر دهنه آنرا گرفته و ایستاده است. هفت نفر نیز بقطار در عقب آن اسب ایستاده اند.

در مجلس پائین که سمت چپ پادشاه است، شخصی مثل اینکه میر غضب باشد، دیده میشود. بر روی هر یک از دو دست او سر بریده ایست که گویا دو کس را سر بریده و از حضور پادشاه سرها را میگذرانند و یک طفل بسیار کوچک پهلوی آن میر غضب است که بدست خود دامن میر غضب را گرفته و در عقب سر آن طفل شخص دیگری که آنهم بنظر میآید جلاد باشد، سر بریده ای را آورده است و در پشت سر آن جلاد چهار نفر ایستاده اند، مثل اینکه سپاهی باشند. باید گفته شود که نفرات دو مجلس پائین نیز سرشان برهنه است.

برای مطالعه تاریخ طولانی بشر که غبار ابهام
روی آنرا پوشانیده است، لازم میآید که افزار و آثار
تمدن گذشتگان را مورد مطالعه دقیق قرار داده و
دورنمای رنگ و رورفته‌ای را در ذهن خود مجسم
نمائیم .

ادوین پالو

بکافی چند درباره مشکلات

تاریخ نویسی در ایران

نوشته

دکتر حافظ فرمانفرمایان

امروز بیش از هر زمان دیگر نیاز مبرمی به بررسی صحیح تاریخ در ایران احساس میشود. برای این امر دلایل متعددی وجود دارد. نخست آنکه در عصر حاضر ایرانیان نسبت به مسائل ملی استشعار و آگاهی تازه و بیشتری برور داده اند. علت اصلی این موضوع بیداری توده ها است نسبت به اهمیت مقام آنان در جامعه و مسؤولیت روز افزونی که آنان میباید در امور سیاسی و اجتماعی در این کشور برعهده گیرند. با آنکه بیداری ملی در گذشته هرگز از این مملکت رخت بر نبسته بوده لیکن بیشتر در اذهان نخبگان (Elite) و صاحبان قدرتی که اساساً به مقتضای نفع شخصی و برای بقاء نفس بر این کشور فرمان میراندند وجود

داشته است. تغییر وضعی که امروزه پیش آمده است ایجاب میکند که اذهان توده های مردم نسبت برویدادهای واقعی تاریخی روشن گردد تا آنکه بهتر بتوانند در دورانهائی راستین بخود و جامعه شان بنگرند.

مردان و زنانیکه در حال حاضر در ایران زندگی میکنند دیگر (رعیت) نبوده، بلکه شهروند^۱ و تبعه هستند، و هر گاه کسی از تاریخ جامعه خویش و محیط وسیع تر آن بی اطلاع باشد نمی تواند تبعه ای هوشمند و دل آگاه باشد. دوم آنکه، دستگاه پیچیده و وسیع فعالیت های دولت و مقامی که ایران میخواهد در قاره آسیا و بطور کلی در جهان حفظ کند، برای اجراء نقشه موفقیت آمیز خود نیاز به خردمندی و بصیرتی وافر دارد. ادراک و شناخت تاریخ به این مهم مدد می کند. معرفت نسبت به فعالیت های آدمی در گذشته بهترین وسیله را برای درك و فهم فعالیت های کنونی او در اختیارش می نهد. کشور ایران در خلاء وجود ندارد. همزیستی با سایر ملل به شناسائی و ادراک عمیق از جانب ملل دیگر از آنچه در کشور ما روی میدهد و روی داده است بستگی دارد. بنابراین این ارائه و بیان فارغ از تعصب و صحیح تاریخ ایران برای رفاه و سعادت مردم این کشور و ادامه سر بلندی آن در نزد ملل جهان اهمیتی حیاتی دارد. دیگر آنکه، در این عصر علم و انقلاب علمی، ما ناگزیر هستیم که در تحقیقات تاریخی خود به روش علمی گردن نهیم. دیگر نمیتوانیم بخود اجازه دهیم که بسهولت از دریچه چشم يك مامور سیاسی و یا مبلغ يك فرقه مذهبی در باره يك ملت داوری کنیم. رسم دیرینه نگرستن به يك گروه و یا جنبه ای از يك قضیه به عنوان حق مطلق و نگرستن به گروهی دیگر و یا جنبه ای دیگر از يك مسأله بعنوان باطل و ناحق محض می باید بکلی متروک گردد.

در آنچه رفت قصد آن نیست که گفته شود نوشته های خوب تاریخی راجع بایران وجود ندارد. بلکه منظور این است که به تأکید گفته شود که در سایه روش شناسی^۲ تاریخی کنونی و منابع تازه و در دسترس، بر ما فرض است که بتاریخ امروز ایران نگاهی تازه بیندازیم. آثاری که در گذشته نوشته

1 - Citizen

2- Methodology

شده‌اند جای خود دارند، لیکن آنها نیاز عصر حاضر را بر نمی‌آورند. این نوشته‌ها بطور قطع آن چیزی نیستند که آدم امروزی^۱ از تاریخ و تفسیرات تاریخی در ذهن خود دارد و یا می‌باید داشته باشد.

یک بررسی وسیع از انواع نوشته‌های تاریخی راجع بایران جدید در دفاع از این گفته شواهدی چند بدست می‌دهد.

چهار نوع نوشته‌های تاریخی راجع بایران

در سراسر عصر جدید نوشته‌های تاریخی راجع به ایران تحت چهار طبقه نشر یافته‌اند.

(۱) وقایع نامه‌ها و یا تواریخ ایام *Chronicles*. (۲) تاریخ‌هایی که ماموران سیاسی مغرب زمین نوشته‌اند. (۳) نوشته‌هایی باماهیت تاریخی، اثر پاره‌ای از مشرق شناسان. (۴) کتابهایی که دانشمندان متبحر در هنر ایرانی نگاشته‌اند.

وقایع نامه‌ها

وقایع نامه‌ها کلاً بوسیله به اصطلاح مورخان درباری در زمان حکومت سلسله‌ها به فارسی نگارش یافته‌اند. بهترین نمونه‌های این دسته از آثار عبارتند از: *مآثر السطاینه دنیلی*، *روضه الصفاء* هدایت، و *ناسخ التواریخ* سپهر. متأسفانه این وقایع نگاران تا حدی با پیروی از سبک متقدمان خود که در کتابهایی چون *تاریخ و صاف دره نادری*، عرضه گردیده در آثار خود شیوه‌ای پراز تعقید، تکلف و اطناب بکار برده‌اند که اغلب مانع از ارائه واقعیات رویدادهای تاریخی است. بعلاوه، این وقایع نامه‌ها، تاریخ راستین مردم و ملت ایران نبوده، و فقط شرح سرگذشت‌های شهریاران و شهزاده‌هایی بود که وقت خود را درستیز با یکدیگر و نهیب و غارت مملکت از کران تا کران می‌گذرانند. پس از مطالعه دقیق تمام این اسناد خسته کننده مربوط به تاراجگریها و خونریزی‌ها، نویسنده امروزی با زحمت بسیار احیاناً میتواند واقعیاتی چند را از سطور آنها بیرون بکشد که متحماً ممکن است اماره و

قرینه مبهمی از اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی مملکت، بهنگامی که این تهاجمات و خونریزیها به وقوع می‌پیوست، به دست دهد.

تاریخ از دیدگاه مأموران سیاسی

بهترین نمونه‌های تاریخ‌های نوع دوم عبارتند از تاریخ ایران (۱۱۹۴ خورشیدی - مطابق با ۱۸۱۵ میلادی) تالیف ملکم، تاریخ ایران (۱۲۳۶ خورشیدی - مطابق با ۱۸۵۷ میلادی) نوشته واتسن^۱ و تاریخ ایران^۲ نگارش سایکس^۳. با اینکه مؤلفان فوق‌الذکر در انتخاب عنوان کتاب از قوه تخیل خویش بهره‌ای نگرفتند، آثاری نگاشتند که در نظر همگان کارهایی نمونه در باب تاریخ ایران جدید محسوب می‌گردد. این سه اثر بر روی هم تاریخ ایران را از بدو دوره جدید تا عصر حاضر شرح میدهند. در اینجا گزاره نیست که بگویم بیش از یکصدسال مردم کتابخوان انگلیسی، دیپلمات‌ها، دانشجویان، دانش‌پژوهان و فضلا و تمام‌آنهایکه میخواستند راجع بتاریخ ایران اطلاعی حاصل کنند بتقریب منحصرأ بکتابهای یادشده متوسل شده و از آنها سود جسته‌اند.

حال ببینیم که این مؤلفان چه کسانی بوده‌اند و انگیزه‌های آنان در تألیف تاریخ ایران چه بود؟

نخست از سرجان ملکم آغاز میکنیم. ملکم مأموری بود در خدمت کمپانی هند شرقی، و حاکم هندوستان وی در ابتدای قرن نوزدهم به ریاست سه هیئت به ایران سفر کرد. منظور این هیئت‌ها تشدید روابط سیاسی و تجاری و برقراری یک اتحاد نظامی بود. علیرغم اعتقاد راسخ او مبنی بر آنکه ارتشاء درباریان بهترین راه برای نیل به مقاصد پلیدی بود که وی برای حصول آنها به ایران گسیل شده بود، معزنا در انجام مأموریت خویش توفیق چندانی حاصل نکرد. ملکم بعدها تاریخی راجع بایران نوشت، چه وی

Watson - 1

۲ - طبع سوم ۱۲۰۹ خورشیدی (۱۹۳۰ میلادی).

Sykes - 3

درک نمود که اطلاع درباره منطقه‌ای که برای دیپلماسی انگلستان اهمیت پیدا میکرد سخت ضرور است. هدف اصلی ملکم این بود که برای دیپلمات‌ها بازرگانان و بطور کلی دولت بریتانیا کتاب راهنمایی عرضه کند تا در پرتو آن دولت و مردم انگلیس در تلاش‌های خود برای حفظ منافع امپراطوری در حال گسترش هند سیاستی در قبال ایران اتخاذ کنند. بدینگونه آشکار است که مقصود ملکم صرفاً نوشتن تاریخ به معنای واقعی کلمه نبود، و تاریخی که وی در باره ایران عرضه کرد تاریخی بوده از دیدگاه يك خادم بسیار هوشمند امپراطوری بریتانیا، خادمی که هم از نکته سنجی و شوخ طبعی و هم از بلاغت و فصاحت بهره‌ای وافر داشت. ملکم پیش کسوت گروهی از سخنگویان و منادیان عصر امپریالیزم و استعمار بود.

اشخاصی که شاید مقام بزرگتری نسبت باو داشتند و پس از او پیدا شدند عبارتند از گرز^۱، سایکس^۲، کاکس^۳ و ویلسن. در این زمان ملکم سنگینی بار سفیدپوستان^۴ را بر دوش خود احساس میکرد. وی با تزویر و ریاکاری تمام به هموطنان خود گوشزد میکند که بمطالعه تاریخ ایران بپردازند و نسبت به ملل مشرق زمین روش دوستانه‌ای در پیش گیرند. ملکم اذعان داشت که انگلیسی‌ها باید به برکات و نعمات تمدن خود سپاسگزار باشند، لکن بزعم خویش هشدار میداد که آنان نباید «به مردمی که در توحش بیشتر بسر می‌برند کبر بسیار بفروشند»^۵. و در اینجا است که گرگ استعمار جامه میش برتن میکند و دایه مهربان‌تر از مادر میشود. وی که تاریخ‌نویس تحصیل کرده‌ای به مفهوم امروزین نیست، تاریخ ایران را کسالت‌آور می‌یابد. به زعم او ایران سرزمین مردمی دور از تمدن است که

Curzon 1-

Cox 2-

(۳) White Man's Burden اعتقاد واهی به این‌که سفیدپوستان وظیفه دارند که هدایت و اداره ممالک عقب‌مانده و نژادهای غیر سفیدپوست را بر عهده گیرند. واضح این اصطلاح رودیارد کیپلینگ (Rudyard Kipling) شاعر و نویسنده انگلیسی است که پیش از آغاز جنگ جهانی دوم وفات یافت.

۴- سرجان ملکم، تاریخ ایران، ۱۸۱۵، ص ۶۱۹

در آن هیچگونه ترقی دیده نمیشود. در نظر او بدترین نشانه انحطاط ایران « اخلاق منحط مردم است. ایرانیان ملتی نادان، فریبگر و دسیسه باز و بدتر از همه عاطل و باطل هستند ». به همین گونه ملکم دین ایرانیان را به مذاق خود سازگار نمی یابد و پیشتر می را به جایی میرساند که میگوید: « دینی است نامساعد به حال هرگونه پیشرفت. ». میگوید: « از ملل اسلامی کشوری که در مدارج تمدن به مرتبه ای رفیع رسیده باشد نمونه ای نمیتوان دید. »^۱

تاریخ ایران اثر ار. جی. واتسن، با آنکه از ایرانیان بسیار انتقاد میکند، اثر نیکوتری در ذهن خواننده برجای میگذارد. شاید بدین جهت که کتاب مذکور آئینه تمام نمای خشم و خروش سخن گوی ناکام امپریالیزم و نوکر ناکامیاب استعمار نیست، بلکه چنین می نماید که نوشته یک دیپلمات حرفه ای است و نمونه نخستین و واقعی تک نگاری های ۶ قرن بیستم است که بقلم یک مامور سیاسی نگاشته آمده است. از سوی دیگر، تاریخ ایران نوشته سرپرسی سایکس، تجلی و بیان دارنده سیاست امپریالیزم است و از لحاظ محتوی و نظر گاه دست کمی از اثر ملکم ندارد. معیناً، سایکس برخلاف ملکم حرمت بیشتری به ایران و ایرانی می نهد، شاید از این رو که وی مدت بیشتری در ایران بسر برد و نیز بدان سبب که کردار و رفتار او با ایرانیان قرین توفیق بسیار بود.

ارزش کتابهای یادشده هرچه بخواهد باشد، میتوان گفت که فقط مقاصد مؤلفان سیاست استعماری و دولت انگلیس را بر آوردند و اکنون از هیچ لحاظ کمترین ارزشی ندارند. دوران امپریالیزم سپری شده، وضع سیاسی جهان عمیقاً دگرگون گشته و اکنون ما نیازمند تواریخی از نوع دیگر هستیم.

۱- سرجان ملکم، تاریخ ایران، ص ۳۴۹.

نحوه نگرش مشرق‌شناسان^۱

بهترین مثال نوع سوم نوشته‌های تاریخی، آثار ادوارد جی. براون است. وی شرق‌شناسی بود مکتب دیده و دانش اندوخته، و نسبت بایران-شناسان قرن نوزدهم مقام والاتری داشت. از آنجا که علاقه عمده او معطوف به ادبیات فارسی بود بیشتر وقایع سیاسی و اجتماعی این مملکت را از خلال آثار ادبی مشاهده میکرد. کتاب مشهور او، تاریخ ایران، که در چهارمجلد انتشار یافت اثری است نفیس و تابه امروز بی‌بدیل، لیکن بعلت محدود بودن دامنه بررسی، در زمینه ارائه اطلاعاتی کافی و وافی در باره سرزمین و مردم ایران، آن‌چنانکه مورد احتیاج است، کوتاه می‌آید.

نظرگاه^۲ تاریخ نویسان هنری

نظرگاه‌وروش تاریخ‌نویسان هنری در مطالعه تاریخ ایران را به نیکوترین وجهی میتوان در آثار آرتور آپهام پوپ^۳ و دونالد ویلبر^۴ مشاهده کرد. با آنکه این مؤلفان به هیچ‌وجه داعیه‌ای در نوشتن تاریخ ندارند، مع الوصف آثار آنان بوسیله بسیاری از خوانندگان در زمره کتابهای تاریخ بشمار می‌آید. بررسی هنر ایرانی نوشته پوپ در زمینه تاریخ هنری - مربوط به هر کشور و به هر زبان - اثری است کلاسیک و فنا ناپذیر. معماری اسلامی ایران^۵ و باغهای ایرانی تألیف ویلبر، جنبه‌های مختلفی از نحوه زندگی در ایران را روشن می‌سازند.

تخلیط خاطرات^۶ با تاریخ

تخلیط و بجای هم گرفتن تاریخ و خاطرات که با نوشته‌های سیاحان مغرب زمین در دوره صفویه آغاز گشت، دامنه خود را تا قرن بیستم نیز

- 1 - Approach
- 2 - Outlook
- 3 - Arthur Upham Pope
- 4 - Donald Wilber
- 5 - Architecture of Islamic Iran
- 6 - Memoirs

گسترده است. آثار ملکم و سایکس، که بعدها به رشته تحریر درآمد، تا حدی با خاطرات شخصی آنان پایان می پذیرد. مؤلفان دیگر از قبیل شوستر میلسمو، راس^۱ و ویلسن را میتوان در این طبقه جای داد. تألیفات آنان حاوی اطلاعات بسیاری درباره ایران است، ولیکن در عین حال از واکنشها و ارزیابی مؤلفان که از تجربیات و دریافتهای شخصی آنها در ایران نشأت یافته، رنگ گرفته است.

کتابهای دستی^۲

پس از جنگ جهانی دوم فقدان مطالبی کاملاً تازه و دور از تعصب، درباره ایران کاملاً آشکار گردید. از این رو تنی چند از دانشمندان و فضلا، بالاخص صاحب نظران آمریکائی، برای پر کردن این خلاء به نگارش کتابهای دستی پرداختند که پاره ای از آنها ذیلاً ذکر میشود: ایران، نوشته ویلیام هاس^۳ مقدمه ای درباره ایران، اثر گروسکلوز^۴ ایران در گذشته و حال، تألیف ویلبر. ابران، بقلم فرای، و تفسیری در باب تاریخ جدید ایران، نوشته آپتون^۵. نوشته های فوق الذکر نمونه های خوب و سودمند اینگونه آثار شمرده میشوند.

هنوز تاریخ جامع ایران تدوین نشده است.

در بررسی بالا فقط به نمونه های مختلف نوشته های تاریخی راجع بایران که بزبان انگلیسی انتشار یافته اند اشاره شد. نیازی به گفتن نیست که بزبان های دیگر نیز آثار بسیاری از این قبیل وجود دارد. با این وصف میتوان گفت که که یک نظر کلی مصداق و اعتبار دارد، و آن اینکه: هنوز نه بزبانهای غربی و نه بزبانهای فارسی اثری که حاوی تاریخ جامع، و حتی المقدور عینی

- 1 - Ross
- 2 - Handbook
- 3 - Willam Haas
- 4 - Groseclose
- 5 - Upton

و واقعی ایران از بدو آغاز تا عصر حاضر باشد پدید نیامده است. چنین اثری لزوماً باید شامل مجلدات متعدد باشد و تمام جنبه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی تاریخ ایران را مشتمل گردد. این اثر نه بوسیله مأموران سیاسی، مستشرقان و یا هنرمندان، بلکه بالضروره باید به توسط تاریخ نویسان دانشگاه دیده و متبحر که هدفشان تدوین تاریخ جامع و کامل ایران باشد، تألیف گردد.

تاریخ نوین ایران باید بر اساس منابع فارسی فراهم آید.

اکنون به بینیم چنین تاریخی را چگونه میتوان فراهم آورد؟ از چه نقطه‌ای و با چه دیدی می‌بایست آغاز کرد؟ به لحاظ آنکه از تاریخ نوین ایران سخن گفته شود، پاسخ من به سؤالات فوق این است که چنین اثری، قطع نظر از آنکه به چه زبانی نوشته شده باشد می‌باید اساساً و در اصل بر مطالعه منابع فارسی که در ایران موجود است بنیاد گردد. مطالب و نوشته‌های غیر فارسی بصورت مکاتبات سیاسی، گزارش‌های دولتی و خاطرات شخصی واجدا اهمیت فراوانند لیکن می‌باید به عنوان اماره و گواه مکمل، و نه بعنوان مواد و مصالح اساسی کار- آنچنانکه تا کنون به کرات از طرف دانشمندان معاصر انجام گرفته - مورد استفاده قرار گیرند. این تصور غلط را که بزبان فارسی مطالبی نمیتوان یافت و حتی در میان اهل فضل شایع است، می‌باید تصحیح کرد. واقعیت این است که نوشته‌ها و مطالب به نحو نامطلوبی در ایران نامنظم هستند، لیکن شبهه‌ای نیست که منابع فارسی درباره تاریخ ایران، بالاخص راجع بدوره جدید بسیار فراوانند. این مطالب را می‌توان بصورت اسناد و اوراق دولتی در بایگانی‌های وزارتخانه‌های مختلف، دست نویس‌ها و مکاتبات موجود در کتابخانه- های رسمی و شخصی، و خاطرات و گزارش‌هایی که به مؤسسات دولتی و خصوصی تعلق دارند، پیدا نمود.

سر آغاز تاریخ نگاری نوین فارسی

تاریخ نگاری نوین فارسی با پیدایش نهضت مشروطیت شروع گردید.

این نهضت که در سال ۱۳۲۴ قمری آغاز گشت و با پیروزی مشروطه خواهان در ۱۳۲۷ پایان یافت بی تردید با اهمیت ترین واقعه سیاسی و اجتماعی تاریخ ایران در دوره اسلامی بود. از میان تغییرات و تحولات اساسی و بیشماریکه از این جنبش ناشی گردید، یکی اصلاح و نوزائی تاریخ نگاری فارسی بود. کیفیت نا مطلوب تاریخهای پیش از مشروطیت در ابتدای این مقال مذکور افتاد. پس از برقراری نظام مشروطه این وضع از هر حیث دگرگون گردید. انتشار تاریخ بیداری ایرانیان^۱، در سال ۱۲۹۰، نشانه سرآغاز دوره جدیدی در تاریخ نگاری ایران بود. مؤلف این کتاب، ناظم الاسلام کرمانی، در فراهم آوردن تاریخی که نخستین بار به بررسی زندگی قشروسیعی از مردم ایران پرداخت، اجهدی اصیل و بسیار توفیق آمیز بعمل آورد. موضوع، منابع، استنادات و شیوه ساده انشاء کتاب بیداری ایرانیان، این اثر را نسبت بهر تاریخ فارسی پیش از آن در سطحی بسیار بالاتر قرار میدهد^۲

سالهای ۱۲۹۰-۱۳۳۰

دوره میان انتشار تاریخ بیداری ایرانیان و آغاز جنگ جهانی دوم را می باید دوران قوام و آموزش برای تاریخدانان محسوب داشت. در این دوره، گوا اینکه هیچگونه اثر اصیلی در حد تاریخ فوق الذکر نگاشته نیامد، لیکن برای امر تاریخ نویسی در آینده واجد اهمیت عظیمی بود. طی این چند دهه ایران شاهد دو جنگ جهانی بود و در راه اخذ تمدن نوین گامهایی بسیار بلند و اساسی برداشت. توسعه شگرف مطبوعات و ایجاد مؤسساتی برای تحصیلات عالی، روشهای علمی و علم اندوزی مغرب زمین را متداول گردانید. در این فاصله نوشته های تاریخی بسیاری صورت طبع یافتند، لیکن غالب آنها ترجمه ها و یا مقتبساتی از آثار غربی برای مطالعه عامه و یا دانشجویان دانشگاه های ایران بود. این کتابها و مقالات برای بسط و توسعه نوشته های موجود تاریخی در ایران ضرور بودند ولی به مجموع تاریخ نگاری ایران بطور

۱ - آخرین طبع این کتاب به سال ۱۳۳۲ در تهران نشر یافت.

۲ - رجوع شود به تاریخ ادبیات ایران، براون، بخش ۴

اخص چیزی نیفزودند. ارزش اساسی آنها در این بود که از طریق آنها فقط روش‌های نوین تاریخ نویسی در ایران تداوم یافت، بلکه بعنوان جزئی از نحوه تفکر جدید در ادبیات فارسی جای خود را باز کردند و مورد قبول قرار گرفتند. در این دوره گرایش به ساده نویسی و صراحت سبک برای تاریخ نویسان آینده ظاهر گردید.

مشیرالدوله پیرنیا و ایران باستان

در سال ۱۳۰۴ شمسی مشیرالدوله پیرنیا که الحق مردی میهن دوست و پاک نهاد بود شروع بتألیف کتاب **ایران باستانی** نمود. این کتاب بسال ۱۳۰۶ به حلیه طبع آراسته شد. مؤلف در مقدمه کتاب میگوید: «مقصود از تألیف این کتاب نمایاندن ایران قدیم است چنانکه بود...» پس از انتشار ایران باستانی مشیرالدوله متوجه شد که داستانهای قدیم تاریخی و حماسی ایران از نظر افتاده است. از این لحاظ به تدوین کتاب **داستانهای ایران قدیم** همت گماشت و این کتاب در ۱۳۰۷ شمسی بچاپ رسید. مرحوم پیرنیا پس از انتشار دو کتاب فوق الذکر ب فکر تنظیم **تاریخ ایران باستان** افتاد. تنظیم این کتاب قریب ده سال طول کشید و در سال ۱۳۱۱ بطبع رسید. تنها عیب تاریخ ایران باستان این است که منابع آن عموماً خارجی بوده است، لیکن اگر این عیب را نادیده بگیریم باید اذعان کرد که ایران باستان نخستین کتاب جامع در باره تاریخ قدیم ایران بود که بانثری ساده و روان تحریر یافته بود.

آثار اقبال

تغییرات ژرف ناشی از درگیر شدن جنگ جهانی دوم موجب برانگیخته شدن ناگهانی علاقه دانشمندان بتاریخ نگاری نوین فارسی گردید. در پیدای این نوزائی دو تن سهم عمده داشتند: عباس اقبال و احمد کسروی. در تابستان ۱۳۲۴ اقبال «بمنظور شناساندن ایران گذشته و حال ... در قدم اول بساکنین این سرزمین و پس از آن بکلیه جهانیان» دست بانشر مجله‌ای تحقیقی بنام **یادگار زد**. دوره انتشار مجله یادگار فقط پنج سال بود، لیکن در مدت انتشار خود بعنوان محرکی نیرومند در امر تحقیقات عالمانه تاریخی سودمند افتاد.

آثار کسروی دربارهٔ مشروطیت

سهم کسروی در تحقیقات تاریخی از نوعی دیگر بود. علاقه عمده او معطوف به مشروطیت بود و تقریباً تمام مطالب مجله اش را خودش مینگاشت. وی نخست در مجله خود بنام پیمان و سپس بصورت کتابی که در ۱۳۱۶ انتشار یافت شروع به روشن ساختن گوشه های تاریک تاریخ نهضت مشروطه نمود. کتاب تاریخ مشروطیت از آن پس چندین بار تجدید طبع شد. در اینجا قصد آن نیست که آثار سایر دانشمندان را دست کم گرفته و کم اهمیت بشمریم. لیکن تاریخ مشروطیت ایران کسروی، با همه نقیصه های خود از زمان طبع از جمله تاریخ بیداری ایرانیان مهم ترین اثری است که از وی بجای مانده است. آنچه در کار کسروی اهمیت دارد سبک نگارش و یاروش علمی او نیست که اغلب پائین تر از سطح مورد قبول تاریخ نگاری نوین است. بلکه موضوع، شور و حالتی است که او به جنبه های تاریخی ایران داده است. در اینجا انسان نخستین بار احساس می کند که در ورای نوشته های یک تاریخدان ایرانی فلسفه ای نهفته است. آنچه کسروی بمردم بخشید، یک آگاهی و بیداری ملی نسبت به بزرگترین سرچشمه آمال آنان برای نیکبختی و زندگی شرافتمندانه دردنیای نو بود. کسروی اولین کسی بود که اهمیت نهضت مشروطه را بعنوان بزرگترین واقعه تاریخ جدید ایران باز شناخت. حق باید داد که هم او بود که در کتاب خویش شالوده تاریخ ملی جدید را برای ایران بریخت. من باب مثل، کسروی مارا واقف ساخت که تاریخ جدید ایران بواقع از نهضت مشروطه آغاز میگردد، و اینکه این نحوه دید جدید، تاریخ ایران را به نحوی بسیار طبیعی بدوره قبل از مشروطیت و بعد آن منقسم میسازد. تاریخ نگاری جدید فارسی بکتاب کسروی بعنوان پایه ای که می توان بر آن کاخی برافراشت، سخت مدیون است. عجب نیست که کتابهای ارزشمند تاریخی بزبان فارسی که در طی دودهم گذشته انتشار یافته اند منحصرأبت تاریخ مشروطیت ایران پرداخته اند.

چرا دانشگاهها باید درس تاریخ را جدی بگیرند؟

مطالعات تاریخی در ایران نیازمند اصلاح و تجدید روش کامل است. در ابتدای این مقال در باب توجه خاصی که می‌باید به تاریخ مبذول گردد دلایل چندی ذکر گردید. در اینجا باید بتأکید گفته شود که دانشگاه‌های ما باید مطالعه تاریخ را اصلی جدی تلقی کنند. در حال حاضر دانشگاه تهران تنها مؤسسه تحصیلات عالی در این کشور است که رشته تاریخ در آن تدریس میشود. نیازی که در دودوه گذشته به انقلاب فنی احساس شده متأسفانه بر اهمیت تاریخ به عنوان بحث و فحوصی اساسی و به عنوان مفتاحی برای گشودن معمای وقایع بشری سایه افکنده است.

اهمیت مسأله

تعداد دانشجویان ایرانی که علاقه‌ای به این رشته به عنوان شغل و پیشه خود نشان میدهند بسیار اندک است. برای نشان دادن جدی بودن مسأله، نتیجه مطالعه‌ای را که در سال ۱۳۳۹ در مورد این مشکل به عمل آوردم بیان خواهم داشت در این سال بمن مأموریت داده شد که درباره مشکلات دانشجویان ایرانی مقیم امریکا به تحقیق بپردازم. بتقریب پنج هزار دانشجو در رشته‌های مختلف دانشگاهها و آموزشگاههای عالی امریکا به تحصیل اشتغال داشتند. در وضع موجود دانشجویانی که در رشته تاریخ از دانشگاه تهران فراغت تحصیل می‌یابند، امکان زیادی برای استخدامشان نیست. اخیراً وزارت کشور با تصویب نام، مخصوص حدود چهل تن را به استخدام خود درآورد، لیکن فارغ التحصیلان تاریخ را مستثنی نمود. مقامات مربوطه فقط فارغ التحصیلان حقوق و علوم اجتماعی را می‌پذیرفتند.

پیشنهاداتی برای بهبود وضع تحقیقات تاریخی

نخستین پیشنهاد اینست که دانشگاههای ایران در بررسی‌های تاریخی روش علمی تر و صحیح‌تر در پیش گیرند. نه فقط تمام دانشگاهها میباید شعبه تاریخ داشته باشند بلکه رشته‌های موجود باید به شعب و تخصص بپردازند.

احتیاج به سطح عالی‌تر تحصیلی

دوم آنکه دانشگاهها خواستار مراتب عالی‌تر علمی و روش‌های دقیق‌تر تحقیقی از دانشجویان باشند. فقدان عینیت و روش تحقیق علمی را حتی در کارهای دانشجویان باهوش‌تر و مستعدتر میتوان بوضوح مشاهده کرد.

دانشگاههای ایران موظف به رهبری بررسی‌های تاریخی هستند.

بعلاوه دانشگاهها، بالاخص دانشگاه تهران که تسهیلات و وسایل بهتری در اختیار دارد، باید در تعهد مطالعات اصیل تحقیقی و وظیفه رهبری و راهنمایی را به عهده گیرند. تاکنون هیچ‌گونه اثر بااهمیت در تاریخ نگاری در داخل دانشگاه‌ها صورت نگرفته است. دانشگاه تهران هنوز فاقد مجله‌ای تاریخی است. مجله‌های ایرانی که گاه بگاه مبادرت به چاپ مقالات تاریخی میکنند، جریده‌هایی هستند که بتوسط اشخاصی ذیعلاقه خارج از دانشگاه پایه گذاری شده‌اند. شك نیست که این‌گونه مجلات به این مهم خدمت شایانی کرده‌اند. معینا ما با این واقعیت روبرو هستیم که ایران بجز مجله نفیس بررسی‌های تاریخی فاقد آن چنان مجله علمی است که هم خود را یکسره وقف امر تاریخ نگاری کند.

مجله بررسی‌های تاریخی، که به همت ستاد بزرگ ارتشتاران از سال جاری شروع به انتشار کرده، یکی از قدمهای اساسی و بلندی است که در راه پایه گذاری تاریخ نگاری صحیح ایران برداشته شده است. چهار شماره‌ای که از این مجله انتشار یافته مشحون از تحقیقات عمیق تاریخی است و نوید دهنده این امر است که برای برافراشتن کاخی که مورد نظر مورخان و محققان است پی و بنیان استواری افکنده شده است.

تاریخچه ای از نوروز

که بود منابع علمی و تحقیقی باعث آن گردیده که مورخان و محققین نتوانند درباره آداب و رسوم و چگونگی پیدایش جشن نوروز و فلسفه مذهبی و ملی آن و نسبت نوروز به جمشید از پادشاهان پیشدادی آنطور که انتظار میرود مقالاتی را برشته تحریر در آورند. آنچه محقق است جشن نوروز یکی از قدیمی ترین جشنهای ایرانیان میباشد که از دیرباز حوادث تاریخی و اوضاع سیاسی و اجتماعی نتوانسته است در آن دخل و تصرفی بنماید و آنرا رنگ دیگر بخشد. سلاطین و پادشاهان ایران هر کدام فرارسیدن نوروز و آغاز فصل بهار را باشکوه خاصی جشن گرفته اند.

تکمیل

مشجعی

ولی اکثراً چنانکه اشاره خواهد شد علت وجودی آنرا مبتنی بر سه اصل میدانند.

در کتب مورخین قدیمی از جمله در کتاب آثار الباقیه و کتاب التفهیم تألیف ابوریحان بیرونی، المحاسن والاضداد جاحظ، السما والعالام جاسی، نوروزنامه عمر خیام و سفرنامه های مختلف سیاحان هر یک بنوعی نوروز و پیدایش آنرا شرح داده اند.

لغت جشن بطور کلی از یسنه یا یسنا گرفته شده است که در پهلوی یزشنه^۱ میباشد و بمعنی پرستش و نیایش و نماز و شادی و آداب و رسوم مذهبی آمده است.

این لغت در زبان سانسکریت یجنه^۲ آمده که همان معنی و مفهوم را دارد. چون جشن نوروز یا جشنهای دیگر هنگام نماز و نیایش و شادی و خرمی است از اینجهت باین نام معروف شده است.^۳

جشن نوروز را نیز جشن پایان آفرینش نامیده اند که با خلقت انسان خاتمه یافته است در کتاب مقدس اوستا چنین آمده است که اهورامزدا جهان و همه مخلوقات و موجودات آنرا در شش هنگام آفرید اما نه در یک زمان یاشش روز پشت سرهم؛ بلکه در شش موقع از سال و اوقات مختلف و بفاصله های زیاد. در آئین مزدیسنا یعنی کیش پاک زردشت، این شش روز یا جشن هنگام آفرینش را شش جشن گاهان بار میگویند. راجع به شش گاهان بار که بمناسبت خلقت عالم و عالمیان می باشد در اوقات مختلفه سال است و هر کدام آنها نام مخصوصی دارد و مدت هر یک از این جشنها پنجر روز است ولی آخرین روز آن مقدس و محترم است. در تورات آمده که خدا آسمان و زمین و همه موجودات و مخلوقات

Yazeshna -1

Yojna -2

۳- مجله مهر سال یکم و دوم، مقاله دکتر ذبیح اله صفا.

را درشش روز آفرید و روز هفتم از کار آفرینش فارغ شد و استراحت گزید و آنروز را مبارک خواند و تقدیس نمود زیرا در آنروز آرام گرفت.

این داستان تورات درباره اوقات عالم خلقت در قرآن مجید نیز یاد شده است. پس روز اول فروردین موقع فراغت و آسایش و جشن و شادمانی است یا بعبارت دیگر در این شش گاهانبار نعمت‌های خدا برای افراد بشر کامل شده است.

در نوروزنامه، حکیم عمر خیام راجع به نوروز چنین مینویسد: «سبب نام نهادن نوروز از آن بوده است که آفتاب در سیصد و شصت و پنج شبانه روز و ربعی باول دقیقه حمل بازمی آید. و چون جمشید آنروز را دریافت نوروز نام نهاد و عجم دریافتند و از بهر بزرگداشت آفتاب آنرا نشانه کردند و آنروز را جشن ساختند و عالمیان را خبر دادند تا همگان آنرا بدانند و آن تاریخ را نگاهدارند. بر پادشاهان واجب است آئین و رسم ملوک را بجای آورند. از بهر مبارکی و بهر تاریخ و خرمی کردن در اول سال هر که روز اول نوروز جشن کند و بخرمی پیوندد تا نوروز دیگر عمر در شادی گذراند و این تجربت را حکما برای پادشاهان کردند.»

در کتاب آثار الباقیه ابوریحان بیرونی و شاهنامه فردوسی و بعضی از کتب دیگر جشن نوروز را به جمشید که از پادشاهان بزرگ سلسله پیشدادی بود نسبت میدهند و میگویند جمشید تختی از طلا ساخت و بر آن نشست. دیوان آنرا برداشتند و در ظرف یکروز از دماوند بمابل بردند این روز اول فروردین ماه بود که هر مزد نام دارد آن روز را جشن گرفتند و شادی کردند. چنانکه قبلا گفتیم روز اول فروردین هر مزد روز میباشد که نام آفریننده جهان است. ایرانیان قدیم این روز را با احترام بنام خدا تعطیل میکردند و استراحت مینمودند و جشن میگرفتند.

معلوم میشود هر مزد روز از روز گاران بسیار قدیم نیز مورد احترام و توجه بوده که جمشید در آن روز بر تخت نشسته و جشن گرفته است .

نوروز سلطانی بمعنی سال نوشاهنشاهی است . چون این عید را ایرانیان جشن خوارزمشاهیان میگیرند و حلول آفتاب بهرج حمل هنگام برگزاری آنست بر حسب تقویمی که در عهد قدیم مورد استفاده بوده است و گاه شماری خسروانی نام داشته است مفهوم شاهانه و یا پادشاهی را میرساند و مدتی است طولانی که این تقویم از میان رفته است . خسروانی که از کلمه خسرو میآید نام یکی از پادشاهان نامدار ایران در تاریخ باستان می باشد^۱ .

هم چنین در کتاب التفهیم این داستان درباره نوروز آمده است که چون سلیمان بن داود انگشتر خویش را گم کرد سلطنت از دست او بیرون رفت ولی پس از ۴۰ روز بار دیگر انگشتر خود را باز یافت و پادشاهی و فرماندهی بر او برگشت و مرغان بر دور او گرد آمدند . ایرانیان گفتند: «نوروز آمد یعنی روز تازه»^۲ .

دورویل^۳ در سفرنامه خود درباره نوروز و جشن و مراسم آن مینویسد مراسم نوروز با روز شروع سال جدید ایرانی مطابق ۲۱ مارس و تحویل آفتاب برج حمل است . این مراسم از زرتشتیان باستانی بیادگار مانده است . گمان نمیرود که در سراسر مشرق زمین چنین عید بزرگی باشد . مراسم عید نوروز غالباً پانزده روز طول میکشد در این مدت بازارها را می بندند و کارگران به هیچ کاری دست نمیزنند . روز عید و دوروز بعد از آن در دربار سلام عام داده میشود . شاه ایران و وزیران و نجبا و سپس طبقات پائین تر و از آن جمله بازرگانان را بحضور می پذیرد . پس از انجام مراسم مزبور شاه در پایتخت و

۱ - سیاحتنامه شاردن ترجمه محمدعباسی ص ۲۲۹

۲ - التفهیم بکوشش جلال همایی

۳ - سفرنامه سرهنگ کاسپارد دورویل ص ۱۳۷

شاهزادگان در مراکز ایالات در دیوان می‌نشینند و به کسانی که بحضورشان معرفی میشوند هدایائی داده و یا از آنها هدایائی می‌پذیرند. غالباً پادشاه هدایائی از قبیل اسبان نجیب، اسلحه، پارچه های زربفت و شال کشمیر و لباس- های پوست گران بها و قند و قهوه و چای دریافت میدارد.

مجموع هدایائی که بنام نوروز به پادشاهان می‌دهند در حدود دو میلیون فرانک ارزش دارد. البته هدایای حکام که نمیتوانند افتخار حضور پیدا کنند در این رقم منظور نشده است. اما هدایائی که بشاهزادگان تقدیم میشود با قدرت و جلال آنان مناسب است. پس از آنکه پادشاه و شاهزادگان معلوم شد که هدایا را پذیرفته اند تقدیم کنندگان سه بار تعظیم کرده و از تالار خارج میشوند تا در انتهای باغ در صف مخصوص جای بگیرند.

معمولاً شاه از قبول هدایا سرباز نمی‌زند زیرا پیش از آنکه تقدیم بشود آنرا به بازرس هدایا نشان میدهند تا در باره شایستگی آن برای عرضه بحضور شاه نظر دهد.

والی‌ها، در جشن‌ها و حکام بخصوص در موقع عید نوروز بستگی بتعداد جمعیت حیطة فرمانروائی از افراد نوعی مالیات میگیرند و پس از جمع هدایا که نقدی یا جنسی است همگی را فروخته با پول آن هدیه‌ای که شاه بیشتر می‌پسندد می‌خرند. البته اسب‌های خوب سواری، اشیاء عتیقه و جواهرات بیشتر مورد قبول قرار میگیرد.

شاه بشاهزادگان سکه‌های طلا عیدی میدهد. شاه عیدی را بدست مبارک خود به حاضرین مرحمت میکند. حضار بهنگام دریافت عیدی زانو بزمین میزنند و آنرا دوستی گرفته به پیشانی خود می‌برند و سپس از جای برمیخیزند و تعظیم کنان دور میشوند.

شاه ایران بهنگام عید نوروز برای فرزندان خود و حکام ولایات لباس افتخار میفرستد. این لباسها معمولاً قبا (عبا) های زیبای زری یا نقده دوزی

کم و بیش گرانبهایی است که بر حسب حال و مقام بهر يك از شاهزادگان هدیه میشود (این سنجش از روی اهمیت فرد مورد نظر بوده است. بدین معنی که حکام شهرستانهایی که بیشتر مالیات میدهند یا از لحاظ خویشاوندی به شاه و خانواده او نزدیکترند معمولاً در درجه اول اهمیت قرار گرفته و مورد توجه خاص واقع میشوند).

قباهارا با تشریفات خاص در لفافی می پیچند و بوسیله اشخاص مورد اعتماد و درباریان عالیقدر که عده ای سوار به همراهشان است ارسال میدارند. لباسهای افتخار معروف به خلعت میباشد که داشتن آن لباس برای صاحبانش بزرگترین سند افتخار و لیاقت و شایستگی است.

هدیه های مورد نظر از جمله خلعت را به همراهی سواران حمل میکنند و بالعکس هدیه های حکام ولایات را بوسیله کاروانهای شتر که با جهازات زیبا آرایش شده بدربار می آورند. هر قدر تعداد شترهای حامل هدیه حکام بیشتر باشد و یا تعداد صندوق های حامل هدیه بزرگتر باشد آن حاکم بیشتر مورد توجه مخصوص قرار میگیرد. اشیائی که بیشتر هدیه میشوند عبارتند از: اسب، قاطر، شتر، مرغ، خروس، بز، گوسفند، ابریشم، پارچه های دست بافت، مخمل، شمشیر، خنجر، سپر، گندم، جو، سکه های طلا و نقره. پارچه های زری دوزی و احياناً مصنوعات ساخت خارج و یا حیوانات که متعلق بکشورهای بیگانه است مثل فیل، میمون، طاوس و غیره.

حال که از چگونگی بوجود آمدن نوروز سخن رفت مختصری نیز درباره رسوم این جشن باستانی بیان میشود.

چنانکه مورخان نوشته اند تقریباً ۵ روز پیش از نوروز مردم بت تهیه وسایل جشن می برداخته و منزل خود را تمیز میکردند. لباس نو تهیه مینمودند و شیرینی و سبزه که از ۱۵ روز قبل تهیه و سبز کرده بودند آماده نموده و بالاخره

خود را باشوق و شادی برای استقبال از شب جشن آماده میساختند در جشن نوروز آتش روشن میکردند.

در آئین مزدیسنا بواسطه پایان یافتن اوقات آفرینش و فراغت اهورامزدا از کار خلقت بآن يك رنگ مذهبی داده اند و مطابق نوشته اوستا بواسطه نزول فره وهران ارواح پاك و پارسا، فلسفه آن قوی تر شده و فضیلت و احترام زیادی بر آن قائل شده اند. بعقیده زرتشتیان ماه فروردین و جشن فروردین متعلق به فره وهرهای ارواح پاك و پارسا است که در اول سال بزمین فرود می آیند و از این لحاظ است که مردم برای خشنودی ارواح نیاکان جهت این جشن تشریفات قائل شده اند.

از ششم فروردین ماه که هنگام تولد و بر گزیده شدن زرتشت است نوروز صورت خاصی بخود گرفته و دربار پادشاه به روی همه مردم و سپس خواص دربار باز میشد و هدایا تقدیم میگردد.

جشن نوروز در بین کلیه پادشاهان هخامنشی و ساسانی جلال و احترامی زیاد داشته و حتی در زمان ساسانیان برای این روز سرودها و آهنگ هائی نیز ساخته اند.

روز اول نوروز شاهنشاه لباس فاخر که معمولا برد یمانی بود بر تن میکرد و به تنهائی در دربار حاضر میشد. مردی خجسته نام و مبارک قدم و گشاده صورت و نیکو بیان که از هنگام شب تا صبحگاهان بر در خانه پادشاه توقف میکرد، بامدادان بدون اجازه بحضور پادشاه میرسید. پادشاه چون او را میدید میپرسید کیستی و از کجا آمده ای و اراده کجاداری و نامت چیست و چه کسی تورا اینجا آورده و با تو چیست؟^۱

آن مرد در جواب میگفت من نیروی ظفرم و از جانب خدا میآیم و اراده پادشاه

۱- بنا بر قول ابوریحان بیرونی

نیک بخت کرده ام . نامم خجسته و آورنده من نصرت و ظفر میباشد . سال نو
 همراه من ، ره آوردم سلامت و بشارت و گوارائی است .
 پسر از آن پادشاه اجازه جلوس میداد و آن مرد نورانی می نشست . پس از
 آن مردی داخل میشد که طبق سیمین در دست داشت و اطراف آن طبق نانهای
 گردی بود که از انواع حبوبات درست شده بود .

ایرانیان باستان پیش از آنکه تحویل سال واقع شود سراپای خود را
 با سی شستند ، جامه نو می پوشیدند و با سرودن اوستا و انجام تشریفات مذهبی
 به سفره نوروز که بترتیب خاص با شیرینی ، شمع ، آئینه ، گل ، سبزه ،
 نقل ، منقل آتش ، عود ، و سایر خوردنیها و آشامیدنیهای نیکو آراسته میشد
 با نظار شنیدن صدای کوس و دهل شاهی یا نقاره که آغاز نوروز بود می نشستند .
 چون لحظه نوروز میشد ابتدا ریش سفید یا سالمندترین فرد خانواده برخاسته
 و بهر یک از اهل خانه سه قاشق عسل یا سه دانه آب نبات یا شیرینی دیگر با سه
 سکه زرین یا سیمین و سه برگ سبز داده بآنها تبریک نوروزی میگفت ،
 سپس همه خانواده بر پا ایستاده با صدای بلند اوستای تندرستی را میسرودند
 و برای خود و بستگان از اهورا مزدا دیرزیوی و نیکنامی و شادکامی و فراخ
 روزی خواستار میشدند ^۱ .

در زمان گذشته رسم چمین بوده که اگر تحویل سال در شب پایان آخر سال
 اتفاق می افتاد هنگام تحویل بر فراز کاخ سلطنتی یا ساختمان بزرگ شهر خرمی
 از آتش روشن میکردند و سایر مردم نیز به پیروی از آن بر فراز بلندی خانه
 خود می رفتند و آتش افروزی می نمودند و اگر تحویل سال در روز واقع میشد
 پیش از طلوع آفتاب مراسم آتش افروزی انجام میگرفت و با این رسم و ترتیب
 بدیهایی سال گذشته و کهنه را در آتش سوزانیده روشنائی آن را برای سال

۱ - نوروز رساله تحقیقی موبد رستم شهزادی

آینده هدیه می نمودند و راهنمای کار و کوشش خود در راه تاریخ زندگی قرار میدادند.

درباره هفت سینی که شماره و تعداد امشاسپندان بر سر سفره قرار میدهند تا آنکه نماینده (صفات) اهورامزدا باشند تصور میرود این آداب از قدیم بنام هفت چین که بمعنی میوه چیده شده است و بیاد امشاسپندان هفتگانه میباشد مقرر بود.

البته عدد هفت و انتخاب آن جزو اعداد سعد بشمار میآید و از خیلی قدیم آنرا بفال نیک میگرفتند. پس از مرور ایام چون واژه «ج» در زبان عربی نبود باین جهت حرف «ج» به «س» تبدیل شده است.

هفت سین یا هفتچین شامل انواع شیرینی و شربت بوده که سر سفره آماده میکردند.

هفت سین یا هفت امشاسپندان را نیز گروهی از محققین هفت فرشته نیکی میدانند و نام هر یک از این هفت فرشته را مظهری از سلامت و یاخرمی و پیروز-بختی میدانستند که مورد توجه خاص ایرانیان قرار گرفته و برای میمنت و شگون مراسم جشن نوروز بنام مقدس آنها توسل میجستند.

در موقع تحویل سال اهل خانه دور سفره عید حضور مییابند و همگی سوی زمین بترتیب افراد خانواده دور سفره (حوله) هفت سین می نشینند و کتاب مقدس را باز میکنند و از نعمت های خداداد، بدر گاه اهورامزدا دست سپاس بلند میکنند و باخواندن اوستا سال نو آغاز میگردد.

بعد از سلام تا کتون در میان عامه مردم این رسم برقرار شده است که بزرگ خانواده سوره هائی از قرآن را میخواند و بقیه خانواده دل خوش میشوند و نیت هائی بر حسب حال خویش میکنند از جمله بهتر شدن کسب و کار از خداوند آرزو مینمایند.

بعد از تحویل سال که در سابق با دهل و نقره یا باشلیک توپ با اطلاع عموم
میرسید اعضاء خانواده همدیگر را می بوسیدند و بیسکدیگر عیدی میدادند.
سکه های نقره و طلا که در میان کتاب قرآن میگذاردند نیز غالباً مورد استفاده
عیدی دهندگان قرار میگرفته است.

اخلاق ایرانیان

دیش از اسلام

نوشته
دکتر محمد جواد مشکور

۱ - اخلاق از نظر اوستا -
هومته Humata هوخته
Huxta هورشته
یعنی اندیشه نیک، گفتار نیک
کردار نیک، سه اصل اساسی
اخلاق را در دین زردشت تشکیل
می داد .

اصل اول اندیشه نیک
است که هر زردشتی پاکدین
میبایستی ضمیر و خاطر خود
را از فکر بد پاک دارد و به نیکی
بیندیشد. بنابراین تزکیه باطن
اساسی ترین راه نجات ازار تکاب
گناه و پیروی از بدی است.

اصل دوم گفتار نیک یا
سخن راست است که در دین
زردشت به آن اهمیت فراوانی
داده شده است.

فرشته راستی که در اوستا ارشئات Atrsheta خوانده می شود در فروردین-
یشت و در چندین سنا از آن نام برده شده، گذشته از آن میترا Mitra یا مهرنیز
حافظ پیمان و نگاهبان راستی و عهدها و موثقی دانسته شده است. همه پیروان
مزدیسنا در نماز روزانه، اشم و هو، (ستایش اشوبی) میسرایند که:
«نیکبخت کسی است که خواستار بهترین راستی باشد». بعلاوه در اوستا
و کتابهای زردشتی در نکوهش دروغ و دروغگویان سخن فراوان رفته است
و دروغگورا انباز و شریک اهریمن می شمارد و دروغ را سر آغاز همه گناهان
می داند.

اصل سوم کردار نیک یا عمل صالح است که نتیجه دو اصل پیش است.
گراییدن به نیکی و کردن کارهای نیک از فرائض و واجبات کیش زردشت
است و آن اعمال نیک که از مردمان نیک اندیش و راستگو سر میزند باعث
آبادانی جهان و رفاه حال مردمان خواهد شد. پس هر کس وظیفه دارد که این
سه اصل را که بر شمردیم و آن را بزبان پهلوی سه بوخت یعنی سه راه نجات
گویند، دستور العمل خود قرار دهد تا در دنیا و آخرت رستگار گردد.

در آبان یشت (کرده ۵ بند ۱۸) اهورامزدا چنین فرماید: «من زرتشت پسر
پور و شسب را همواره بر آن دارم که از اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار
نیک بهره مند گردد.»

در مینو خرد (فصل ۵۷ بند ۱۳) در برابر، هوختگاه، هوهمتگاه،
هورشتگاه - یعنی جایگاه اندیشه و گفتار و کردار نیک - سه طبقه برای دوزخ
آمده که عبارتست از: دژمت، دژهوخت، دژورشت یعنی جایگاه اندیشه
و گفتار و کردار بد ویتنی Whitney فیلسوف امریکایی می گوید:

«هیچ فلسفه و دستوری در جهان نمیتواند آموزنده تر و عملی تر از سه
اصل اساسی مزبور در دین زردشت باشد و پیروی از این سه است که می تواند
بشر را به سر منزل نیکبختی و سعادت راهنمایی نماید.»

امشاسپندان که بمعنی مقدسات جاودانی می باشند، در حقیقت صفات

اهورامزدا شمرده می‌شوند. هر کدام از این صفات مثل اعلائی اخلاق را در دین مزدیسنا مجسم می‌سازد. نام آنها ازین قرار است :

۱ - وهومنه Vohumana یا اندیشه نیک که بفارسی آنرا بهمن گویند.

۲ - آشاوهیشتا Asha Vahishta یا بهترین راستی و پاکی آنرا بزبان پارسی اردیبهشت گویند. هر زردشتی باید پیرو راستی و درستی و طالب بهترین آن باشد.

۳ - خشته وئیریه Xshathra Vairya یا سلطنت آسمانی و ربانی که آنرا بفارسی شهر یور گویند. سلطنت و قدرت مادی این جهانی باید همواره متوجه این قدرت ربانی و صفت اهورمزدا گردد تا پادشاهان و فرمانروایان بتوانند عدالت را در میان نوع بشر برقرار نمایند.

۴ - اسپننه آرمئیتی Spenta Aramaiti یا فروتنی و بردباری مقدس که بفارسی اسفندازمذ گویند، عشق و اطاعت و تسواضع ازین صفت رحمانی سرچشمه میگیرد.

۵ - هئورواتات Hauruatat بمعنی بلوغ و کمال و رسایی است و بفارسی آن را خرداد گویند. و مقصود از آن تندرستی و سلامتی روح و جسم است. و چون يك فرد زردشتی متخلق به چهار صفت ربانی فوق شود به حد کمال و مقام هئورواتات میرسد.

۶ - امرتات Amertat بمعنی بیمرگی و جاویدانی که بفارسی آنرا امرداد گویند. چون شخص زردشتی مراحل پنجگانه نامبرده در بالا را ببیماید بمقام امرتات میرسد و در نزد خداوند گسارخود اهورمزدا جاویدان خواهد زیست و روان او تا ابد شادمان خواهد بود.

ترحم بر حیوانات مفید

در اوستا در باره ترحم به جانوران سودمند دستورهای موکدی آمده است و به آنها درود فرستاده شده است و مکرر در آن کتاب آمده که این خانه و کشور از ستوران و حیوانات اهلی بهره‌مند گردد. در اوستا گاهی جانوران

سودمند، گئوش Gèush نامیده شده اند که همه آنها در تحت حمایت ایزد گئوش هستند، و بنپرورش و تکثیر آنها توجه شده است. از اینجهت دردین مزدیسنا قربانی خونی بکلی ممنوع و حرام است و حتی زردشت چنانکه مکرر در یسنا و یشتها آمده کسانیکه گاورا با فریاد شادمانی می کشند نفرین می کنند.

وظیفه آدمی در برابر نیک و بد

پیروان زردشت جهان را میدان مبارزه خیر و شر و نیک و بد تصور می کردند، از اینرو در اختیار یکی از این دوراه خود را آزاد می پنداشتند و آنانکه خردمند و قییکبخت بودند در راه نیکی را اختیار می کردند، باین ترتیب هر کس در نظر ایشان سربازی بود که خواه ناخواه در صف نیکان با اهریمن و جنود او میجنگید و همواره مستظهر به نیروی یزدانی و اراده و قوت اهورامزدا بود. بگفته اوستا آدمی در برابر مردم و برای خدمت بایشان سه وظیفه دارد، نخست آنکه دشمن خود را دوست کند، دیگر آنکه شخص پلید را پاکیزه سازد، سوم آنکه نادان را دانا گرداند.

در میان ایرانیان رباخواری رایج نبود، ولی باز پس دادن وام را امری واجب و مقدس می شمردند. دردین زردشتی بت پرستی جایز نبود و ایرانیان زردشتی مانند دیگر ملل قدیم بتخانه و معبد نداشتند.

هر ایرانی پارسا که در زندگی خود با درستی و تقوی بسر برده بود از روبرو شدن با مرگ باکی نداشت و عقیده او آن بود که استیویه‌آباد Astivihâd فرشته و ایزد مرگ او را در هر جا که باشد خواهد یافت و فریب کسی را نمیخورد و بهیچ کس ابقا نخواهد کرد.

پیمان گواه گیران

برای اینکه نمونه ای از آداب و اخلاق زردشتی را در این مختصر آورده باشیم خلاصه پیمان گواه گیران را که درباره عقد زناشوئی زردشتی و خطاب به عروس و داماد است در پایان این فصل می آوریم:

هر دو تن را شادمانی افزون باد. همیشه با فرو شکوه باشید. بخوبی و خوشی بسر برید. در ترقی و افزایش باشید. بگردار نیک سزاوار باشید. نیک پندار

باشید. در گفتار نیکو باشید. در کردار، نیکی بجای آورید. از هر گونه بداندیشی دور بمانید. از هر گونه بدگویی بکاهد، هر گونه بدکاری بسوزاد. راستی پایدار باد. جادویی سرنگون باد بدین مزدیسنای استوار باشید. محبت داشته باشید. با کردار نیک کسب مال و ثروت کنید. با بزرگان یکدل و راست و فرمانبردار باشید. با پیران فروتن و نرم خو و خوش رو باشید. غیبت نکنید. خشمناک مشوید. از برای شرم گناه مکنید. آز موزید. از چیزی بیجا دردمند مشوید. حسد مبرید. تکبر مکنید. هوی و هوس مپروورید. مال کسان مبرید. از زن کسان پرهیز کن. از کوشش نیک خود بر خوردار باش. یزدان و نیکان را بهره مند ساز: با غیبت کننده همراه مباش. با بدنام پیوند مکن. با نادان همکار مباش. با دشمنان بداد و عدالت رفتار کن، با دوستان بمیل ایشان رفتار نما. با بیچارگان پیکار مکن. در انجمن پخته گفتار باش. پیش پادشاهان سنجیده سخن گوی. مانند پدر نامور باش. بهیچ روی مادر را میازار. با راستی کامیاب و کامروا باش.

شهادت تورات درباره ایرانیان

در باب ششم کتاب داینال بنی آمده است، قانون مادیها و پارسیها منسوخ نمی شود.... و قانون پارسیها و مادیها که منسوخ نمی شود صحیح است و در آن قانون هیچ فرمان یا حکمی که پادشاه آن را استوار نماید تبدیل نشود

اخلاق ایرانیان در دوره هخامنشی

(بنا بر شهادت مورخان یونانی) فیثاغورث حکیم معروف یونانی (۵۷۰-۵۰۰ ق م) درباره راست پرستی ایرانیان گوید آدمی تنها بوسیله راست می تواند شبیه بخدا شود، چنانکه مغان درباره خدای خود میگویند که «اوروح راستی است». هرودت مینویسد: یارسیان زادروزشان را از هر روز دیگر محترم میدارند. در این روز توانگران اسب و شتر و گاوی کباب میکنند. کسانی که بی چیزترند بگوسفندی اکتفا مینمایند. آب دهان انداختن و در نزد دیگران جایز نیست.

دو دوست چون در کوچه بیکدیگر برخوردند یکدیگر را می بوسند .
اگر کسی فروتر یا کمتر از دیگری باشد در برابر شخص مهتر بزانو درمی آید
یا پای او را می بوسد .

پارسیها پیش از آنکه لیدیه را بگیرند هیچ تجمل و تناسائی نداشتند و
شلوارهای گشاد چرمی بپا میکردند و همه لباس ایشان چرمین بود . پارسیان
به همسایگان خود احترام میکنند .

پارسیان عادت بیکانه را زودتر از دیگر ملتها می پذیرند ، لباس مادی
می پوشند زیرا آن را زیباتر از لباس بومی خود میدانند ، در هنگام جنگ زره
مصری بر تن میکنند .

پارسیان دوست دارند که دارای پسران بسیار باشند . شاهنشاه به
کسانیکه پیش از دیگران پسر داشته باشد هدیه میدهد . هیچگاه پارسیان
پدر و مادر خود را نمی کشند . دروغگوئی ننگین ترین عیب يك پارسی است ،
و پس از آن شرم آورترین نقص داشتن قرض است و جهت آن اینست که میگویند
شخص بدهکار ناگزیر بدروغ گفتن است .

اگر کسی به بیماری جذام گرفتار گردد یا تنش را زخمهای سفید بپوشاند
او را از خود رانده بشهر راه نمیدهند ، و نیز کبوتران سفید را می رانند زیرا
عقیده دارند که این بیماری از آنها ساری می شود .

مجسمه ساختن و بت پرستیدن در نزد پارسیان مرسوم نیست ، پارسیان
پرستش خداوند را بر قله کوههای بلند بجای می آورند . پارسیان در
ادعیه خود برای فتح و پیروزی و سلامتی و کامیابی پادشاه دعا میکنند .
خنده و شوخی در مجالس پارسیان بسیار زشت و ناپسند است و از سخنان
بیهوده و نابجا پرهیز دارند .

دوستی و وفاداری از صفات پارسیان است و داریوش بداشتن این صفت
چنانکه بردخمه اش نوشته شده افتخار داشت .

در ایران پادشاهان و حکمرانان در اخذ تصمیم آزاد نیستند و رأی خود را همواره بامشورت انجمنی از خردمندان بمورد اجرا میگذارند پارسیان خدمتگذاران خود را بگناهان کوچک و یاد برابر ارتکاب يك گناه مجازات سخت نمیکنند و حتی شاه هم نمی تواند بایک گناه کسی را محکوم بمرگ کند. پارسیان خود را خداوندگار و صاحب اختیار همه آسیا و مردم آن میدانند. پارسیان بکشت و زرع و پرورش حیوانات اهلی و سودمند و کاشتن درختان و آباد کردن زمین علاقمندند.

امروز پارسی ها مانند مادها مردمان تن آسا و تنپرو شده اند، حتی بعضی از آنان می خواهند که پایه های تخته خوابهای نرم آنان برقالیها باشد تا مقاومت کف اطاق را نرم تر حس کنند. از نظر تجمّل هر روز بر اسباب سفره و میز غذا می افزایند. در زمستان تنها اکتفا نمی کنند که سرو بدن و پاهارا بپوشانند بلکه دستکشهایی از پوست های ضخیم بردست میکنند تا خود را از شدت سرما نگاهدارند آنان در تابستان اکتفا بسایه درختان و تخته سنگها نمی کنند بلکه از چترهای آفتاب و سایبانها استفاده می نمایند.

سابقاً رسم چنان بود که پارسی ها پیاده در جاده ها حرکت نکنند. مقصود از آن این بود که سوارکاران خوبی باشند ولی امروز بر روی اسبان قالی می اندازند تا جای نشستن آنان نرم باشد.

سابقاً رسم این بود که پارسیان سوارانی تربیت میکردند که برای جنگ جزء قشون شوند و آنان سلاح بر گرفته بجنگ میرفتند. ولی امروز اینطور نیست. بجای ایشان دربان، نانوا، آشپز، آبدار، حمامی و پیشخدمت داوطلب خدمت نظام می شوند و حقوق می گیرند و بی مصرف میگردند.

امروز پارسیان برخلاف سابق که از نزدیک می جنگیدند از دور جنگ میکنند و از جدال نزدیک احتراز دارند.

ارابه های جنگی داسدار که در پیش بسیار متداول بود کمتر در جنگها بکار می رود، جنگاوران لشکرایشان، سپاهیان مزدور یونانی هستند. خود ایرانیان از جنگ بایونانیان پرهیز مینمایند.

پارسیان امروز احترامشان نسبت به مقدسات مذهب و پدر و مادر و اسلاف در باره یکدیگر و مردم کمتر از پیش است.

باز هم نفون در کور شنامه میگوید: ایرانیان تربیت شده بر سر سفره هیجان و هوسناکی از خود نشان نمیدادند. بلکه چنان خود را حفظ میکردند که گویی اصلا بر سر سفره ننشسته اند، همانطور که سوارکاران خونسردی خود را از دست نمیدهند. بر سر سفره از مطالبی پرسش میکردند که دیگران سؤال از آنها رادوست داشتند و در موضوعاتی شوخ طبعی نشان میدادند که این شوخ طبعی مطبوع دیگران بود. در مسخر گیهای خود همواره از هرا هانت و دشنام بیکدیگر خودداری می کردند.

باز هم نفون می نویسد: ایرانیان به فرزندان خود تقوی و فضیلت میآموختند همچنان که دیگران به آنان خواندن و نوشتن یاد میدادند.

در قوانین ایران بیش از هر چیز کوشش میشد که افرادی تربیت کنند که آنان را پیش از دست یازیدن به کارهای فنکین و شرارت آمیز مانع شوند. برای تربیت جوانان جای مخصوصی بنام جایگاه آزادی داشتند که در کنار کاخ شاهی ساخته شده بود. برای اینکه هیاهو و غوغای مردم مایه پریشان شدن نظم و ترتیب آنان نشود، فروشندهگان و بازرگانان را در آنجا راه نبود. این جایگاه بچهار قسمت می شد:

قسمت اول مخصوص کودکان، قسمت دوم مخصوص نوجوانان، قسمت سوم مخصوص مردان کامل، و قسمت چهارم مخصوص کسانی بود که سنشان از مرحله ای که بتوانند سلاح بر گیرند تجاوز کرده بود.

هر یک از افراد این گروهها طبق قوانین در این محل حاضر می شدند:

کودکان و مردان کامل از سپیده دم، و پیر مردان از هر زمان که دلشان میخواست. نوجوانان جز آنسان که همسری برگزیده بودند، هر شب سلاح بر کنار در نزدیکی کاخ می خوابیدند.

چون پارسی ها دوازده قبیله اند، گروه های سنین مختلف نیز دوازده

رئیس دارند. اداره کودکان با پیر مردانی بود که شایستگی صحیح تربیت آنان را داشتند.

کودکانی که باجرمهای دله دزدی، هتک ناموس، شیادی، افترا، دروغ گفتن، آلوده میشدند کیفر میدیدند. به کودکان رسم اعتدال و قناعت را می آموختند و نیز بایشان می آموختند که در تشنگی و گرسنگی بر خویشتن مسلط شوند. آنان غذای خویش را با خود می آوردند. خوراک ایشان نان و تیره تیزک بود، و اگر تشنه میشدند با کاسه ای که همراه داشتند آب می آشامیدند.

کودکان پارسی تا شانزده سالگی تیراندازی و زوبین افکنی می آموختند. پس از آن تا مدت ده سال به عنوان نوجوان، شبها را در کنار بناهای عمومی بسر میبردند با هم از شهر محافظت کنند و هم بسختی و صبوری معتاد شوند.

پارسیها هنگامیکه به شکار میرفتند ناهاری مختصر با خود بر میداشتند و در اثنای شکار ناشتایی نمیخوردند، و از آن جهت چنین میکردند که اگر در جنگ ضرورتی پیش آید بتوانند روزه دار بمانند.

نوجوانان ده سال پس از کارآموزی در طبقه مردان کامل پذیرفته میشدند و تحت فرمان رؤسای خود بسر می بردند تا هر جا که وجود مردان نیرومند و خردمند برای حفظ منافع عمومی لازم شود بخدمت گماشته شوند و به جنگ و میدان نبرد اعزام گردند. چون اشخاص به پنجاه سالگی برسند در طبقه ای وارد میشوند که ایرانیان آنان را قدیمیان گویند. قداما دیگر بجنگ بیرون از کشور نمیروند و در شهرهای خود میمانند و به داوری در اختلافات عمومی مشغول میشوند، حکم اعدام را ایشان میدهند و کارمندان را هم ایشان بر میگزینند (اینان در حقیقت برگزیدگان طبقات اجتماع بودند). مردم ماد چشمان رنگشده و سرمه کشیده و چهره آراسته و کلاه کیس دارند و لباده های ارغوانی رنگ و قباهای آستیندار بسا گردن بند و بازوبند میپوشند. ولی پارسیها لباسهای ساده تر و زندگی قانعانه تری دارند.

بعضی از نوشته های گزنفون در کورشنامه درباره سایر اخلاق ایرانیان از

این قرار است :

کوروش بنا بر رسم ایرانیان ستایش خداوند و نیایش خورشید و فرشتگان را بر فراز کوه بجای می آورد.

ایرانیان که در پارس زندگی میکردند لباس ساده ای میپوشیدند و در برابر گرسنگی و تشنگی و بلایا از خود مقاومت نشان میدادند. در ایران برای عروسی از والدین خود اجازه میکیرند.

کوروش گفته است: ایرانیان صفات نیک خود را با تمام ثروت شام و آشور برابر نمیکند.

هراکلیدس پنتی کوس *Heraclides Ponticus* در گذشته بسال ۳۸۸ پیش از میلاد مینویسد کسانی که مانند پارسیها و مادی ها دارای زندقانی مجلل هستندو بعیش و عشرت میگذرانند، دارای ضمیر روشن و وجدان پاک نیز می باشند زیرا آنان بیش از دیگران لذت خوشی را چشیده و قدر آن را میدانند.

دینون *Dianon* مورخ یونانی معاصر فیلیپ مقدونی (۳۵۹-۳۳۶ ق م) نوشته: پارسیها و مادیها و مغان در هوای آزاد و فضای باز پرستش خدای را بجای می آوردند.

بازوی نوشته که: در پادشاهی چنین فرمان رفته بود که هیچگونه پارچه هائی که بافت کشور بیگانه است نباید بر روی میز شاهنشاه باشد.

استرابون *Strabon* جغرافی دان عهد قدیم از مردم پنت که از ۴۰ قبل از میلاد تا ۴۰ سال بعد از میلاد میزیست درباره اخلاق مردم ایران در دوره هخامنشی چنین مینویسد.

کیفر نافرمانی در ایران این است که سرودست نافرمان را بریده بدنش را بدور میاندازند.

ایرانیان زنان متعدد میکیرند و با وجود این زنان غیر عقدی بسیار دارند منظورشان از تعداد زوجات داشتن فرزندان است.

به پسران از پنج تا بیست و چهار سالگی میآموزند که تیروزوبین بیاندازند بر اسب سوار شوند و راست بگویند. مر بیان آنان مردمی پاکدامن و درستکارند. اینان داستانهای سودمند برای نوباوگان میگویند و کارنامه و شرح احوال پهلوانان

گذشته را با فوای موسیقی یا بدون آن برای ایشان نقل میکنند غذای روزانه جوانان پس از ورزش نان و نان شیرینی و نمک و عسلی است که می‌پزند و یا می‌جوشانند. برای آشامیدن آب مینوشند.

ترقیب شکار کردن چنین است که از پشت اسب زوبین برای شکار پرتاب میکنند یا تیر از کمان و یا سنگ از فلاخن می‌اندازند. عصر، کار جوانان نشانیدن درختان، بریدن ریشه‌ها، تدارک اسلحه و شکار است. شاه برای برندگان مسابقه در دویدن و نیز برندگان در مسابقه ورزش جایزه میدهند.

جوانان زینت آلاتی از دلاکه درخشنده است بکار می‌برند. ایرانیان مردگان خود را عاری از زینت دفن میکنند و هیچگاه اجساد را نمی‌سوزانند مدت خدمت جوانان از سواره یا پیاده از بیست تا پنجاه سالگی است. اسلحه آنان سپری لوزی شکل و ترکش و تیروشه شیر کوتاه است. بر سر کلاهی دارند که شبیه به برج است و زره ایشان از حلقه های آهنین ساخته شده است. جامه سرداران عبارتست از زیر شلواری سه تکه ای، کمرچین دو تکه ای که دامنش تازانو میرسد، زیر پوش سفید و جامه روبرنگهای گوناگون.

جامه تابستانی ارغوانی یا بنفش است و جامه های زمستانی از رنگهای مختلف. دستارها مانند دستار مغان است و کفش هایشان گود است. بیشتر مردم قبایلی میپوشند که دامنش تا نصف ساق پا را میگیرد و پارچه ای از کتان بدور سر می‌پیچند.

هر کس کمان و فلاخن دارد. ایرانیان روی میزهای غذا اقسام حیوانات را درسته می‌چینند. بسترها و جامها و سایر اشیاء از زر و سیم می‌درخشد.

مراسم دفن چنین است که سه مرده را پیش از آنکه بخاک بسپارند موم میمالند. مردگان مغان را تا وقتی که پرنده گان ندریده اند نمیتوان دفن کرد.

رسم مغان چنین است که حتی با نامادری و دختر خود ازدواج میکنند؛ پارسیان در زندگانی خود میانه رواندولی پادشاهان و شاهزادگان در عیش و نوش غوطه ورنند.

آنان گندم را از آسس Asses واقع در ائولی Eoli شراب را از حلب،

آب را از رود اولاوس Eulaeus (کرخه یا کارون) میاورند زیرا یک کوتیلس Cotyles (معادل بیست و هفت صدم لیتر) آتیکی، این آب در خم سبکتر از همان مقدار هر آب دیگری است .

در آطولی آتشکده های عجیبی است که آنها را پیروتیس Pyrothees (فردوس) مینامند، و در وسط آن محراب ستایش است که بر آن خاکستر زیاد ریخته شده و مغان آتش دائمی را در آن نگاه میدارند . هر روز ایشان در آتشکده رفته و قریب یکساعت ستایش خود را در برابر آتش بجای میاورند، و چند دسته چوب بدست گرفته و کلاه نمدی بر سردارند که از دو طرف صورت و لب و دهان را می پوشاند .

اخلاق ایرانیان در عصر اشکانی

استرابون مینویسد: در زمان اشکانیان ازدواج با محارم یعنی اقربای نزدیک که اصطلاح آن Xvetakdas خوانده میشده، کاری پسندیده بوده است. زنان پارتی از مردان در حجاب بودند و اندرونی بزرگان پارتی از بیرونی مجزا بود و زنان در زندگانی خارج از منزل مردان دخالت نمیکردند بطور کلی مقام زنان نزد پارتی ها پست تر از مقام آنان نزد مادیها و پارسی ها بوده است . در این دوره برخلاف دوره هخامنشی نفوذ حرم سرا و خواجه سرایان در امور درباری و دولتی هیچ دیده نمیشود .

پارتیه با اسیران خوش رفتار بودند و پناهندگان بخود را با آغوش باز می پذیرفتند و عهد و پیمان خود را نگه میداشتند .
استرابون مینویسد که شاه همواره بر سفره پائین تر از مادر خود می نشست باز استرابون مینویسد که :

ایرانیان اگر قسمتی از بدنشان از لباس خارج باشد آنرا بیشرمی می دانند و آنان همواره مایل هستند که لباسی بپوشند که سرا پای آنان را فرا گیرد .

پلوت شاعر رومی (دو قرن قبل از میلاد) در حق ایرانیان گفته : در عمل بنده واسیرند ، در قول و حرف آزاد .

فلوویوس یوسیفوس مورخ یهودی ۳۷ - ۱۰۱ میلادی، مینویسد: در بین پارتها رسمی هست که در هنگام بستن پیمان بیکدیگر دست میدهند و آنان بسپاربه نگاهداری پیمان و عهد خود پای بندند.

پلوتارک مینویسد: پارتیها گیسوان را بر سمسکاها بلند و ژولیده میگذاشتند.
اخلاق ایرانیان در عصر ساسانی

آمین مارسلن Ammien Marcellin مورخ یونانی (۳۳۰-۴۰۰ میلادی) درباره اخلاق ایرانیان مینویسد: ایرانیان اسراف در خوراک را روا نمیدارند و بجز خوراک بزرگان و درباریان که در وقت مقرر صرف می شود، دیگر مردم هر گاه میل دارند غذا میخورند و هرگز بیش از اندازه صرف نمی کنند. و نیز مینویسد: ایرانیان همانسان که از بیماری طاعون حذر می کنند از شرب مسکرات زیاد نیز میپرهیزند. ایرانیان در هنگام غذا خوردن هرگز سخن نمیگویند و دست بخوراک یکدیگر نزده باطراف نمی نگرند.

و باز مینویسد: ایرانیان بسیار تسلط بر نفس دارند و همواره میکوشند هر گونه بدی و زشتی را از خود دور سازند. در ایران برای پیمان شکن کیفرهای سخت معین شده است.

باز آمین مارسلن در وصف ایرانیان مینویسد: ایرانیان تقریباً تمام کشیده قامت هستند و رنگشان زیتونی یا تیره است. ابرویشان قوسی است و در وسط پیشانی بهم می پیوندند و ریششان مورد مواظبت مخصوصی است و موهای بلند و مجعدی دارند. بی نهایت محتاط و سوء ظنی هستند بطوریکه از ترس مسموم شدن و جادو وقتی در خارج از کشور خود، در خاک دشمن هستند حتی از میوه درختان هم نمیخورند. عموماً دستبند و گردن بند طلا دارند و با احجار کریمه و قیمتی مخصوصاً مروارید خود را می آرایند. مدام شمشیر بر کمر دارند و حتی در مجالس میهمانی و جشن نیز آنرا باز نمی کنند. خیلی پرگو و خودستا هستند و سخت گیر و دژم، چه در موقع کامکاری و چه در اوقات مصیبت همیشه لفظ تهدید و تخویف بر لب دارند. مکار و متکبر و بی رحمند. راه رفتنشان خیلی سنگین و موقرو طبیعی و روان است. بهترین جنگجویان دنیا هستند ولی در کار جنگ

خده و مهارتشان بیشتر از شجاعتشان است. در جنگ دورا دور یعنی جنگ باتیر و کمان کسی حریفشان نمیشود. روی گرفته دلیر و گستاخند و خستگی را باسانی تحمل می کنند.

پروکپ Procope (پروکوپوس) قیصر بیزانسی در اواخر قرن پنجم میلادی مینویسد :

ایرانیان قانونی وضع کرده اند که وقتی در سرزمین بیگانه بجنگ مشغولند هرگز بتعاقب دشمن نپردازند و هر چند دشمن را به قهر و غلبه شکست داده باشند در پی او بداخل کشور بیگانه نروند. قاعده و رسم ایرانیان آن بود که هرگز کسی را از طبقات عامه بیادشاهی بر نمیگزیدند جز آنگاه که خانواده شاهی یکباره منقرض شده باشد.

طبق قانون و رسمی که در ایران است، هیچ شخص ناقص الاعضایی نمیتواند بیادشاهی برسد ایرانیان از حیث رسوم و آداب مردمی عجیب هستند و در مراعات قوانین روزمره بسیار دقیق و سخت گیرند. قوانین و نظامات ایشان بقدری سخت و دشوار است که از قوه تحمل دیگران خارج است و هیچکس نمیتواند کاملاً بر طبق رسوم و آداب ایشان رفتار کند.

باز پروکپ مینویسد: پادشاهان ساسانی نام اشخاصی را که خدمات شایانی به کشور کرده اند در سنگنبشته های خود مینویسند.

اخلاق شاهنشاهان ساسانی بنابه کتاب التاج و تواریخ عرب

در کتاب التاج منسوب به جاحظ آمده است که هر که به پیشگاه شاهنشاهان بار مییافت میبایستی دور از شاهنشاه بایستد. اگر شاه او را بخواند سه گام یا بیشتر پیش رود و مراسم احترام بجای آورد و سر بزیرافکند اگر شاه ساکت ماند بدون سخنی باز گردد. اگر شاه با او اجازه نشستن دهد، بز او در آید یا دوزانوبنشیند و بسخنان شاه گوش فرا دهد. و چون شاه از سخن گفتن باز ایستد برخیزد و بی آنکه پشت به شاه کند عقب رود و درنگ کردن در حضور او را بدر از انکشاند.

درهمخوان شدن باشاه.

در حضور شاه نباید زیاده روی در خوردن غذا کرد. اگر شاه خوراکی در

پیش کسی گذارد او باید بداند که جز اندکی از آن نباید بخورد و از خوردن همه آن بپرهیزد .

گویند در روزگار شاهپور ذوالا کتاف مؤبد مؤبدان در گذشت و مؤبدی را از مردم استخر برای جانشینی او معرفی کردند . شاهنشاه خواست او را بیازماید و ویرا بر سر خوان دعوت کرد . مرغی پیش کشیده آنرا دونیم کرد و نیمی از آنرا برای خود و نیمی دیگر را پیش او نهاد . مؤبد هنوز شاه نیمه خود را نخورده بود که آن نیمه دیگر را تمام کرد و بخوردن خوراک دیگر پرداخت . پس از بر چیده شدن خوان ، شاهنشاه گفت : بشهر خود باز گرد زیرا نیاکان ما گفته اند هر که در پیشگاه شاهان به خوراک آزرزد چنین کسی به خواسته و مال مردم آزمندتر خواهد بود .

بر سفره پادشاه خوراک شاه و میهمان او یکسان بود و شاه از تناول خوراک خاص و محروم کردن مهمان از آن احتراز داشت .

درباریان و ندیمان که همخوان شاه میشدند نمی بایستی در حضور او دست خود را بشویند .

شاه میبایستی بر سر سفره خوش رویی کند تا مهمان بتواند با آزادگی دست بر خوان برد .

از حقوق پادشاه این بود که چون دست از خوان می کشید ، مهمانان نیز دست از خوان می کشیدند و از پیش او بر میخاستند و به کناری میرفتند تا مزاحم رفتن شاه ، به حرم یا بکار دیگر نشوند . دستمال سر سفره پادشاه همواره شسته و پاک بود و پیوسته دستمال آلوده را عوض کرده و بجای آن دستمال شسته می گذاشتند .

واج گرفتن یا مزمه کردن بر خوان

پادشاهان ساسانی هنگامیکه خوان گسترده میشد بر آن واج می گرفتند یعنی ورد و دعایی را زمزمه میکردند و تا خوان برداشته میشد هیچکس لب به سخن نمیگشود و اگر پادشاه ناچار از سخن گفتن میشد باجنبانند چشم و ابرویا باحرکت دست مقصود خود را ادا میکرد . گویند در هنگام خوردن

غذا نباید سخن گفت تا طبیعت بهره خود را از خوراک برگیرد و تن بر اثر غذایی که بآن میرسد اصلاح شود .

ندیم شاه حق نداشت مقدار شرابی که مینوشد خود اختیار کند زیرا ممکن بود که مست شود و از ادب خارج گردد .

چگونگی جای گرفتن مردمان در مجلس شاه .

اردشیر مردم را بر چهار طبقه تقسیم کرده بود از اینقرار :

طبقه اول - شاهزادگان و اسواران .

طبقه دوم - مؤبدان و هیربدان و مغان .

طبقه سوم - پزشکان و دبیران و اخترشناسان .

طبقه چهارم - دهگانان و کشاورزان و پیشه‌وران .

دسته‌یی که در پیشگاه شاه در برابر شاهزادگان و اسواران قرار میگرفتند عبارت بودند از نوازندگان و خنیاگران ماهرو .

دسته‌یی که در برابر مؤبدان و هیربدان قرار میگرفتند، طبقه دوم سازندگان و خنیاگران بودند .

دسته‌ای که در برابر طبقه سوم یعنی دبیران قرار میگرفتند طبقه سوم خنیاگران یعنی دلک‌ها و مسخره‌گان بودند و آنان عبارت از سنج زنان و نی‌زنه‌ها و طنجه‌ور زن‌ها بودند . عادت بر این جاری بود که نی‌زن ماهر جز برای آوازخوان ماهر نمی‌زد . بسیار کم اتفاق می‌افتاد که پادشاهان ایران امر کنند که نی‌زنی جز برای خواننده‌یی در طبقه خود بنوازد . زیرا مرسوم نبود که کسی را از طبقه‌یی پست‌تر به طبقه بالاتر برند . ولی گاه میشد که مستی بر شاه غالب میگشت و او را از حال طبیعی خارج مینمود و ممکن بود در آن حال دستور دهد که نی‌زنی از طبقه دوم یا سوم ، با خواننده‌یی از طبقه اول نی‌بزند اما خود نی‌زن نمی‌پذیرفت و شاید کار بجایی میرسید که پیشخدمت‌ها با باد زن و مگس‌پران او را میزدند اما عذرش این بود که بآنان میگفت : «اگر من بدستور پادشاه نی‌نمیزنم میدانم وقتی بخود آید از اینکه من بمرتب و طبقه خود مقید بوده‌ام از من راضی و خشنود خواهد بود» . این رسم تا زمان

بهرام گور برقرار بود، ولی بهرام مقام طبقه بزرگان و مؤبدان را همچنان حفظ کرد، اما دودسته ازندما و خنیاگران و رامشگران را مساوی کرد و هر کس موجب شادی و خرمی او میشد اگرچه پایین تر بود یاداش میداد و ببالاترین طبقه میرسانید و کسانی که از دستور او سرپیچی میکردند به طبقه و مرتبه نازلتر تنزل میداد.

پادشاهان ازندیمان و اهل مجلس پس پرده بودند.

پادشاهان ایران از روزگار اردشیر بابکان تا زمان یزدگرد سوم در پس پرده قرار میگرفتند. فاصله میان شاه با طبقه اول بیست ذراع (ده گز) بود زیرا پرده تا شاه ده ذراع (۵ گز) فاصله داشت.

پرده دار شاه یکی از اسواران (اساوره) بود که او را خرم باش، (یعنی شادباش) مینامیدند. و اگر این مرد در میگذشت یکی دیگر از اساوره بجای او می نشست. هر گاه شاه بارعام میداد خرم باش کسی را میفرمود که بر فراز جای بلندی برآید و بیانگ بلند بگوید: «ای زبان سر خود نگاهدار، زیرا تو امروز در محضر شاهنشاه هستی». بمحض آنکه پرده تکان میخورد، پرده دار وارد میشد و هر دستوری که می یافت اجرا میکرد، و میگفت ای فلان، تو چنین کن و تو چنان آواز بخوان. همه اهل مجلس سر بزرافکننده بی حرکت و خاموش می ایستادند و منتظر دستور شاه میماندند.

اردوان آخر آیین نهاده بود که پیش از رسمی شدن مراسم شرفیابی در حضور شاه ارباب حاجات بایستی حاجت خود را بر نامه‌ی نوشته بحضور شاهانه تقدیم دارند تا شاه بخواند و اگر او را ذیحق میدانند حاجت او را واسازد.

این رسم تا زمان بهرام گور باقی بود. وی بفرمود: چون دیدید که سرخوش شدم و بهزل و شوخی پرداختم حاجات خود از من بخواهید. در آن حال خرم باش نامه‌های مردم را میگرفت و شاه فرمان میداد که حاجت آنان را برآورند.

ولی اگر کسی درخواستی میکرد که حق آن را نداشت یا از میانه روی تجاوز میکرد حاجت او برآورده نمیشد. تقلید کردن از جامه پوشی و رفتار و کردار پادشاه ممنوع بود و پادشاهان همواره میخواستند که اعمال و رفتار آنان خاص

خود آنان باشد. مثلاً اردشیر بابکان هر وقت تاج بر سر مینهاد هیچکس از اهل کشور به تقلید از او حق نداشت حتی شاخه درخت و برگ ریحانی بر سر گذارد. اگر انگشتری بردست میکرد بر مردم کشور حرام بود مانند نگین آن و یا شیهه بآن را در دست کنند. چون پادشاه بسوی اهل مجلس نظر می افکند و اجازه نشستن میداد نمی بایستی یکباره همه بنشینند بلکه باید طبقه اول بنشینند و سپس سایر طبقات به نوبت و ترتیب.

از حقوق پادشاه آن بود که هیچ شخصی خواه بزرگ یا خرد نبایستی آنچنان به شاه نزدیک شود که جامه اش به جامه پادشاه تماس حاصل کند. دیگر آنکه اگر شاه با کسی سخن میگفت میبایستی او با تمام حواس به فرمایشات ملوکانه گوش فرا دهد و متوجه اطراف خود نباشد.

مجلس شاه در نبودن وی نیز محترم بود و اگر در غیبت شاه در آن مجلس از کسی خلاف ادبی سر میزد مورد مؤاخذه قرار می گرفت. از آداب مجلس آن بود که هیچگاه آنان را بنام ایشان در حضورشان نمی خواندند.

بازی پادشاه.

ندیمان و ملازمان در بازی شطرنج و برد و باخت و چوگان بازی با شاه یکسان بودند و باید بازی را مانند دو فرد متساوی الحقوق و عادی تا پایان با یکدیگر ادامه میدادند.

آورده اند که شاهپور بایکی از ندیمان شطرنج بر سر دلبخواه بسازی میکرد آن ندیم از شاهپور بازی را برد، شاهپور از او پرسید دلبخواه تو چیست گفت دلبخواه من آنست که بر شاه سوار شوم و تا بدر وازه قصر که مردم داخل میشوند برسم. شاهپور از کار خود پشیمان شده گفت راستی چقدر در باره تو در اشتباه بودم. چیز دیگر بخواه. ندیم گفت:

«جز آنچه بر زبانم جاری شد نخواهم.»

شاهپور ناچار بر خاست و نقابی بر روی افکند، و خم شد تا آن مرد بر او سوار شود اما ناگهان عقیده آن مرد تغییر کرد و از سوار شدن بر پشت شاه خودداری کرد. از امتیازات پادشاه آن بود که در روز خون گرفتن (حجامت)، ورگ زدن و دوا نوشیدن او، هیچکس از خواص و عوام پایتخت حق نداشت بدین کارها

اقدام کند. گفته اند که خسرو و انوشیروان بیشتر اوقات در روزهای دوشنبه خون میگرفت، و چارچی شاهی هر بامداد روز دوشنبه جار میزد که ای مردم فرمانبردار بیاد داشته باشید که امروز خون نگیرید، و ای حجامتگران امروز دست از کار بکشید.

پادشاه راز خود را از نزدیکان خویش حتی پدر و مادر و برادر و همسرش می پوشانید. خسرو پرویز بزرگان کشور را بر ازداری می آزمود. کسیکه راز او را فاش میساخت اگر از ندیمان بود دستور میداد او را در بارگاه راه ندهند و اگر از دبیران بود ویرا از کار میانداخت، اگر از هیربدان بود او را از مقام خود خلع میکرد.

پادشاه کسانی را که به حرم او قصد خیانت می کردند سخت مورد کیفر قرار میداد و از رارسوا میساخت. طریق رسوا کردن آن بود که گناه او را بی کم و کاست می نوشتند و بر سر چوبدستی که آنرا عصای زناکاران میخواندند نصب مینمودند و بدورترین نقاط مرزی تبعید میکردند. شاه دستور میداد که آن عصا با آن نامه اعمال همراه باشد تا هر که او را به بیند و آن نوشته را بخواند از وی دوری گزیند.

از اخلاق ملوک ساسانی آن بود که از لغزشهای خرد چشم پوشی میکردند. آورده اند که در یکی از روزهای مهرگان یا نوروز بارعام داده خواندند. طعام گسترده بودند. خسرو و انوشیروان در جایی بود که همگان را میدید. مشاهده کرد که یکی از حاضران جامی زرین بر گرفت و در آستین قبا پنهان کرد. پس از آن که شرابدار شاهی فریاد بر آورد که جامی زرین گم شده و هیچکس نباید از سرای بیرون رود. خسرو و انوشیروان او را گفت که متعرض مردم مشو، بگذار بروند. گفت شاه، جامی زرین را ربهوده اند. انوشیروان گفت راست میگوی و لی کسی که آنرا برده باز ندهد و کسی که او را دیده است راز او را فاش نکند.

رسم پادشاهان ایران آن بود که چون میخواستند سفیری بدر بار یکی از پادشاهان بفرستند او را می آزمودند، باین ترتیب که او را مأمور می ساختند تا

پیامی به یکی از بزرگان یا خواص پادشاه ببرد و با او جاسوسی میفرستادند تا حاضر باشد و پیام او بشنود و سخنانش را بنویسد. چون مطابق دستور و از روی خردمندی پیام پادشاه را میگذارد سپس او را بسوی دشمنی میفرستادند و باز جاسوسی بر او میگماردند که سخنانش از بر کند و چون او را شایسته این کار میدیدند، او را به سفارت بدربار پادشاهان میفرستادند.

اردشیر بابکان میگفت: چه خونهای ناروایی که سفیر سبب ریختن آنها شده و چه بسا سپاهها که شکسته شد. و مال و آبرو بر اثر ناشایستگی یا خیانت و یا دروغگویی سفیر بباد رفته است و باز میگفت بر پادشاه است که اگر سفیری بدربار پادشاهی فرستد سفیر دیگری از دنبال او روانه کند و اگر بتواند دو سفیر را از یک راه نفرستد تا با هم دیدار نکنند و یکدیگر را نشناسند بهتر است، و باین شیوه بهتر میتواند از جعل نامه و خبر و تزویر سفیران ایمن باشد.

پادشاهان محل خفتن خود را مخفی میداشتند، زیرا میترسیدند کسی در خواب قصد جان آنان کند گفته اند هیچگاه خوابگاه شبانه و نیمروز هیچ کدام از پادشاهان ساسانی را کسی نمیدانست. چنانکه گفته اند برای هر کدام از این پادشاهان مانند اردشیر بابکان و شاپور و بهرام و یزدگرد و انوشیروان و خسرو پرویز چهل بستر در چهل جای مختلف گسترده میشد و هر کس بستری را میدید، یقین می کرد که شاه امشب در این بستر میخوابد اما ممکن بود که شاه در هیچکدام از آن خوابگاهها نباشد.

پادشاهان ایران میگفتند هیچکس جز پدر و مادر نباید از خوابگاه پادشاه آگاه باشد.

فرزند پادشاه حق نداشت خونی بریزد اگر چه قانون آنرا روا داشته بود، مگر اینکه شاه شخصا او را بدان کار مامور میکرد، و همچنین از تخطی به مال و جان و ناموس مردم ممنوع بود.

هریک از پادشاهان ساسانی برای هر کدام از خاصان و ملازمان خود وظیفه بی مقرر میکرد که برای تمام مخارج و نیازمندیهای او بطور متوسط

کافی بود. اگر مثلاً در ماه ده هزار درم باو داده میشد و آن شخص دارای زمین و ملکی هم بود شاه دستور میداد در هر سی روز برای مهمانداری و سایر مخارج ده هزار درم دیگر باو پرداخت شود و او را میگفت حاصل ملک خود را برای روزگار پیری و ناتوانی خود پس انداز کن اما مخارج روزانه تو باید از دارائی خاص ما باشد.

پادشاهان ساسانی را رسم چنان بود که بعضی از بزرگان را که میخواستند سرافزار سازند بسرای وی رفته از او بازدید میکردند. این بازدید به چهار گونه صورت میگرفت: یکی برای رفتن به میهمانی نزد او، دیگر برای عیادت از کسی که بیمار بود، دیگری برای تسلیت در مصیبتی که باو روی داده بود. و چهارم برای دادن افتخار به کسی که از او بازدید بعمل می آمد.

بسا اوقات میشد که وزیری برای اینکه خود را به قدوم ملوکانه مباحی کرده باشد خویشتن را ب بیماری میزد و وانمود میکرد بیمار است و باین نیرنگ شاه را بخانه خود میکشاند و پادشاه از او عیادت میکرد.

در روزگار اردشیر بابکان رسم چنین بود که هر گاه شاه از یکی از وزیران یا نزدیکان برای افتخار بخشیدن بوی بازدید میکرد ایرانیان تاریخ این دیدار را ضبط میکردند و آن واقعه را بانامه باطراف و اکناف خبر میدادند. هر گاه پادشاه از کسی برای سرافراز ساختن او بازدید میکرد دیه ها و زمینهای او از مالیات معاف میشد، و اسبان و ستوران او را داغ و نشان میگذارند تا از بیگاری معاف باشند. و هر روز نایب رئیس شهر بانی با سیصد سوار و یکصد پیاده بر در سرایش حاضر میشد و تا غروب آفتاب آنجا بود تا چون سوار شود پیادگان از پیش و سواران از پس او کبش به راه افتند و هیچکس از خاصان و افراد خاندانش بر اثر جرم و جنایتی بازداشت نمیشدند. و پرداخت مالیات او آنقدر بتأخیر می افتاد تا خود بدون مطالبه دیوان پردازد و خود وی نخستین کسی بود که بحضور شاهنشاه بار می یافت و در طرف راست پادشاه می نشست.

پادشاهان ساسانی در بازدید از بزرگان هیچگاه هدایائی از قبیل کنیزک و غلام نمی پذیرفتند.

اما غالباً چون شاه در سرای آنان فرود می آمد برای او اسب زیبا بازین و برگ زرین آماده می کردند و بهنگام بازگشت به حضور او تقدیم مینمودند. این رسم تا زمان بهرام گور برقرار بود ولی چون وی به خوشگذرانی میلی وافر داشت در هنگام بازدید بوی کنیزک یا دخترکی را مشگر تقدیم می کردند. پادشاهان جویای حال رعیت بودند. پادشاهان میکوشیدند که بر ازهای پنهان و احوال رعیت خود آگاه گردند و هیچ پادشاه در این امر کوشاتر از اردشیر بابکان نبود.

در باره وی گفته اند که چون بامداد میشد او از هر کاری که شب گذشته بر سکنه پایتخت رفته بود توسط کارآگاهان خود آگاه میگشت. پس هر گاه لازم می آمد به مهمترین یا کهنترین مردم می گفت که دیشب چنین و چنان کردی. او آنقدر از خصوصیات امور رعیت خود مطلع بود که بعضی معتقد بودند که فرشته یی از آسمان می آید و او را از امور پوشیده آگاه میسازد. از این جهت مردم از این پادشاه همواره در بیم و هراس بودند.

در جنگها و مصائب پادشاهان ساسانی از تجمل دست کشیده و بسادگی میپرداختند. از جمله دستور میدادند خوانهائی که همه روزه گسترده می شد جمع شود و به خوان مختصری که برابر شاه گسترده میگشت و فقط سه تن بر آن می نشستند قناعت می کردند. این سه تن عبارت بودند از مؤبدان مؤبد و دبیر بنو اسواران سالار. و برخوان جز نان و نمک و سرکه و تره چیزی نمی نهادند.

توضیح

در شماره پیش وعده کردیم مقاله تازه‌ای با نظریه‌ای تازه در خصوص طاق‌بستان بچاپ برسانیم. اینک مقاله تیمسار سرلشکر مظفر زنگنه که در این خصوص و نظریه‌ای کاملاً تازه است و مندرجات آن در تشخیص هنر پارتنی از ساسانی بسیار حائز اهمیت میباشد، بخصوص که براساس این نظریه در فن قضاوت هنر پارتنی و ساسانی و بالنتیجه در بررسی‌های تاریخی هنر و معماری ایران تغییر کلی پدید می‌آورد، بچاپ میرسانیم.

در ضمن باید متذکر شد که مسؤولیت مندرجات و قضاوت‌های آن باخود نویسنده است و ما عیناً مقاله ایشان را در معرض قضاوت محققان تاریخ ایران می‌گذاریم.

مجله بررسی‌های تاریخی برای درج انتقادات و نظرات محققان که در این خصوص بدفتر مجله برسد آماده میباشد.

بررسی‌های تاریخی

پیکره های

زمان اسکانیان

در کرمانشاه

بقلم

سرشکر مظفر زنگنه

نژاد آریائی که از آغاز
پیدایش بشر در روی زمین
فلات ایران را برای زندگی
برگزیده و پیرو راستی و
فرهنگ آئین بهی بوده و پایه-
گذار علم و دانش در دنیا و
مربی و پدیدآورنده فرزاندگی
و نشان دهنده راه حقیقت و راستی
و منیت و مردانگی است و برای
عبرت آیندگان و اعجاب
بیگانگان آثار و پیکره هایی
از خود بیادگار گذارده که
دست روزگار و سوانح بیشمار
زمان تا کنون نتوانسته خللی
بر آن وارد آورد علت رادر نبوغ
ذاتی و تمدن پیشرفته این نژاد و الا
میتوان جستجو کرد. زردشت او را
هومان، فارابی و مسکویه هستی

برتر یعنی فرشته و نیچه آلمانی Nietzsche ابر مرد و علماء اروپائی، مرد قوی نامیده و پایه گزار تمدن و فرهنگ این زمان میدانند ولی متاسفانه پاره ای از تاریخ دانان روی عدم دقت و بررسی و کوتاه فکریان برای سهیم شدن در این ارضیه بی نظیر و عده ای از راه سیاست یا اختلاف دینی برای محو آثار و یاحک و قلب یا کم کردن قدمت تاریخی آن کوشش بسزائی نموده و حتی کار را بجائی رساندند که هم نژادهای ما هم گفتارها و نوشته های آنان را بدون دقت و بررسی آیه منزل دانسته و سعی در گمراهی و تباهی تاریخ حقیقی این مرز و بوم نموده اند. هم نژادان عزیز آریائی باید بدانند که شناسنامه هر ملتی تاریخ آنست و نباید کسانی که ملت ایران را با شناسنامه جعلی برجهانیان نشان میدهند ببخشایند. حال به بررسی پیکره های طاق بستان که از آثار ارزنده دوره اشکانی و ساسانی است میپردازیم و حقیقت را آنچنانکه هست نشان میدهیم.

در دامنه کوهستان ژرف شمال شرقی کرمانشاه بنام پرو که از دامنه های آن چشمه هائی چند بطرف رودخانه قره سو جاری است، آثار دو طاق بزرگ و کوچک و پیکره ای از مهر در شرق آنان و دریاچه ای زیبا و بیشه زار هائی سرسبز و خرم در جلو و خیابانی شمالی جنوبی آنرا به میدان پهلوئی که پیکره شاهنشاه بزرگ رضاشاه کبیر زیب مرکز آنست متصل میگردد.

وضع طبیعی این ناحیه که در امتداد پرستشگاه آناهیتا (ناهید) در کنگاور (کنگبار) و شهر رقدیمی دینور - شهر دینی مازاباتان که مرکز آئین مسیح در زمان ساسانیان و در نزدیک بیستون و از آثار ارزنده داریوش کبیر در کوه بیستون میباشد - در زمان گذشته پراز بیشه و مرغزار، جنگل و نیزار در نتیجه جاری شدن سه رودخانه قره سو، گاماساب، دینور و محل قصور باتلاقی شاهنشاهان ایران و شکار گاه گراز و گوزن و پرندگان آبی و ماهی بوده و آثار پیکره ها مؤید این نظریه است.

پیکره های طاق بستان شامل دو قسمت است:

- ۱ - پیکره های زمان اشکانیان
- ۲ - پیکره ها و آثار زمان ساسانیان

I- پیکره‌های زمان اشکانیان

- ۱- پیکره برجسته مهر و اشک اول (ارشاک)
- ۲- پیکره برجسته شکارگراز
- ۳- پیکره برجسته اسب‌سوار درطاق بزرگ
- ۴- پیکره برجسته سه‌آیندگان درطاق بزرگ

II- پیکره‌های زمان ساسانیان

- ۱- پیکره شاهپور درطاق کوچک
- ۲- پیکره برجسته شکارگوزن

۱- پیکره برجسته مهر و اشک اول (ارشاک)

بر دیواره کوه بستان (پرو) نزدیک طاق کوچک پیکره چهارتن مرد نقش بسته که دارای قامتی میانه بالا هستند و سه تن ایستاده و یک تن در زیر پای دوفرد دیگر به پهلو خوابیده و دست چپش را زیر سر گذارده است .

مرد سمت راست دارای افسرشاهی است که دو آویز پهن و بلند و چین‌دار بآن آویخته و یک حلقه‌ای که دارای دو آویز پهن و بلند چین‌دار است از دست مرد میانه میگیرد و دست چپ را بکم‌زده و دارای ریش و سمیل تاب‌داده است. موهای سرش پر پشت و چین‌چین و لباسش تا زانو و کمربندی بر روی آن بسته که در جلو و اطراف آن دو آویز چین‌دار داشته و شلواری بلند تامچ پا و چین‌دار پاچه بسته به تن دارد.

مرد دوم بارخت و قامت مرد نخستین با دست چپ دسته شمشیر و با دست راست حلقه‌ای را بمرد اولی میدهد . فرق او با مرد نخستین آنست که ریشش با بندهایی روی هم چیده و بسته شده و موهای سر را بادستاری بروی پیشانی خود که دنباله آن دارای گوئی میبایست بسته و موها را در بالای سر مانند گوئی درآورده است.

مرد سومی دارای ریش و رختش مانند سایرین و پیشانی را با دستاری که دارای دو آویز پهن و بلند و چین‌دار است بسته و ترکه‌هایی بهم بسته در

دست دارد و بر گرد سرش اشعه مهر پر تو افکن و بر روی گل نیلوفری بزرگ ایستاده است.

این سه مرد هر يك گوشواره ای بر گوش و میج بندی بردست - چهره ها سه رخ - تن ها روبرو ، پاها نیمرخ و به اطراف باز. در زیر پای مرد اولی و دومی مردی که دست چپش زیر سرش و به پهلو افتاده و سرش زیر پای مرد اول و پایش زیر پای دومی است و موی سر را بادستار پهنی شبیه به چرم که با در و گوهر مزین است بسته و موی ریش او راست و پرپیچ و ساق بندی به پا و کتری بر پشت دارد . پیکره ها دارای اندازه های مناسب و ریزه کاری های نیکو و برازنده است . بطور تحقیق مرد نخست و آل ارشک ، مرد دوم اشک بزرگ و سومین مرد مهر و - مرد افتاده انتیو کوس (انتیوخوس) دوم است زیرا اولین پادشاهی که دولت سلوکیه را برانداخت اشک بزرگ بود و وجود مهر که پایه گذار کیش رسمی دولت اشکانی است این موضوع را ثابت میکند که بر روی گل نیلوفر که گل مورد توجه مهریون است ایستاده است و این پیکره و اگذاری پادشاهی ایران از طرف اشک اول به ارشک جوان میباشد که در حضور مهر بر گزار میگردد (ایران باستان - موسی خورن)

۴- پیکره بر جسته شکار گراز

بر روی دیواره چپ طاق بزرگ پیکره شکار گاهی نقش گردیده که شکار گراز را در يك مرداب بانیزارهای انبوه نشان میدهد که مرغابی و ماهی نیز داشته و تنها يك کناره سمت راست داشته . در سمت چپ پنج ردیف فیل که بر روی هر يك دو نفر سوار شده گرازهای شکار شده را حمل میکنند . آنچه بیشتر در آن چشم میخورد چهار کرجی و اشخاصی که سوار آن بوده که گردا گرد آنها را پیل سوار و گراز گرفته و پادشاهی در میان کرجی ایستاده و کمان کشیده بسوی دو گراز قوی تیر خورده تیر اندازی میکند و چهار نفر دیگر که دو نفر پارو میزنند و در سوی چپ کرجی دیگری است که نوازندگان در آن نشسته و در سمت راست دو گراز و کرجی دیگری است حامل نوازندگان و در طرف دیگر نیز کرجی است که شاه در میان آن کمان

بدست ایستاده و گرد سر او هاله مهر تابان است. بر گرداگرد این پیکره درختها و شاخه و برگ در سمت چپ از بالا بمائین در پنج رج هر رج سه تادو تا پیل سوار هستند که مشغول رماندن گرازها از میان با تلاق و نیزار میباشند. در جلو رج بالا يك كرجی حامل کسانی است که نشسته کف میزنند و در جلو آنها گله بزرگ گراز رمان و گریزان جلو میروند و يك گراز بزرگ در میان آنها است که سر را بطرف شاه گردانیده و در حال حمله میباشد و در جلو ردیف سوم و چهارم و پنجم بیلسواران و پائین كرجی اولی گرازهای دیگری است که شتاب زده در گریزند و در جلو آنها پیل سواران گله دیگری را جمع نموده و راه بر آن بسته اند. این پیکره نیز مانند سایر نقشها با استادی و زبردستی ساخته شده و ریزه کاریهای شگرف در آن بکار رفته. موی تن گرازها آرایش شده و حجاریها با استادی طرح ریزی شده و بیننده را شیفته خود میسازد. روی لباس شاه و همراهان نقشهایی از جانوران داستانی و گل و بته نقش شده است.

۳ - پیکره برجسته اسب سوار در طاق بزرگ

این پیکره که يك پهلوی آن به دیوار سنگی چسبیده مردی است سوار بر اسب تنومندی که با جوشن بدن او پوشیده و سپری بدست چپ دارد و نیزه ای بر دوش راست. کلاه چو کلاه سربازان امرقات هخامنشی بر سر و بر بالای کلاه او نشانه ای شبیه بعلاوه (+) نگاره شده و کپه ای بر فرق سردارد که آویزه هائی بکلاه بسته شده و از لبه کلاه آویزان و در دو رشته بر پیشانی آویخته شده و چهره او از جوشن پوشیده و فقط چشمها پیدا است و بر گرد سر او هاله ای بزرگ ساخته شده و کمر بندی گل میخدار بکمر بسته و کمر بند دیگری نیز که تیردانی بآن بسته شده بر کمر دارد. روی دامنش تا بالای زانو نگاره هائی شبیه به آنچه در رخت و لباس پادشاه در شکار گاه گراز هست ساخته شده و بر سپرش نیز چند پره مانند اشعه مهر پراکنده است. تن اسب و سرو کله اش جوشن پوش و بنظر میرسد که جوشن اسب چرمی باشد و روی آن گل میخ هائی کوبیده باشند و براق های منگوله ای بر آن آویزان گردیده. ریزه

کاربهای این سوار و اسبش بی اندازه عالی و دیدنی و شگرف بوده و از سوار که بر اسب نشسته بر ازندگی و فرزاندگی و مردانگی بسیار مشهور و بطور یقین این پیکره از شاهنشاه دلاوری است که با مراجعه به گفته آتی، گودرز اشکانی میباشد.

پیکره برجسته سه آیندگان در طاق بزرگ

در طاق بزرگ بالای پیکره اسب سوار پیکره سه تن را نشان میدهد. پیکره سمت راست زنی است کوزه بدست و مرد میان پیکره پادشاه که افسری بر سر داشته که در دو پهلوی او دو بال کوچک استوار و رخت او گوهر نشان است. در سوی چپ شاه مردی ایستاده که شلوار اشکانی بپا دارد. در باره این پیکرها خاورشناسان عقاید مختلفی دارند که یکان یکان گفته میشود.

الف - پیکره شکار گاه گراز

پیکره برجسته شکار گاه گراز با اندکی دقت زندگی پادشاهی را که در شکار گراز از جهان رفته نشان میدهد و با ملاحظه تاریخ باستانی دو پادشاه در شکار رخت از جهان بر بسته اند که یکی گودرز اشکانی در شکار گراز و دیگر بهرام گور در شکار گورخر.

پس بطور مسلم بدلائل و مدارك مشهوره پیکره شکار گراز گودرز اشکانی را نشان میدهد زیرا اگر در پیکره که علاقت شود پادشاه از میان کرجی به دو گراز بزرگ تیر انداخته و در کار پر تیر است که از میان دسته های بالا گرازهای بزرگ دیده میشود که از میان آنها بیرون آمده و بسوی تیر انداز حمله میبرد. در کرجی دیگر پادشاه کمان بدست دیده میشود و گرد سر او هاله مهر است و نوازندگان نیز در کرجی دیگر چنگ میزنند. بودن پادشاه در کرجی دیگر و داشتن هاله بر سر و چنگ زدن نوازندگان ما را باین اندیشه وامیدارد که آئین بر گزاری در گذشته طبق دین مهر بر گزار میشود زیرا بنا به مدارك پیدا شده در تورفان که نوشته پارسی آن در کتاب تاریخ و تقویم استاد عالیقدر بهروز مندرج است چنین میگوید:

«چون شهر یاری که زین و تن پوش نهد و رخت دیگر پوشد، بدین سان پیامبر روش فرانهادتن پاره پاره رزمگاه و در ناوروش در آمد و رخت بغانی گرفت. با دیهیم تابان و بساک هژبر هنگامی که بغان روشن از راست و چپ میشدند و باسنج و سرود مانند برق تیز و نیازك تند بسوی باستان صبح روشن و ماه گردون همراه بغان و رج بغانی پرید و نزد پدر اهورمزدا بماند».

این نوشته و مدرک دقیق میرساند که مهریان هنگام مرگ بزرگان جنازه او را باسنج و سرود بجهان باقی میفرستادند.

در پیکره شکار گراز چنانچه دیده میشود گودرز شاهنشاه اشکانی را که در کرجی ایستاده و هاله مهر بر سر و کمان او آویخته است و کرجی های دیگر چنگ زنان پس از کشته شدن بدرقه و به آئین مهر برای باقی میفرستند بطور مسلم شکار گاه گراز در زمان اشکانیان ساخته شده و متعلق به گودرز شاهنشاه اشکانی است که در شکار گراز کشته است. حال که مسلم شد شکار-گاه گراز وقایع زندگی و مرگ شاهنشاه گودرز اشکانی است پیکره برجسته اسب سوار نیز از آن گودرز است، زیرا بنا به نوشته های مورخین اسلامی، گودرز شاهنشاهی بزرگوار و پهلوانی نامدار و مردی با کیش و آئین بوده که- اینک تعالی میگوید :

«گودرز (جوزر) همینکه زمام امور را بدست گرفت گفت ما ثروتمندیم زیرا خدا ما را کافی است. فقیریم زیرا با و نیازمندیم و او است که بما توفیق میدهد که بوی نزدیک شویم».

در باره شکار او گفته اند:

گودرز شاهنشاه اشکانی از پهلوانان و دلاوران نامی بوده که با چهارصد پلنگ قلاده زرین و پانصد قوش خاکستری و تاتاری بشکار میرفته است.

از کلیه این نوشته ها پیدا است که پیکره شکار گاه گراز از گودرز اشکانی و نشاندهنده مرگ او و بزرگاری آئین مهر پس از مرگش میباشد و ابداً به خسرو پرویز بستگی ندارد زیرا :

۱- بعضی از مورخین بر آنند که چون خسرو پرویز پادشاهی باشکوه و دارا بوده و در خوشگذرانی سرآمد اقران، پیکره‌ها بعلت شباهت با نقش روی سکه‌های زمان این پادشاه از آن‌ها است.

دیگری میگوید چون ساسانیان با اشکانیان اختلاف داشته‌اند ممکن نبوده آثار اشکانیان را حفظ کنند و بایستی پیکره‌ها از ساسانیان باشد. این فکر و عقیده کاملاً قابل تردید و پذیرفته نیست.

۲- چون اشکانیان نیز دارای سرشار داشته و کاملاً توانگر بودند که توانستند آنهمه لشکر کشی علیه رومیان انجام دهند.

۳- سکه‌های خسرو پرویز دارای نشانه کامل نیست که یقین حاصل شود از آن‌ها است زیرا در دنباله نام خسرو و نه واژه پرویز است نه دوم که نام خسرو پرویز یا خسرو دوم را برساند و در بین پادشاهان ساسانی و اشکانی خسرو نام زیاد است و نویسندگان اسلامی نیز در نوشته‌های خود که چگونگی پوشش پادشاهان ساسانی را نگاشته‌اند در باره افسر خسرو پرویز چنین شرحی که با پیکره طاق‌بستان تطبیق کنند ننوشته‌اند.

۴- نخست این پرسش پیش می‌آید که اگر ساسانیان دشمن سرسخت اشکانیان بودند چرا پیکره مهر را که نماینده بی‌چون و چرای کیش اشکانیان است ویران نکرده‌اند (چون ویران نکرده‌اند پس دشمنی اشکانیان و ساسانیان درست نیست) بنابراین بطور یقین پیکره طاق‌بزرگ از اشکانیان می‌باشد.

۵- سه پیکره بالای اسب سوار در طاق بزرگ سه آیندگان آئین مهر هستند که زن نیز علامت بانوی مقدس مهر آن‌هاست (ناهید) می‌باشد و حلقه‌ای که مرد اول به مرد دوم می‌دهد حلقه بیعت است که مرد میانه، سومی را به جانشینی پیشوای مذهبی تعیین مینماید.

۶- پیکره اسب سوار بطور یقین از گودرز اشکانی است زیرا خسرو پرویز مشهور است که اهل بزم و شکوه بوده نه اهل رزم و دلاوری و اگر بایستی از او پیکره‌ای باشد بایستی در مجلس بزم باشد نه رزم. کریستنسن Cristensene نیز این سخن را تأیید کرده و میگوید با وجود این جای

تردید است که خسرو پرویز از لحاظ شجاعت شایسته چنین ستایشی باشد . زیرا خسرو پرویز در مصاف با وهرام چوبین این هنر خود را نتوانست به ثبوت رساند و در سلطنتش هیچوقت خود را به خطر نیانداخت . پس از او نیز شاهان ساسانی وقت و فرصت کافی برای بظهور رساندن چنین آثار گران بهائی بعلت گرفتاری وضعف و سستی دولت ساسانی نداشته و خود خسرو پرویز نیز در تمام طول سلطنت خود گرفتار زدو خورد با رومیان و مخالفین داخلی بوده است و ساختن این پیکره ها سال های زیاد و دقت بیشماری لازم دارد تا ساخته و پرداخته گردد .

پیکره های زمان ساسانیان

۱ - پیکره های طاق کوچک

میگویند در طاق کوچک پیکره ها متعلق به شاهپوردوم و پسرش شاهپور سوم میباشد و چون دارای نوشته ایست بخط پهلوی در طرفین دو پیکره که روبروی هم ایستاده و دست ها بر قبضه شمشیر دارند در کتیبه ها اگر دقت شود به نام شاهپور که طبری آنرا اشه پور هم نوشته بر میخوریم که یکی نام ساسانی و دیگری اشکانی که در یک صورت بهم شبیه هستند . (اشه صورت دیگری از اس - اش - اشک - ارش - ارچه - ارد - ازشاک می باشد) در هر حال چون بررسی دقیق و عمیقی لازم است که موضوع را روشن نماید لذا تا روشن شدن بایستی متن نوشته و ترجمه آنرا در نظر گرفت و طاق کوچک را از آثار ساسانی دانست (ترجمه نوشته ها در کتاب ایران باستان تألیف مشیرالدوله پیرنیا مندرج است)

۲ - پیکره بر جسته شکار گاه گوزن

در طرف راست طاق بزرگ دارای کناره و متن دو برابر آنها . کناره راست از بالا به پائین سه بخش است که در هر بخش پیل سواری است و در کنار سمت چپ شیرهایی ساخته و بر پشت آنها گوزن هائی شکار شده است و در اطراف این کناره ها درختانی است و گوزن های زخمی نیز دیده میشود -

گردد اگر زمین دامپهایی برای شکار استوار کرده اند. در میان این شکار گاه پادشاهی باندازه بزرگتر از دیگران ساخته اند که بر اسب سوار و دست چپش بردسته شمشیر گوهر نشان و دست راست تیر کش را گرفته و کمان نیز بگردن دارد و رخت تن او از پارچه نگار پرنده گان است که با زبردستی ساخته شده و کمربندش دارای چرمهای کوتاه و پهن آویزان و دردنباله اسبش پیاده ای چتر بردست ایستاده که چتر را روی سر شاه گرفته است و پشت سر او در سه رج هرج سه نفر که در ردیف بالا چهارزانو نشسته و هر يك كاری انجام میدهند. ردیف میانه دست بر سینه ایستاده و ردیف پائین کرنا میزنند. در جلوشاه اسب سوار کوچکتر نیزه بدست اسب میتازد. و بر روی شاه در بالا کسانی در دور ردیف ایستاده اند. ردیف بالا نشسته چنگ مینوازند و ردیف پائین نیز کف میزنند و در برابر این دور ردیف چهار نفر ایستاده اند که بر چیزی مانند خیک با دهان میدهند.

در پائین بخش میانه پیکره شاه را ساخته اند که گله ای از گوزن ها را دنبال کرده و چند سوار به تاخت همراه هستند. در پائین تر از این ردیف، شاه به آرامی اسب میتازد و در پیش او گوزنی آویز بر گردن گریزان است. بخش پائین طرف راست ویران شده و ریزه کاری های آن معلوم نیست. پیکره در نوع ریزه کاری و تراش کاری بستگی به روش هخامنشیان دارد و فوق العاده زیبا و دیدنی است.

این پیکره نیز چون مدارك مسلمی بر ساخت آن تا کنون بدست نیامده تا روشن شدن و بدست آمدن مدارك کافی راجع به دوره آن مانند سایر پیکره ها بدوره ساسانیان منصوب میگردد.

جهان تاریخ، جهان پهناوری است، پهناورتر از آنکه به تصور درآید. پهنه‌ای است شامل تمامی مساحت کره که مظاهر گونه‌گون حیات بشر در آن تجلی کرده است. این پهنه بی‌انتهای چنانکه می‌بینیم روز بروز وسیع‌تر می‌گردد و اگر تا کنون منحصر به کره‌خاکی بود، حال بال و پر گشوده فضای نامتناهی را جلوانگاه خود ساخته است، آزمایشگاه عظیمی است که نتایج کارهای بشر را می‌نمایاند.

قیام نقابدار خراسان

در راه احیاء استقلال ایران

ناشر

عباس پرویز

مقدمه : مسورخین و نویسندگان اسلامی خواه از نژاد عرب و خواه ایرانیانی که بزبان فارسی یا عربی نوشته‌های خود را ساخته و پرداخته‌اند در حق غالب بزرگان و امراء خاصه رجسالی سیاسی و کسانیکه در راه احیاء استقلال ایران و قطع نفوذ حکومت عرب از این آب و خاک از بذل جان و مال خود دریغ نداشته‌اند راه عناد و بی‌مهری سپرده‌اند و بر اثر تعصب شدید در آئین و سننی که اعراب بر مردم این سامان تحمیل کردند و وطن پرستانی را که غیر از اعتلاء نام وطن خویش قصد دیگر نداشته‌اند بادیوان و ددان برابر دانسته‌اند و

رادمردانی را که جز حب وطن در دل فکر دیگر نمیپروراندند بباد ناسزا گرفته اند. از جمله کسانی که مورد این عدم عنایت مورخین که جز تقلید از اسلاف خویش مسئله تازه ای در نوشته های خود برای ابناء و اخلاف این مملکت از خود باقی نگذاشته اند المقنع خراسانی یکی از شیر مردان و میهن پرستان ایران بود که موضوع مقاله حاضر ماست. مادر اینجا سعی میکنیم چهره این قهرمان وطن پرست ایرانی را از پشت پرده شك و ابهام تا آنجا که ماخذ و منابع بما اجازه میدهد بیرون آوریم و نقاب تردید و تشکیک را در مقابل طرفداران ملیت ایران از چهره نقابدار خراسان برگیریم.

راجع بابتدای کار و کیفیت زندگی و چگونگی عقاید و مخالفت و زد و خورد های المقنع بامسلمین در دوران خلافت المنصور (۱۳۷-۱۵۸) و المهدی (۱۵۸-۱۶۹) و عاقبت کاروی، تاریخ نویسان و نویسندگانمانند ابوعلی حسن طوسی، خواجه نظام الملک^۱ و قاضی احمد بن محمد غفاری کاشانی^۲ و حمداله مستوفی قزوینی^۳ و غیاث الدین بن همام الدین الحسینی خواند امیر^۴ و هندوشاه ابن عبدالله صاحبی نخبجویی^۵ و مقدسی^۶ و ابن خلکان^۷ و عزالدین ابن الاثیر الجزری^۸ و همچنین ابومنصور عبدالقادر بغدادی^۹ و ترشخی^{۱۰} کم و بیش اشاراتی دارند که از مجموع آن اشارات این مقاله تنظیم و تدوین شده است. ولی بعلمت آنکه این گفته ها بایکدیگر اختلاف فراوان دارد جهت تعمیم فایدهت نخست اقوال مقدسی و ابن خلکان و ابن الاثیر را از عربی بفارسی برمیگردانیم و سپس اساس کار خود را بر گفته ترشخی قرار میدهیم و از گوشه و کنار مطالبی بر آن میافزائیم.

منابع این مقاله:

- ۱ - سیر الملوك باهتمام هیوبرت دارک - بنگاه ترجمه و نشر کتاب : تهران - ۱۳۴۰ ص ۲۸۹
- ۲ - تاریخ نکستارستان - بتصحیح واهتمام مدرس گیلانی - چاپ کتابخانه حافظ (۳۳ - ۳۴) ص
- ۳ - تاریخ گزیده - چاپ بنگاه انتشارات امیر کبیر ص ۲۹۹
- ۴ - حبیب السیر - کتابخانه خیام ۱۳۳۳ - جلد دوم جزو سوم ص (۲۲۰-۲۲۱)

بقیه در صفحه بعد

قول مقدسی
 حکیم المقنع در دوران خلافت المهدی خلیفه عباسی
 قیام کرد و به تناسخ ارواح قائل بود و جمع کثیری به
 تبعیت او درآمدند. المقنع که مردی کوتاه قامت و از یک چشم نابینا بود در
 قریه کاره یکی از قراء مرو پا. بعرضه وجود نهاد و چهره خویش را از اصحاب
 خود پنهان میداشت و بهمین مناسبت باو المقنع میگفتند و معتقد بود روح
 خداوند که در جسم آدم ابوالبشر حلول کرده بود بجسم شیث پیغمبر و از او
 به ترتیب به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (ص) و علی بن ابیطالب
 علیه السلام و پس از علی علیه السلام به محمد بن الحنفیه و بعد از محمد بن الحنفیه
 بجسم وی (المقنع) درآمده است.

المقنع اطلاعاتی در خصوص شعبده و نیرنجات داشت و همین امر باعث
 شد که صاحبان عقول ضعیفه بوی بگرایند. المهدی خلیفه جمعی را جهت
 دستگیری وی فرستاد، اما المقنع در قلعه کش در ماوراءالنهر تحصن جست
 و آذوقه و علوفه فراوان در آنجا گرد آورد و دعواتی بین مردم فرستاد و ادعای
 احیاء مردگان و علم مغیبات کرد. المهدی حلقه محاصره قلعه المقنع را
 تنگتر نمود و المقنع بزن و مرد قلعه شراب زهر آلود نوشاند و خود نیز از
 آن سم چشید و جملگی هلاک شدند. وی باصحاب خود وعده داده بود بعد از
 گذشت یکسال مردی که روح او در جسم وی حلول کرده است سوار بر اسب
 اشهب ظاهر میشود که در واقع خود اوست که باین صورت درآمده است و از آن

۵ - تجارب السلف - کتابفروشی طهوری - ۱۳۴۴ - چاپ دوم

۶ - کتاب البدء والتاریخ - الجزء السادس ص (۹۷-۹۸)

۷ - وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان - الجزء الثاني - چاپ قاهره ص (۴۲۶-)

(۴۲۷) - رقم ۳۹۳

۸ - الکامل فی التاریخ (حوادث سال ۱۵۹ و ۱۶۳) - جلد پنجم

۹ - تاریخ مذاهب اسلام ترجمه دکتر محمد جواد مشکور استاد فاضل دانشگاه

تهران ۱۹۴۴

۱۰ - تاریخ بخارا تالیف ابوبکر محمد بن جعفر الترشخی (۲۸۶-۳۴۷) که توسط

ابونصر احمد بن محمد بن نصر القبادی بفارسی ترجمه شده است - مصحح استاد دانشمند آقای
 مدرس رضوی - چاپ تهران - کتابفروشی سنائی

پس بر کره ارض تسلط مییابد. پیروان او را میبضه بمعنای سپید جامگان میگفتند.

نام المقنع را عطاء و حکیم هر دو ذکر کرده اند. ولی عطاء مشهورتر و بنظر صحیحتر است. نام پدر او معلوم نیست و در آغاز امر بشغل گازرگری در مرو اشتغال و با سحر و نیرتجات سر و کار داشت و از طریق تناسخ ادعای ربوبیت میکرد و عده ای مرید او شدند. وی میگفت روح خداوند در آدم حلول کرده و بصورت او درآمده است و بهمین مناسبت خداوند متعال بملائکه دستور داد آدم را سجده گذارند. جمیع ملائکه جز ابلیس باین امر مبادرت ورزیدند و ابلیس مورد خشم و غضب باری تعالی قرار گرفت و از آن پس خداوند از صورت آدم بصورت نوح و انبیاء دیگر و حکماء در آمد تا بصورت ابو مسلم خراسانی و پس از وی بصورت المقنع ظاهر شد. المقنع اعور و قصیر القامه بود و هیچگاه چهره او نمایان نمیشد و همواره نقابی زرین بر صورت خویش مینهاد و همین امر موجب اشتها روی به المقنع گردید و با قوت سحر و نیرنگ بر عقول مردم نفوذ میکرد و صورت ماه را از نقطه ای نشان میداد که نورافشانی مینمود و سپس غروب میکرد و باین ترتیب اعتقاد مردم با او روز افزون میگردد. راجع به ماه المقنع ابوالعلاء معری میگوید:

أفق انما البدر المقنع رأسه ضلال و غی مثل بدر المقنع

ابوالقاسم هبة الله بن سناء الملك یکی دیگر از شعرا در قصیده ای طولانی اشاره به ماه المقنع میکند و چنین میآورد:

ایک فما بدر المقنع طالماً باسحر من الحاظ بدر المعمم

چون کار المقنع قوت گرفت بر عده پیروان او افزوده شد و المهدی بقصد هلاک وی قوایی به ماوراء النهر فرستاد و المقنع در قلعه خویش متحصن شد و چون به خاتمه کار خود آگاهی یافت زنان را گرد آورد و بآنان زهر داد و خود از آن مشروب زهر آلود نوشید و بدرود حیات گفت و مسلمین بقلعه وارد شدند و همراهان او را بقتل رساندند. این امر در سال ۱۶۳ هجری قمری اتفاق افتاد.

ابن خلکان بدنبال این گفته میگوید که در هیچیک از کتب باسم قلعه المقنع بر نخورده بوده است تا آنکه در کتاب الشبهات یا قوت حوی که در اسماء مشترك مواضع جغرافیائی برشته تحریر در آمده است دیده شد که باسم سنم چهار نقطه ذکر شده است و چهارمین آن قلعه ای بوده است که المقنع در ماوراءالنهر بنا نهاده است و ظاهراً باید همین قلعه باشد. سپس در اخبار خراسان بچشم خورد که سنم از رستاق کش بوده است.

قول ابن الاثیر المقنع بسال ۱۵۹ در خراسان ظهور کرد. وی حکیم نامیده میشد و مردی قصیر القامه و اعور و از مردم مرو بود و چون روی بندی از طلا بر چهره خود میگذاشت به المقنع معروف گردید. او ادعای الوهیت میکرد. اما این مسئله را بهمگی پیروان خود فاش نمینمود و میگفت خداوند آدم را خلق کرد و بصورت وی درآمد و سپس بصورت نوح و همچنین پیغمبران دیگر تا رسید بصورت ابی مسلم خراسانی و عاقبت بصورت هاشم یعنی المقنع. المقنع معتقد به تناسخ بود و پیروان او بوی سجده میکردند و در موقع جنگ او را ندا میدادند که یا هاشم اعنا. روز بروز بر عده پیروان المقنع افزوده میشد و در قلعه مستحکم سیام و سنجرده از رساتیق کش متحصن گردید و سپید جامگان (المبیضه) بخارا و سغد بوی پیوستند و کفار ترك جهت غارت اموال مسلهین جزء پیروان او درآمدند. این جماعت در کش اجتماع کردند و بر بعضی از قصور آنجا و قلعه نواکت تسلط یافتند و قوای فراوانی نخست از طرف منصور و سپس توسط مهدی بسرداری امثال ابوالنعمان و البتید و لیث ابن نصر بمحاربه او آمدند و فرماندهانی چون حسان بن تمیم بن نصر بن سیار و محمدی نصر بدست او کشته شدند. اما جبرائیل بن یحیی و برادر وی یزید در بخارا بجنک بامبیضه پرداختند و مدت چهار ماه در شهر بومجکت با آن جماعت مشغول زد و خورد بودند و عاقبت با تعبیه نقب بآنان دست یافتند و هفتصد تن از ایشان را بذاك هلاك انداختند و بقیه السیف به المقنع پیوستند. معاذ بن مسلم در سال ۱۶۳ هجری قمری با سپاه یانی کثیر عازم جنگ با المقنع شد.

و سعیدالحرشی^۱ باجماعتی دیگر بعنوان مقدمه الجیش برای افتاد و در عقب این لشکر عقبه بن مسلم از محل زم بعنوان عقب دار در حرکت آمده و در محل طواویس با اصحاب المقنع روبرو شدند و پیروان المقنع هزیمت جستند و در قلعه سیام^۲ باو پیوستند و بحفر خندق ریناهگاه دست زدند و معاذ بدنبال آنها آمد و ایشان را مورد حمله قرار داد. اما مقارن آن احوال بین الحرشی و معاذ اختلاف و تقار و نفرت بروز کرد و الحرشی نامه ای نزد خلیفه المهدی فرستاد و نوشت وی به تنهایی از عهده مجاربه با المقنع بر می آید و احتیاجی بوجود معاذ نیست. خلیفه این پیشنهاد را پذیرفت و دست الحرشی را در کارها باز گذاشت و وی محصورین قلعه سیام را تحت فشار شدید قرار داد و حلقه محاصره را تنگتر کرد تا اینکه اصحاب المقنع امان خواستند و الحرشی این امر را پذیرفت و در حدود سی هزار نفر از اتباع المقنع از قلعه خارج شدند و دو هزار نفر با وی ماندند و رجاء بن معاذ و دیگران وارد خندق شدند و محصورین را در مضیقه قرار دادند. المقنع که کار را دشوار دید جمیع زنان قلعه را گرد آورد و با آنان هم سم خوراند و ایشان را دستور داد که وی را با آتش اندازند. بعضی چنین روایت کرده اند که المقنع آنچه را که در قلعه از دواب و البسه و غیره داشت با آتش انداخت و اصحاب خود را خطاب کرد و گفت: هر کس مرا دوست دارد با من با آسمان می آید و بمن در آتش سوزان می پیوندد. چون اهل قلعه خود را سوزاندند محاصرین وارد قلعه شدند و آنجا را خالی و بدون سکنه دیدند. برخی دیگر بر آنند که المقنع زهر خورد و چون الحرشی وارد قلعه شد سر او را از بدن جدا کرد و بحلب نزد المهدی فرستاد.

المقنع و عقاید
و عاقبت کار او
بیشتر مورخین بعلمت آنکه المقنع در مقابل
دین اسلام قیام و ادعای الوهیت کرده است دهان به
بدگویی و ذم وی گشوده اند و حال آنکه المقنع یکنفر ایرانی پاک طینت و

۱- در حاشیه کامل به نقل از کتاب النجوم الظاهرة الحرشی بالغاء و السین المهملتین آمده است.

۲- در متن کامل سنم آمده است و مسلماً تحریف سیام است (حوادث سال ۱۵۹ و ۱۶۳)

پاک نهاد و از آن گذشته مردی عالم و فاضل بود و قصدی جز اعتلاء نام ایران نداشت و اگر معایبی در او دیده میشد محاسن وی از نظر تاریخ ایران اهمیت بسیار دارد و مسلماً ادعای الوهیت و امامت و هر چه را که با و نسبت میدهند فقط و فقط برای جمع آوری کسانی بدور خود بود تا بیاری آنها بتواند بیشتر اجانب را از موطن اصلی خویش خراسان برافکند.

بهترین شرح احوال المقنع را ابوبکر - محمد بن جعفر الترشخی (۲۸۶-۳۴۷) در کتاب نفیس تاریخ بخارا که توسط ابو نصر - احمد بن محمد بن نصر القبادی بفارسی برگردانده شده، آورده است و ما در اینجا التقاطی از گفته او را با انضمام آنچه را که وی نیاورده است و مورخین دیگر ذکر کرده اند مینویسیم.

المقنع در کاژه یکی از قراء مرو یا بعرضه وجود نهاد. در نام اصلی وی مورخین اختلاف دارند، بعضی او را هاشم و برخی هشام و عده ای دیگر عطاء دانسته اند. ولی هشام صحیح تر بنظر می آید.

پدر وی حکیم از مردم بلخ و جزء سرهنگان امیر خراسان و معاصر ابو جعفر دوانیقی (۱۳۷-۱۵۸) بود. هشام بن حکیم معروف به المقنع گردید و مقنع بکسی میگویند که بر چهره خود مقنعه گذارد بگفته ترشخی صاحب تاریخ بخارا هشام بن حکیم صورتی زشت و سری کله و چشمی کور داشت و برای آنکه زشتی او را مردم نبینند و دعوت وی پیشرفت کند نقابی از زر بر چهره مینهاد و بقول دیگر مقنعه ای سبزرنگ از ابریشم بر سر و صورت خویش میکشید. وی قدی کوتاه داشت و در زیر کی و فراست و کیاست بین مردم مسقط الرأس خویش انگشت نما بود و در تحصیل علوم متداول آن عهد رنج بسیار برد و کتب فراوان خواند و در طلسم و نیرنگ و شعبده و کیمیا قوت تمام یافت و در آغاز امر نزد ابو مسلم خراسانی رفت و چندی بعد به وزارت والی خراسان عبدالجبار بن عبدالرحمن الازدی رسید (۱۴۰ هجری قمری).

۱ - شاید المقنع مانند مؤبدان زرتشتی بنا بر سنت پیروان ادیان قدیم ایران بر چهره خود پنام میگذاشت و به المقنع اشتهار یافت و ممکن است زشتی چهره او ساخته و پرداخته مورخین اسلامی باشد.

بعضی از مورخین نوشته‌اند که المقنع در ابتدای جوانی بشغل گازرگری در مرو مشغول بود. اما چون پدر وی یکی از بزرگان و دانشمندان و غالباً در دستگاه امراء بکارهای مهم مشغول بود ظاهراً کسانیکه قصد استخفاف مقنع را داشته‌اند این شغل را بوی نسبت داده‌اند.

المقنع در دوران خلافت ابو جعفر منصور دوانیقی (۱۳۷-۱۵۸) که به نامردی ابو مسلم را بقتل رساند بمخالفت برخاست و در سنوات ۱۴۹ و ۱۵۰ در مرو ادعای پیغمبری کرد و منصور جمعی را بدفع وی فرستاد و او را اسیر کردند و از مرو به بغداد بردند و بزندان افکندند. ولی المقنع چندی بعد فرار نمود و بمرو بازگشت و جمع کثیری را دور خود جمع آورد و چنانکه معروفست ادعای ربوبیت کرد و داعیان باطراف و اکناف فرستاد. در این مورد ترشخی^۱ صاحب تاریخ بخارا چنین مینویسد:

«چون خلاص یافت بمرو باز آمد و مردمان را گرد کرد و گفت دانید من کیستم؟ مردمان گفتند تو هاشم بن حکیمی. گفت خطا کرده‌اید من خدای شمایم و خدای همه عالم و گفت من خود را بهر کدام نام خواهم خوانم.»

المقنع نخست بر مذهب رزامیه^۲ بود و اعتقاد به تناسخ و حلول داشت و

۱ - ص ۷۸.

۲- زعم ایشان (رزامیه) آنست که امامت از مسند نشین تخت ولایت و شاه کشور هدایت امام‌المتقین علی رضی الله عنه به نهال آن طوبی کمال محمد رسید و از آن امام زکی محمد حنیفه به غصن آن اصل عالی ابی هاشم رسید و از ابی هاشم به علی بن عبدالله بن عباس منتقل شد بوصایت و بعد از آن به محمد بن علی نقل شد و بوصیت به پسرش ابراهیم داد و ابراهیم بمصاحبت ابی مسلم صاحب‌الدوله متخصص بود و ابی مسلم بامامت او قایل بود و خلافت را بامامت او دعوت میکرد و این طایفه در ایام ابی مسلم در خراسان ظهور کردند و گویند ابی مسلم بر این مذهب بود و امامت به ابی مسلم منساق گشت و در اخطی در امامت هست و به زعم باطل و رأی عاقل گفتند روح الهی در ابی مسلم حلول کرده بود و از این جهت بر بنی امیه مظفر گشت و بتناسخ ارواح قایلند. مقنع که دعوی الوهیت کرد.. اول بمذهب رزامیه بود و این طایفه صنفی از خرمیه‌اند که بترك فرایض قایلند و گویند دین معرفت امام است تنها و بعضی گویند اساس دین بر دو امر است معرفت امام و اداء امانت و هر که را این دو امر حاصل باشد بکمال رسیده باشد و تکلیف از او برخیزد الملل والنحل تألیف ابوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی ترجمه افضل الدین صورتر که اصفهانی و تحشیه سید محمد رضا جلالی نائینی. چاپ دوم تهران ۱۳۲۵ ص (۱۱۳-۱۱۴)

میگفت آئین او اسلام و جمیع مذاهب دیگر را نسخ کرده است و خداوند که آدم را خلق نمود روح وی در او حلول کرد و سپس از وی در صورت نوح و موسی و عیسی و محمد (ص) و ابو مسلم و بالاخره مقنع در آمد و بهمین مناسبت وی خود را خدا میدانست. المقنع مکاتبی بنواحی مختلف فرستاد و داعیانی نیز روانه کرد.

ترشخی صاحب تاریخ بخارا در این مورد چنین می نویسد :

«اندر نامه چنین نوشت که بسم الله الرحمن الرحيم من هاشم بن حکيم سيد - السادات الى فلان بن فلان الحمد لله الذي لاله الا هو اله آدم و نوح و ابراهيم و عيسى و موسى و محمد (ص) و ابو مسلم ثم ان للمقنع القدرة والسلطان والعزة والبرهان بمن گروید و بدانید که پادشاهی مراست و عز کرد گاری مراست و جز من خدای دیگر نیست. هر که بمن گروید بهشت اوراست و هر که ننگرود دوزخ اوراست.»

یکی از داعیان زبردست المقنع موسوم به عبدالله بن عمرو در گرد آوردن پیروان او خدماتی فراوان کرد. وی مردی تازی بود و چنانکه نوشته اند دختر خود را باز دواج المقنع در آورد و در کش و نخشب بدعوت پرداخت و نخستین دهی که مردم آن به المقنع ایمان آوردند قریه کوچك سو بخی از قراء اطراف کش بود سپس عدّه فراوانی از مردم اطراف سند و بخارا به آئین المقنع گرویدند و کاروی بالا گرفت و قسمتی از مردم خراسان نیز بوی روی آوردند.

چون حمید بن قحطبه والی خراسان بسر این قضیه آگاهی یافت قصد سرکوب وی کرد. اما المقنع از جیحون گذشت و در نزدیکی کش در قلعه ای واقع در کوه سیام اقامت گزید. این قلعه بسیار مستحکم و دارای آب روان و باغ و جمعی کشاورز بود و در داخل آن حصار دیگری استوار کرده بودند و المقنع با مال بسیار و آذوقه فراوان و جمعی از نگهبانان در آن حصار مسکن داشت.

چون خبر رفتن المقنع از مرو به کش و افزایش طرفداران وی به بغداد رسید خلیفه المهدی لشکریانی عظیم بجنک وی فرستاد. این لشکریان از المقنع بسختی شکست خوردند و عاقبت خلیفه بخراسان آمد و در نیشابور مسکن گزید.

المقنع که از آمدن خلیفه بخراسان اطلاع یافت ترکان را باستعانت خود خواند و خون و مال مسلمین را بر آنان مباح کرد. بهمین مناسبت جمع کثیری از اترک بطمع غارت و جمع مال و ثروت بنزد المقنع آمدند و بسیاری از زنان و فرزندان مسلمانان را اسیر کردند و عده ای را کشتند. از آن پس پیروان المقنع به بخارا رفتند و وارد قریه نمبجکست شدند و بمسجداندر آمدند و مؤذن مسجد و یازده تن دیگر را بقتل رساندند و درده مزبور کشتاری عظیم برپا ساختند (سال ۱۵۹). چون کار قتل و غارت قراء نزدیک بخارا توسط نقیب المقنع در بخارا حکیم احمد و سه تن از سرهنگان او موسوم به حشری و باغی و کردک شدت گرفت مردم بخارا خدمت والی آنجا حسین بن معاذ رفتند و از پیروان المقنع شکایت کردند.

حسین بن معاذ باتفاق قاضی بخارا عامر بن عمران و سپاهیان خویش از بخارا بیرون آمد و در ماه رجب سال ۱۵۹ هجری قمری در ترشخ مقابل طرفداران المقنع اردو زد. ولی در عملیات جنگی که توسط این عده بوقوع پیوست نتوانست ترشخ را بگیرد و جمع کثیری از لشکریان او بقتل رسیدند. و عاقبت بدستور قاضی بخارا کسی را نزد بزرگان لشکر المقنع فرستادند و آنان را دعوت بدین حق کردند. اما این تدبیر برای جلوگیری از جنگ بکار نیامد و ناگزیر بمجادله ادامه دادند و عاقبت پس از آنکه جمع کثیری از کسان حسین بن معاذ توسط نعیم بن سهل یکی از سرهنگان المقنع بقتل رسیدند سپید جامگان هزیمت جستند و کسی را پیش حسین بن معاذ فرستادند و امان خواستند و گفتند ما مسلمان شدیم و تقاضای صلح داریم، حسین بن معاذ با ایشان مصالحه کرد بشرط آنکه دیگر در اشاعه آئین المقنع اقدامی بعمل نیاورند و دست از قتل و غارت شهرها و دهات بردارند.

این صلح دیری نپائید و طرفداران المقنع دوباره دست به عملیات برضد قوای خلیفه زدند و ترشخ را مستحکم ساختند. چون المهدی خلیفه عباسی بر این قضایا اطلاع یافت وزیر خود جبرائیل بن یحیی را با قوائی عظیم به بخارا فرستاد تا بجنگ المقنع رود. اما حسین بن معاذ والی بخارا بوی گفت ابتدا باید کار این طایفه را در بخارا و ترشخ به پایان رساند و سپس با یکدیگر عازم جنگ المقنع شد بعلت آنکه اگر ترشخ گرفته شود و قوای المقنع در آنجا از میان برود دست یافتن بروی کار دشواری نخواهد بود. جبرئیل بن یحیی پیشنهاد حسین بن معاذ را پذیرفت و دستور داد در اطراف قریه ترشخ خندق تعبیه کنند. ولی شبانه جمعی از سپاهیان المقنع از قلعه بیرون آمدند و عده کثیری از لشکریان جبرئیل و حسین بن معاذ را بقتل رساندند و دوباره بقلعه وارد شدند. محاصره قلعه ترشخ مدت چهارماه طول کشید و چون کاری از پیش نرفت و تلفات مسلمین بیرون از شمارش میشد در پی حيله و تزویر برآمدند و بموجب پیشنهاد مالک بن فارم یکی از سرداران سپاه خلیفه نقبی زیر یکی از دیوارهای قلعه بطول پنجاه گز زدند و آنرا پراز هیزم کردند و آتش زدند و باین ترتیب بر قسمتی از قلعه ترشخ شکاف وارد آمد و قوای جبرئیل و حسین وارد قلعه شدند و جمع کثیری را کشتند.

چون کسان المقنع کار را دشوار دیدند تقاضای صلح کردند و بموجب مصالحه ای که بین طرفین برقرار گردید مقرر شد همان عهد نامه سابق را مطابق النعل بالنعل بمورد اجراء گذاردند و پزشکان و مهتران سپاه المقنع از آن جمله حکیم و حشوی تسلیم شوند.

محصورین ناگزیر این امر را قبول نمودند و جبرئیل پسر خویش عباس را مأمور قتل آنان کرد.

چون سپیدجامگان از این امر اطلاع یافتند دست به اسلحه زدند و دوباره جنگ بین طرفین آغاز گردید و سپیدجامگان شکست خوردند و هزیمت جستند.

وقتی که کار قلعه ترشخ بپایان رسید جمع کثیری از بزرگان لشکر المقنع

کشته شدند و جبرئیل بن یحیی وزیر المهدی دستور داد سر مقتولین را بشهر
سغد برند تا بدان وسیله سپیدجامگان آنجا از مقاومت در مقابل سپاه خلیفه
دست بردارند و تسلیم شوند.

ولی این عمل برخلاف تصور جبرئیل حس کینه توزی و عداوت سپید-
جامگان آن محل را تحریک کرد و سفیدیان نقیب المقنع در سغد با قوای خود
بسختی با جبرئیل و کسان او بنای مقاومت را گذاشت. اما عاقبت سفیدیان کشته
شد و سپیدجامگان متفرق گردیدند و جبرئیل از آنجا به سمرقند رفت و با
طرفداران المقنع و اتراک که به آنها یاری میکردند جنگهای فراوان نمود و
با آنکه عده بسیاری از ایشان را کشت کار مسلمین پیشرفت چندانی نکرد
و طرفداران المقنع در غالب نقاط ماوراءالنهر با دشمنان بسختی میجنگیدند.
عاقبت معاذ بن مسلم و ابی خراسان بسال ۱۶۱ عازم سغد و سمرقند شد و دو سال
باسپیدجامگان به نبرد پرداخت و در این محاربات گاهی پیشرفت باوی بود
و زمانی با سپیدجامگان، تا آنکه در سال ۱۶۳ معاذ بن مسلم از حکومت خراسان
مستعفی شده و خلیفه مسیب بن زهیر الضبی را بدان مقام منصوب کرد.

مسیب در ماه رجب همان سال به بخارا آمد و با کولار تکین یکی از سرهنگان
المقنع جنگید و با وجود دادن تلفات بسیار بر او غلبه کرد سپس حاکم بخارا
جنید بن خالد و بعضی دیگر از امراء سپاه با قوای کثیر و هه چنین سعید الحرشی
حاکم هرات را مأمور محاصره قلعه سیام کرد چون مدت محاصره بطول
انجامید سپاهیان خایفه در اطراف قلعه مزبور منازل و مساکن برپا ساختند و
بر شدت محاصره افزودند و به حيله با سپهسالار المقنع کنار آمدند و وی را وادار
به تسلیم قلعه نمودند. در داخل قلعه مزبور در محلی مرتفع قلعه دیگری که
مسکن المقنع و نزدیکان وی بود وجود داشت. اما این قلعه نمیتوانست پس از
تسلیم قلعه خارجی در مقابل دشمن مقاومت کند. بنا بر این المقنع در صد کشتن
خود برآمد تا جسدش بدست دشمن نیفتد.

مترجم تاریخ بخارا تفسیر مرگ المقنع را چنین می‌آورد :

محمد بن جعفر روایت کرده است از ابوعلی محمد بن هارون که از دهقانان کش بود و گفت که جدۀ من از جمله خاتونان بوده است که مقنع از بهر خویش گرفته بود و در حصار میداشت و میگفت روزی مقنع زنان را بنشانند بطعام و شراب بر عادت خویش و اندر شراب زهر کرد و هر زنی را بیک قدح خاص فرمود و گفت چون من قدح خویش بخورم شما باید که جمله قدح خویش بخورید. پس همه خوردند و من نخوردم و در گریبان خود ریختم و وی ندانست. همه زنان بیفتادند و بمردند و من نیز خویشتن در میان ایشان انداختم و خویشتن را مرده ساختم و وی از حال من ندانست. پس مقنع برخاست و نگاه کرد همه زنان را مرده دید. نزدیک غلام خود رفت و شمشیر بزد سروی برداشت و فرموده بود تا سه روز باز تنور تفتانیده بودند. بنزدیک آن تنور رفت و جامه بیرون کرد و خویشتن را در تنور انداخت و دودی بر آمد. من بنزدیک آن تنور رفتم. از او هیچ اثری ندیدم و هیچکس در حصار زنده نبود و سبب خود را سوختن آن بود که پیوسته گفتمی که چون بندگان من غاصی شوند من با آسمان روم و از آنجا فرشتگان آرم و ایشان را قهر کنم. وی خود را از این جهت سوخت تا خلق گویند که او با آسمان رفت تا فرشتگان آرد و ما را از آسمان نصرت دهد و دین او در جهان بماند. پس آن زن در حصار بگشاد و سعید حرشی در آمد و آن خزینه برداشت.

در خصوص بعضی از معتقدات المقنع و پیروان او صاحب تاریخ بخارا می‌گوید:

«... و مذهب ایشان آنست که نماز نگذارند و روزه ندارند و غسل نکنند و لیکن بامانت باشند و این همه احوال از مسلمانان پنهان دارند و دعوی مسلمانان کنند...»

المقنع غالب اوقات خویش را بخوش گذرانی و درك لذت صرف میکرد و جمع ذخائر و جواهر قیمتی خود را در قلعه سیام آورده بود و پیوسته با زنان خوب رو که عده آنها به صد میرسید بعیش و عشرت اشتغال داشت. در آن قلعه غلامی بنام حاجب محرم اسرار وی و واسطه او و پیروانش بود. معروفست روزی پنجاه هزار تن از پیروان المقنع جهت دیدار او در پای قلعه سیام جمع

شدند و چون اصرار تمام در دیدن او داشتند و تضرع و زاری میکردند المقنع روزی را جهت دیدار معین کرد. در این مورد و کیفیت دیدار المقنع توسط پیروان وی صاحب تاریخ بخارا چنین مینویسد:

«پس وی آن زنان را بفرمود تا هر زنی آئینه ای بگیرد و بیام حصار بر آید و برابر یکدیگر میدارند بدان وقت که نور آفتاب بزمین افتاده بود و جمعاً آئینه ها بدست گیرند و برابر دارند. بی تفاوت خلق جمع شده بودند. چون آفتاب بر آئینه ها بتافت آن حوالی پر نور شد. آنگاه آن غلام را گفت بگوی مر بندگان مرا که خدای روی خویش بشما مینماید. بنگرید. بنگریدند. همه جهان پر نور دیدند. بترسیدند و همه یکبار سجده کردند و گفتند خداوند! این قدرت و عظمت که دیدیم بس باشد اگر زیادت از این به بینیم زهره ما بدرد و همچنان در سجده میمانند تا المقنع فرمود آن غلام را که بگوی مرا متان مرا تا سرها از سجده بر آرند که خدای شما از شما خشنود است و گناهان شما را آمرزید. آن قوم سر از سجده برداشتند با ترس و بیم. آنگاه گفت همه ولایتها بر شما مباح کردم و هر کس بمن نگرود خون و مال و فرزندان او بر شما هلال است و آن قوم از آنجا روی بغارت آوردند و آن قوم بر دیگران فخر میکردند و میگفتند ما خدای را دیدیم.»

ابو ریحان بیرونی در کتاب الآثار الباقیه آورده است که ایرانیان ماوراءالنهر شرح احوال و زندگی المقنع را در کتابی بزبان فارسی نوشته بودند و وی آن کتاب را بزبان عربی برگرداند و در کتاب تاریخ المبیضه و القرامطه یکی از تألیفات خود گنجانید. اما این کتاب که مسلماً قسمتهای تاریک حیات المقنع را روشن میکرد از بین رفته است.

معجزه المقنع ماهی بود که از چاهی در نخبش بیرون میآمد و مدتی در اقیانوس آن شهر میدرخشید. این ماه را ماه نخبش میگفتند و شعرا و نویسندگان در اشعار و نوشته های خود مکرر از آن یاد کرده اند و باعتبار بیرون آمدن این ماه در نخبش فارسی زبانان به المقنع «ماه سازنده» نیز لقب داده بودند.

توضیح :

بطوریکه خوانندگان ارتشی ما اطلاع دارند در سال گذشته اوامر مطاع مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر بزرگ ارتشتاران در باره تشکیل موزه نظامی شرف صدور یافت .

مقدمتاً یادآور میگردد قبل از اینکه اوامر شاهانه مبنی بر تشکیل يك موزه نظامی که جوابگوی نیازمندی و خواستهای امروز باشد شرف صدور یابد ، در زمان اعلیحضرت فقید رضا شاه کبیر که توجه خاصی به موزه نظامی داشتند ، در محل مدرسه نظام قزاقخانه در سال ۱۲۰۰ شمسی موزه نظامی کوچکی بوجود آمد . رفته رفته و سائلی در آن گرد آوری گردید و با آنکه وسائلی قدیمی ذیقیمتی در میان وسائلی مزبور بچشم میخورد معهداً بعلت محدود بودن اشیاء و فقدان سازمان و مکان مناسب هرگز از حال اختصاصی خارج نگردیده و جنبه استفاده عمومی نیافت .

پس از صدور فرمان همایونی در باره تشکیل موزه نظامی ، برای اینکه محل آن از طرفی بمنظور استفاده همگان دارای مرکزیت بوده و از طرف دیگر واجد قدمت تاریخی هم باشد ، ساختمان سابق دارائی ارتش واقع در خیابان فروغی (ثبت اسناد) که دارای استیل ساختمانی قدیمی بود و اعلیحضرت

فقید رضا شاه کبیر نیز نخستین ستاد خود را در اسفندماه سال ۱۲۹۹ در آن محل تشکیل داده بودند، برای محل موزه و همچنین سازمان مجهزی برای اداره آن مورد تصویب ذات شاهانه قرار گرفت.

ریاست افتخاری موزه نظامی ارتش شاهنشاهی بنا بر ماده سنیه ملوکانه به **والاحضرت شاهپور غلامرضا پهلوی** واگذار گردید.

باین ترتیب مؤسسه‌ای بوجود آمد که هدف آن نشان دادن سیر تکامل و پیشرفت سلاح و شؤون نظامی ارتش شاهنشاهی در ادوار پرافتخار گذشته نظامی خود می‌باشد که از طرفی غرور ملی را برانگیخته و از طرف دیگر منبع اطلاعات بزرگی برای مورخان و دانشمندانیکه علاقمند بروشن کردن گذشته درخشان کشور عزیز ما هستند خواهد بود.

با توجه ویژه‌ایکه والاحضرت شاهپور غلامرضا ریاست عالییه افتخاری موزه نظامی در باره توسعه و تکمیل موزه نظامی دارند امید میرود بزودی بطور رسمی افتتاح و مورد استفاده همگان قرار گیرد.

با آنکه موزه مزبور هنوز افتتاح نگردیده است ولی مانع از این نیست وسائل و اشیاء ذقیه‌متی که در آن وجود دارد بتدریج برای استفاده خوانندگان مجله بررسی های تاریخی ارائه گردد.

اکنون آقای رومانوسکی دبینچا^۱ مدیر فنی موزه نظامی مقاله‌ای تحت عنوان «دوسپرزینتی در موزه نظامی» تهیه نموده‌اند که از نظر خوانندگان ارجمند میگذرد.

۱ - آقای رومانوسکی دبینچا مدیر فنی موزه نظامی که سابقاً کارمند اداره اطلاعات موزه آرمیتاژ پتر و گراد بوده‌اند در سال ۱۹۲۰ بایران آمده و پس از قبول تابعیت کشور شاهنشاهی ایران از سال ۱۳۲۳ با سمت موزه‌داری وارد خدمت گردیده و اکنون با سمت مدیریت فنی در موزه نظامی ارتش شاهنشاهی مشغول انجام وظیفه هستند. امید است در شماره های آتی مقالاتی از ایشان چاپ گردد.

دوسپرینتی

در موزه نظامی

نوشته: رومانوسکی و نیچا

موزه نظامی ارتش شاهنشاهی دارای دوسپرینتی است (تصویر ۲ و ۱) بقطر ۵۰ سانتیمتر که همراه سلاح‌های دیگری که پنج سال قبل بفرمان ملوکانه از زیر زمینهای مرطوب کاخ گلستان بموزه انتقال داده شدند جزء اشیاء موزه در آمده است سپرها بطریق «الکتروتیپی» (برداشت نقش حکاکسی شده روی ورقه مس با استفاده از قوه برق) و روکش نقره ساخته شده است. از آنجا که هیچگونه سندی در باره این سپرها وجود نداشت روشن نمودن اصل و منشاء آنها برای موزه نظامی دشواری‌های زیاد فراهم آورد.

پس از تحقیقات و جستجوهای فراوان توانستیم آگاهیهای زیر را در این باره بدست آوریم :

در موزه «هنرو تاریخ» شهر ژنو سپری وجود دارد که به سبک دوره عالی «رنسانس» ساخته شده و بنام «جنگ سانتوریونهای رومی» مشهور است. (عکسهای I و II و III و IV و V) اصل و منشاء این سپر مدتها در اروپا نا معلوم بوده ولی بعلمت ساخت بسیار هنرمندان آن، آنرا به «بن و نوتو چلینی»^۱ نسبت میدادند.

افراد یکی از خانواده‌های ژنو ادعا میکردند که جد آنها این سپر را در میان ماسه‌های رود «آرنو»^۲ که از ژنو میگذرد پیدا کرده، لذا بآنها تعلق دارد. این قضیه در سال ۱۸۲۳ از طرف دادگاه مورد رسیدگی واقع شد و موزه با در دست داشتن مدارک لازم ثابت نمود که سپر مزبور در قرن ۱۶ میلادی از طرف شخصی بنام «آندره ریشار کلاندرینی»^۳ (۱۷۶۲-۱۸۲۶) اهل «لوک»^۴ که بعلم مذهب با خانواده خود در ژنو متوطن شده و جزو طبقه بورژوازی ژنو در آمده بوده و چندین بار سمت کلانتری شهر را داشته، به موزه اهداء شده است. بهمین جهت اینطور استنباط شد که سپر مزبور از کشور ایتالیا آمده و شاید هدیه‌ای بوده است که «هانری دوم» پادشاه فرانسه به شوهر خواهر خود «امانوئل فیلی بر»^۵ «دوک ساووا» که با خواهر او «مارگریت دو فرانس»^۶ ازدواج کرده بوده تقدیم داشته است.

سرانجام آقای «بوتن»^۷ کارشناس معروف اصل و منشاء سپر را بطور

- 1- Benvenuto Cellini
- 2- Arno
- 3- André Richard Calandrini
- 4- Lueques
- 5- Emmanuel Philibert
- 6- Marguerite de France
- 7- Buttin

قطع معلوم داشت، باین شرح که این شاهکار در بین سالهای ۱۵۵۰-۱۵۵۹ در کارگاه معروف به «مکتب لوور» در پاریس (استادان و پیشه‌وران این کارگاه شناخته نشدند) از روی طرحهای «ژول رومن»^۱ (جین لیو - پی پی - دوژانوزی)^۲ معمارو نقاش (۱۴۸۲-۱۵۴۶) از شاگردان رافائل ساخته شده است.

آقای «بوتن» همچنین توانست ثابت نماید که حکاکان آلمانی در قرن ۱۶ میلادی از این سپر و از سایر اشیائی که به وسیله این کارگاه ساخته شده قالب تهیه کرده‌اند. سپرها و بعضی از بدلهای آنها اینک در اختیار موزه‌های «لوور» و «استکهلم» و «ویندزور»^۳ و «مترو پولاتن»^۴ نیویورک میباشد.

یکی از سپرهای که از روی اصل ساخته شده جزو مجموعه «پرنس شارل-دوپروس»^۵ و در «زوهوس»^۶ برلن بوده است. (نام فعلی آن «موزه تاریخ آلمان» است) و دیگری بانگلستان رفته و اثری از آن بدست نیامده است. دو سپر مزبور از لحاظ جزئیات اندکی باهم تفاوت دارند.

در زمانهای اخیر یعنی در سال ۱۹۰۶ توانسته‌اند مجدداً بطور مخفی از سپر مزبور قالب گیری نمایند. (شکل ۱ و ۵) یکی از این سپرهای قالبی که بفرانسه رفته بوده در موزه شهر «روئان» بوده و بعدها در سال ۱۹۲۵ بفروش رفته است. سپر دیگری توسط یک مجموعه دار اهل ژنو (آقای ژ. روردین)^۷

1- Jules Romain

2- Ginlio Pippi de Jannuzzi

3- Windsor

4- Metropolitan

5- Prince Charles de Prusse

6- Zeughaus

7- G.Reverdin

خریده شده و بعداً به يك عتیقه فروش فروخته شده و سرانجام در حراج بفروش رفته و اثری از آن در دست نیست.

سپر شماره ۲ موزه نظامی که با هنرمندی کمتری ساخته شده فتح شهر محاصره شده ای را نشان میدهد و تاج پیروزی بوسیله فرشته فتح (ویکتوار) به سرفاتح شهر گذاشته میشود. زندانیان واردوی نظامی و غارت شهر نیز نمایانده شده است.

مسئله جالبی که برای موزه نظامی مطرح شد این بود که دانسته شود سپر بدلی شماره ۱ از روی کدام سپر اصلی ساخته شده و از چه طریقی وارد ایران شده است. در حین تمیز کردن سپر متوجه شدیم که نوشته ای در پشت سپر شماره ۱ که با مخمل بنفش پوشیده بود وجود دارد باین مضمون: «قسمت علوم و هنرهای الکلینگتون»^۱

نوشته مزبور زمان تقریبی ورود سپر را به ایران معلوم داشت و نیز معلوم شد که چه وقت و به وسیله چه کسی سپرهای بدلی مزبور ساخته شده است.

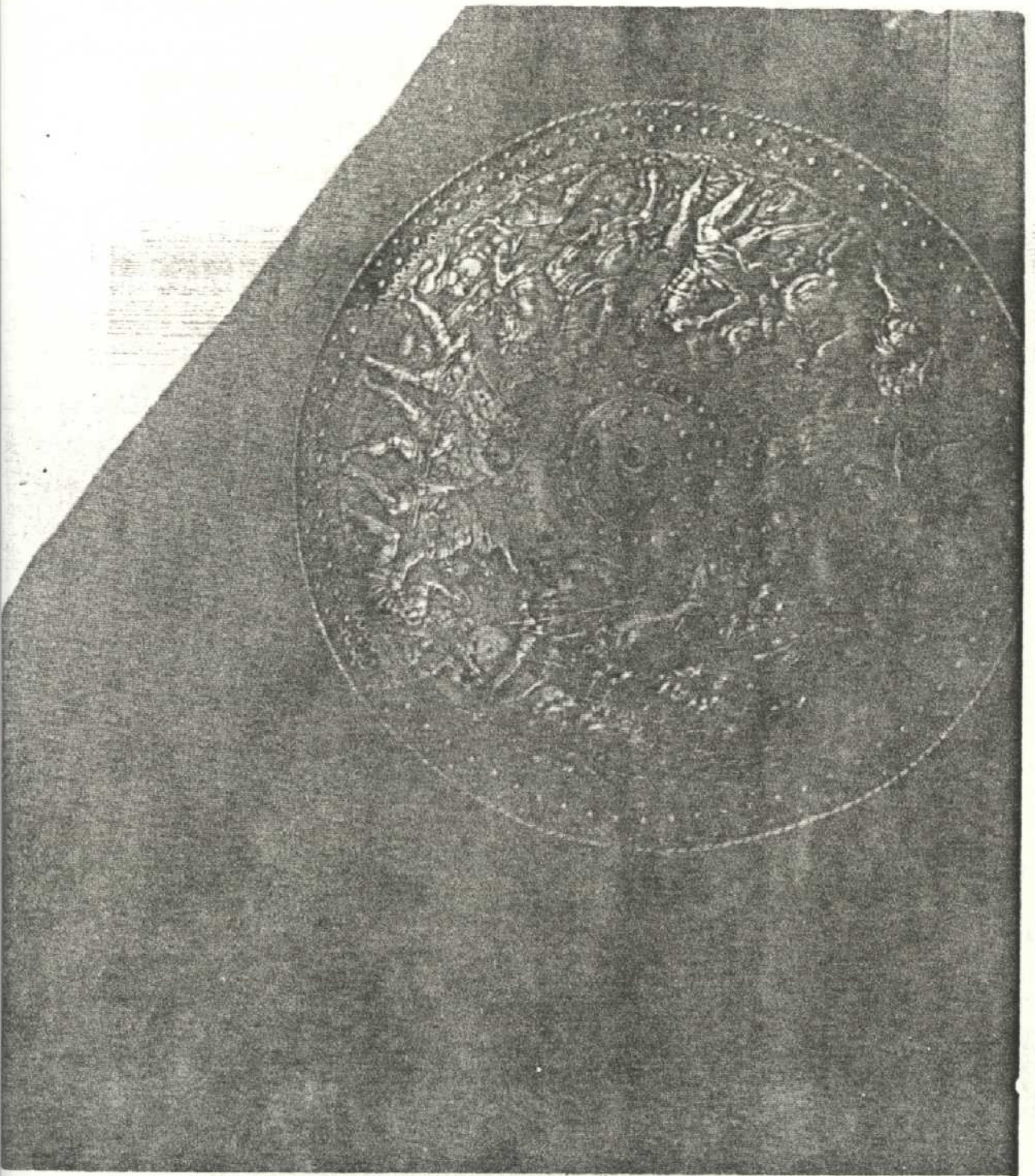
در پرتو مساعی وابسته فرهنگی سفارت انگلیس در تهران که بنا بر درخواست ما بالندن تماس گرفت معلوم شد که «قسمت علوم و هنرهای الکلینگتون» از صد سال پیش دیگر وجود ندارد ولی مؤسسه «شرکت ارلینگتون با مسئولیت محدود»^۲ در لندن باقی است. بنابراین ما کاری جز مراجعه باین مؤسسه نداشتیم و این کاری بود که بلافاصله انجام دادیم. مؤسسه مزبور در پاسخ ما تأیید نمود که «قسمت» مذکور در نیمه دوم قرن نوزدهم شش سپر بطریق «الکتروتیپ» از روی سپرهای مختلف به سفارش «موزه سابق کنزینگتون جنوبی»^۳ (در حال حاضر موزه ویکتوریا و آلبرت)^۴ تهیه کرده است و بما

1- Elkington Deporteuiet of Scieuces & Arts

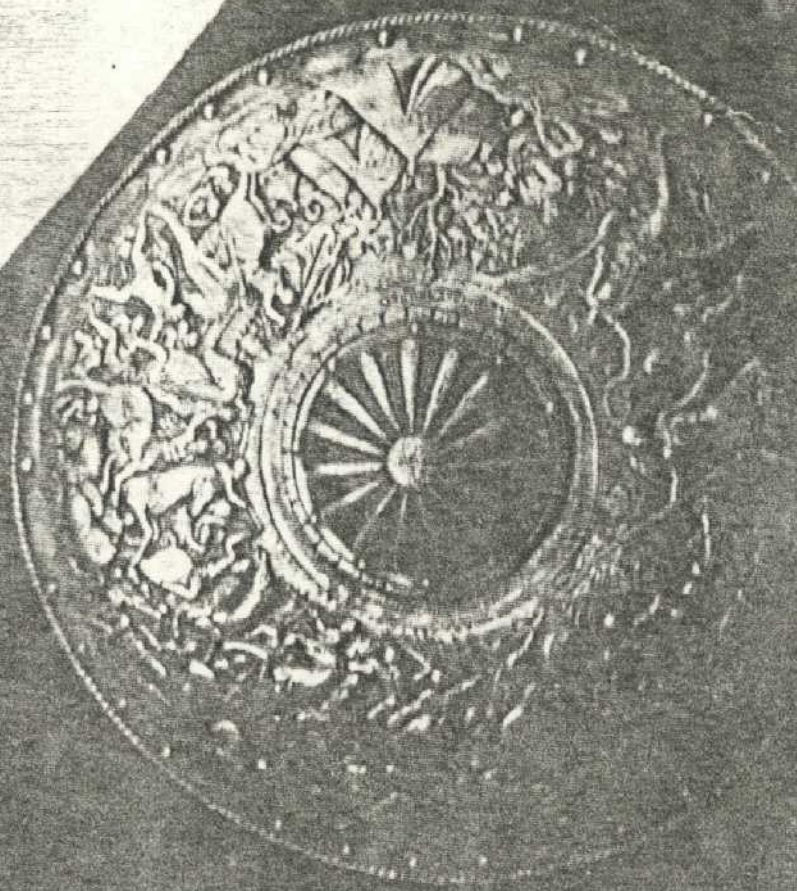
2- Erlington & Co. Ltd.

3- South Kensington Museum

4- Victoria & Albert Museum



سپر زینتی شماره ۱



سپر زینتی شماره ۲

توصیه کرد که با این موزه تماس بگیریم و مانیز بساین امر مبادرت نمودیم .

موزه «ویکتوریا و آلبرت» گفته مؤسسه فوق را از روی مدارك بایگانی خود تأیید نمود ولی متأسفانه نتوانست تعیین کند که برای که و در زمان چه کسی و از طرف که این دو سپر بایران فرستاده شده است . فقط یاد آوری نمود که يك نمونه از سپر شماره ۱ ما در سال ۱۸۷۷ و يك نمونه از سپر شماره ۲ در سال ۱۸۷۹ وارد موزه شده است و سپر شماره ۱ نمونه ای است از سپری که در مجموعه «پرنس شارل دوپروس» وجود داشته است .

در مورد سپر شماره ۲ (که با هنرمندی کمتری ساخته شده) موزه مزبور نتوانست هیچگونه آگاهی در باره اصل و منشاء و طرز ساخت و کارگاهی که در آن ساخته شده در اختیار ما بگذارد .

باتوجه به زمان ساخته شدن سپرها ما میتوانیم بطور قطع تأیید نماییم که این سپرها هدایائی بوده است که از طرف دربار انگلستان به ناصرالدین شاه اهداء شده است .

در موزه نظامی اشیاء دیگری وجود دارد (شمشیر و طپانچه) که از طرف ملکه ویکتوریا در حدود نود تا صد سال پیش بدربار ایران هدیه شده است .

تفاوت موجود بین سپر موزه ژنو و سپر شماره ۱ ما اینست که سپر اصلی قسمت برآمده مرکزی را فاقد است ، در حالیکه در سپرها این قسمت مجدداً ساخته شده و نیز حاشیه آن بطرز دیگری کار شده است . ولی از لحاظ طرح کلی همه چیز مشابه و مطابق با اصل است ، بی آنکه از ارزش هنری آن کاسته شده باشد .

چهار نمونه از سبک‌های زینتی متعلق بدورهٔ رنسانس
بنام «نبرد سانتوریون‌های رومی» متعلق بموزه
هنر و تاریخ شهر ژنو.









نژاد و تاثیر آن در سیر تاریخ و تمدن

نوشته
نویسنده:

رسید یا سمی

استاد فقید دانشگاه تهران

مسئله اختلافات ذاتی نژادها و انتقال خواص نژادی اسلاف در اخلاف از عهد بسیار قدیم مورد بحث حکماء بوده است. در کتب افلاطون و ارسطو تفاوت ذاتی اقوام ذکر شده و در کتب متأخرین فلاسفه اروپا نیز غالباً علت اختلاف سازمانهای ملل و سرنوشت تاریخی اقوام را همین تباین نژادی دانسته اند.

در اواخر قرن هیجدهم و آغاز قرن نوزدهم دانشمندانی از قبیل سر ویسلیام جونز و شلکل و یانگ و مولر و غیره مسئله نژاد آریائی و بعد موضوع نژاد شمالی را در افواه افکندند. با اینکه بعضی از این علماء بخوبی میدانستند که

عنوان آریائی بیک دسته از السنه ملل اطلاق میشود و بهیچوجه نمیتوان آنرا عنوان نژادی قرارداد، باز در طی کتب آنها دیده میشود که زبان را با نژاد مخلوط کرده از راه تشخیص یک نژاد بنام آریائی معضلات تاریخی را بخیال خود حل نموده اند .

کنت دو گوینو (۱۸۱۶-۱۸۸۴)

مشهور ترین این فرضیه ها متعلق به کنت دو گوینو است که کتب او را در واقع سرچشمه بسیاری از مذاهب نژادی علم تاریخ و جامعه شناسی میتوان دانست؛ مخصوصاً کتاب عدم تساری نژادهای بشری *Essai Sur l'Inégalité des Races Humaines* که در چهار جلد در پاریس بطبع رسیده است (۱۸۵۳-۱۸۵۵) گوینو بحث خود را از اینجا شروع میکند که در جامعه بشری ترقی و انحطاط رخ میدهد .

علل این تغییرات چیست؟ چه چیز موجب تعالی و چه چیز باعث تنزل اقوام میگردد؟ آنگاه جواب هائی را که قبلاً علماء باین مسائل داده اند و بعقیده خود در حل مشکلات کوشیده اند مورد سخن قرارداد و وضعیت آنها را نشان میدهد و ثابت میکند که نه تعصبات دینی نه فساد و نه اخوت و تنعم نه تمول و تجمل هیچیک علت قطعی انحطاط ملل محسوب نتوانند شد. دولت آرتک (مکزیک) در امر دیانت فوق العاده متعصب بود حتی قربانی انسان را نیز تجویز میکرد معذک این مسئله موجب انحطاط و زوال او نگردید بلکه یکی از موجبات دوام او بشمار آمد. طبقات عالیه یونان و روم و ونیز و ژن و غیره قرنها با وفور نعمت و تجمل میزیستند و ابداً انحطاط در آنها آشکار نگردید. فساد و ارتشاء و اعمال منافی اخلاق دیگر در روم و اسپارت دیده شده و بسیاری از ملل را هم میشناسیم که رفتارشان را نمیتوان مطابق با اصول اخلاقی شمرد، باوجود این دولشان قرنها بی تزلزل باقی ماند. مردم فنیقیه در عین ترقی و تعالی دست از سرقت و غارت و ارتشاء برنمیداشتند .

از طرف دیگر بالعکس مللی را که رو با انحطاط گذاشته اند ملاحظه میکنیم که مراتب انسانیت و آداب و اخلاق را بحد اعلی رعایت کرده و ملایمت

و حسن معاشرت را پیشه خویش قرار داده اند و هیچیک از این اوصاف پسندیده مانع زوالشان نگرده است. همچنین تعلق بدیانت را هم نمیتوان ضامن بقای ملل شناخت زیرا که بسی اقوام را که دینشان در کمال قوت بود میشناسیم که راه زوال پیموده اند مثل مسالک صور و کارتاژ.

یکی از علل که محققین آنرا موجب طول عمر تمدن‌ها شمرده اند تناسب هیئت حاکمه با مردم است لیکن آن فیزجاوگیری از زوال نمی کند بالعکس تسلط اجانب هم اسباب انقراض ملل بشمار نمیاید چنانکه چین قرن‌ها در زیر سلطه قوم اجنبی مغول، دارای دولتی مقتدر و حیاتی برومند بود و انگلستان بدست بیگانگان نورمان فتح و اداره شد و روبرقی نهاد، پس نمیتوان صفات دولت‌ها را باعث انقراض یا تعالی ملل شمرد.

گوبینو یکان یکان این عوامل را که پیشینیان او علل ترقی یا انحطاط ملل شناخته اند رد کرده و هیچکدام را علت تامه ندانسته است بلکه آنها را از جمله معضلات می‌شمارد که پس از پیدا شدن علت تام، آنها نیز در تأثیر شرکت کرده اند. گوبینو بعد از تحریر موضوع ورود و طرد اقوال دیگران بدگر عقیده خود می‌پردازد و علت اصلی و اساسی این امور را خاصیت نژادی می‌شمارد. بعقیده او انحطاط هر قومی وقتی شروع میشود که ارزش نژادی او تغییر بیابد و در نتیجه اختلاط با سایر ملل خونی را که بارث از نیکان برده بود نتواند حفظ نماید.

پس پاکی و عدم آرایش نژاد تنها ضامن حفظ جامعه و تمدن و زوال میباشد. اگر چنین قومی قهرآ زیر دست بیگانگان شد همینقدر که بتواند خون و صفات نژادی خود را حفظ کند روزی بتجدید استقلال خویش نایل خواهد آمد؛ بالعکس اگر قومی علی الظاهر تمدن و فرهنگش را هم نگهدارد ولی نسلش بواسطه آمیزش و تولد و تناسل با مردان پست، دیگرگون شود کم کم منحل میگردد چنانکه یونان و روم با داشتن فرهنگ و تمدن بسیار عالی منقرض شدند زیرا که در ادوار تباریخ خود از اختلاط نژادی نتوانستند جلوگیری کنند.

گوبینو پس از این بیانات باصل دیگر از عقاید خود میپردازد که عدم تساوی نژادها باشد. بزعم او بعضی از نژادها عالی و بعضی دانی هستند، برخی قابلیت ترقی دارند و برخی ابدالدهر محکوم بانحطاط و پستی هستند. تمدن و فرهنگ بشر منحصرأ از نژادهای عالی آمده است. بعضی نژادها در عالم هستند که باوجود عمر هزارساله نتوانسته‌اند از پست‌ترین مدارج فرهنگی قدمی بالاتر بگذارند و با اینکه در محیط‌های مختلف نشو و نما کرده‌اند موفق نشده‌اند چیزی بعالم بشریت تقدیم کنند که قابل ذکر باشد. این عدم لیاقت را باید از خواص نژادی و اوصاف ذاتی آنان دانست نه معلول محیط و عوامل دیگر. (مانند غالب کشورهای آفریقای وسطی)

گوبینو مخصوصاً علمائی را تخطئه میکند که عوامل جغرافیائی را در ترقی و تنزل ملل مؤثر شمرده‌اند. بعقیده او این عقاید را تاریخ‌تائید نمیکنند. محیط اقلیم امریکا برای نشو و نما بسیار مساعد بود با وجود این اقوام بومی آنجا بااستثنای سه ملت در امریکای مرکزی و جنوبی، موفق نشدند تمدنی از خود بظهور آورند و در حال بدویت ماندند. بالعکس اقلیم مصر و آشور و آتن و اسپارت چندان مستعد نبود و مردم برای زراعت بحفر جداول و انهار مصنوعی مبادرت می‌جستند. اما چون سکنه آن نواحی دارای استعداد نژادی بودند تمدن‌های درخشان بوجود آوردند. همچنین اگر بملل جهان بنگریم مردمان مترقی را می‌بینیم که در نواحی مختلفه الاستعداد زندگی میکنند. دلیل دیگر برای ضعف تأثیر عوامل جغرافیائی این است که در بعضی‌ها کن‌گاهی تمدن‌های درخشان ظهور کرده و پس از آن ظلمت و وحشت آنجا را فرا گرفته است. اگر واقعاً تأثیر اقلیم کافی بود بایستی همیشه حال سکنه آنجا یکسان باشد.

بعقیده گوبینو نژادهای بشری از یک ریشه نیامده و اصول مختلف داشته‌اند. و چون هر یک از منبع خاص خود تراوش کرده‌اند تا زمانی که بی آرایش و پاک بوده و با سایرین اختلاط نیافته‌اند خواص خود را بصورت تمدن‌های مختلف بروز داده‌اند. با اینکه هزارها سال بر بشر گذشته و اختلاط

وامتزاج فراوان در مردمان راه یافته است باز امروز هم نژادها را چه از حیث ساختمان و اعمال بدنی و چه از لحاظ روحیات، مختلف می‌یابیم و هیچ عامل جغرافیائی قادر به تبدیل این خواص ذاتی نخواهد بود مگر آنکه بوسیله پیوند و آمیزش خون بتوان آنها را مبدل گردانید.

باعتماد گویند در آغاز تاریخ سه نژاد اصلی وجود داشته است: سفید و زرد و سیاه و سایر اقسام طوایف از امتزاج آنها تولید شده اند. برومندترین و مستعدترین آنها نژاد سفید بوده خاصه شعبه آریائی آن. در زمانی که این نژاد خالص بود باعمال معجز آسا موفق شده است زیرا که بانی تمدن‌های بزرگ بشر، هندی، مصری، آشوری، یونانی، رومی، ژرمن نژاد آریائی بوده است، لیکن نژاد سفید پس از آمیزش با سایر نژادها خواص گرانبهای خود را از دست داده و در میان آنها افکاری که مقدمه انحطاط است ظاهر شد مثل دعوی تساوی بشر و نهضت‌های دموکراسی. پس بشر روز بروز بجانب تنزل می‌رود و اختلاط نژادها قابل جاوگیری نیست. در نتیجه مردم عالم بیشتر و بیشتر بهم شبیه خواهند شد و بحال متوسط خواهند افتاد؛ حتی محاسن و مزایای صوری بدنی و درخشندگی فکر و قریحه صنعتی مردم نیز روز بروز کاسته خواهد شد و مثل اقوام پولینزی همه خلق عالم از حیث قد و شکل و اخلاق و رفتار مشابه خواهند گردید، جامعه‌ها خواهند مرد و تمدن بشری مدفون خواهد گشت.

این بود خلاصه بیانات کنت دو گوینو که در قرن ماضی تأثیر فوق العاده بخشید و امروز نیز بواسطه حسن عبارت و قوت بیان، بی تأثیر نیست. حتی بعضی از ملل معاصر هم سعی کردند که اصول نژادی او را سرلوحه سیاست خود قرار داده نظریات او را بعمل بگذارند و اگر در کار خود موفق میشدند چه بسا که این نظریات که از لحاظ علمی چندان استحکامی ندارد، یکی از درست‌ترین اقوال در باب علل سیر تمدن‌ها بشمار می‌آمد.

هوستون استوارت چمبرلین (۱۸۵۵-۱۹۲۷)

شبهه‌ترین تألیف به تصنیفات گوینو کتاب شالوده‌های قرن نوزدهم

تصنیف چمبرلین است که در سال ۱۸۹۹ بطبع رسید و ترجمه فرانسوی آن تحت این عنوان است *Les Fondements du XIX Siècle* آغاز کلام او جوابی است باین سؤال که اساس و سرچشمه تمدن قرن نوزدهم چیست؟

چکیده جواب او از این قرار است: تمدن فعلی ما مأخوذ از چهار منبع است: یونانی، رومی، عبرانی، توتونی. شعروصنعت و فلسفه را از یونان، حقوق و سیاست و نظامات را از روم گرفته ایم و یهودیان اصول دیانت کلیمی و مسیحی را بما داده اند.

اما مقصود چمبرلین از توتون، ژرمن ها و اسلاوها و سلت ها و باقی اقوام اروپای شمالی هستند که ملل کنونی اروپا و امریکا از آنها بوجود آمده اند و تمدن فعلی بسعی آنان باین درجه رسیده است. هر یک از مظاهر تمدن قرن نوزدهم مولود خواص نژادی یکی از این چهار ملت اصیل محسوب میگردد. چمبرلین نیز نژادها را بدو دسته عالی و دانی تقسیم میکند و این اختلاف را زائیده محیط جغرافیائی آنان، نمیداند، بلکه مثل گوینونژاد سفید و شعبه آریائی آن بالاخص توتون ها را، از همه خلق عالم نجیب تر و بالاتر می شمارد. تفاوت چمبرلین و گوینونژاد این است که بزعم گوینونژاد آغاز نژادها خالص بوده اند بعد ممزوج و منحط شده اند ولی چمبرلین معتقد است که نژادهای عالی مثل یهودی و آریائی و توتونی هم در اصل خالص نبوده اند بلکه مخلوطی از اقوام پیشین محسوب میشود. نهایت اینکه اختلاط آنها به نحو خوبی صورت گرفته و موجب ترقی آنها شده است. پس در آینده هم این اختلاط نیکو و مناسب ممکن است صورت بگیرد و موجب ترقی گردد. از این قرار چمبرلین برخلاف گوینونژاد که امید بآتیه بشر نداشت راهی برای خوش بینی باز میکند و طرقی را که برای تصفیه و پیوند نژادی مؤثر میدانند ذکر مینماید.

لاپوژ

یکی از دانشمندان فرانسوی بنام و اشردولاپوژ *Vacher de La Poughe* با تحقیقات جدید خود که متکی باندازه گیری علمی از بدن انسان بود رونقی

خاص باین عقیده نژادی داد و از علم زیست شناسی و انسان شناسی به-رای عقاید فوق ادله جدیدی ذکر کرد و علائم و مشخصات دقیقتری برای نژاد عالی و دانی نشان داد.

مهمترین تحقیقات او در سه کتاب زیر آمده است :

Lès Selections Aociales (۱۸۵۰) کوششهای اجتماعی

L' Aryen Sou Role Aociale (۱۸۹۹) آرین و نقش اجتماعی او

Race et Milieu Aociale (۱۹۰۹) نژاد و محیط اجتماعی

باینکه تحقیقات لاپوژ عاری از جانبداری نیست ولسی استقلال فکر و ابتکار و قوه تحقیقی که ظاهر ساخته است کتب او را از جمله اسناد معتبر فلسفه تاریخ قرار میدهد.

بعقیده او نژادخالص درعالم وجود ندارد. دراروپا سه نژاد مختلف میتوان نشان داد. ۱- درسمت شمال آرینها که قد بلند و جمجمه دراز و رنگ موی طلائی از خواص بدنی آنهاست ۲- نژادمرکزی که آنها را آلپی می توان نامید قدشان کوتاه تر و جمجمه پهن تر و رنگ مو تیره تر است. ۳- نژاد مدیترانه ای که قامت کوتاه و جمجمه کوتاه دارند.

آرینها یا شمالیها خصال و صفاتی دارند که بکلی از دو شعبه دیگر متمایز است و آن عبارت است مثلاً از خواهشهای دامنه دار وسیع و کوشش در برآوردن آن خواهشها. افراد این نژاد در پیدا کردن ثروت قادرند و لوی کمتر آنها نگاه توانند داشت. فطرتاً متهورند و در امور عاظم پیشرفت های فوق العاده حاصل می کنند مجادلاتی که در آن وارد میشوند برای نفعی نیست بلکه محض زور آزمائی و نبرد کردن است. همه روی زمین را ملك خود می پندارند. در میان آنها هوش های فوق العاده دیده شده است. درعالم چیززی نیست که نخواهند و چون خواستند از پی آن قیام می کنند عاشق ترقی و کامیابی هستند اما نژاد مرکزی سالم تر و محتاط تر هستند و افق فکری و هست و نهمت آنها محدود است. استعدادشان متوسط است. چندان عشقی بترقی ندارند. پیرو آداب و سنن

قدیمند. غالباً در تشخیص مصالح کشور فکرشان عاجز است. اما نژاد سوم که در جنوب اروپا است حتی از نژاد مرکزی هم پست‌تر و بی‌استعدادتر است. بنابراین لاپوژ قوت اخلاقی و شهامت و همت هر قومی متناسب با درازی جمجمه اوست. در عالم هیچ قوم بزرگی دیده نشده است که اندازه دور جمجمه‌اش کمتر از ۷۵ سانتیمتر باشد.

قائد و پیشوای ملل همان نژاد شمالی است که آنها را نژاد حاکم و مسلط باید خواند. در هر جامعه طبقه عالی مرکب از همین افراد و طبقات پست‌تر مرکب از سایر شعب است. در هر قومی که عنصر شمالی بیشتر باشد ترقی محسوس‌تر است. در فرانسه و سایر ممالک هر قدر که میزان عنصر شمالی کمتر شده ضعف و انحطاط آشکارتر گردیده است.

لاپوژ از خود میپرسد که این تغییرات چگونه در ترکیب نژادی اقوام رخ داده است.

علل اساسی این تغییر چه بوده؟ چرا باید آنان که جمجمه دراز دارند و موجبات ترقی محسوبند روز بروز راه تقلیل بی‌یونند. جوابی که باین پرسشها داده دومین اصل یا نظریات او را نشان میدهد که عبارت باشد از گزینش اجتماعی.

تغییر و تبدیل افراد جامعه یا بسبب عوامل محیط است که رفته رفته رنگ و شکل و خواص جسمانی و دماغی را مبدل میسازد یا از راه انتخاب و گزینش است یعنی تقلیل تدریجی بعضی از عناصر نژادی و توسعه و تکثیر عناصر دیگر.

عامل نخستین که تأثیرات محیط بر عملش طولانی است و در زمان کوتاهی نتیجه نمیدهد و نژاد را عوض نمیکند بالعکس عاملی که انتخاب باشد در زمانی کوتاه جامعه را مبدل میسازد. مثلاً یکی از عوامل محیط تربیت است که قادر نیست سرعت نژاد را عوض کند. تربیت نمی‌تواند شخص ابلهی را راهی کند و بی‌هردانی را هنرمند سازد. تنها تأثیر آن بالا آوردن مقداری قلیل از سطح فکر متوسطین است. هرگز از راه تربیت نمی‌توان ملکات و خصال

ذاتی را تغییر داد. با وجود تکثیر مدارس و پرورشگاهها تعداد جنایات روز بروز بیشتر میشود. حجم کله انسان هم از اثر تربیت افزون تر نشده بلکه رو بنقص گذاشته است. نتایج حاصله از تربیت را نمیتوان بطور ارن باخلاف منتقل گردانید و در وجود آنان ثابت نگاهداشت.

تأثیر اقلیم بیشتر از تربیت محسوس است عوامل دیگر مانند طرز تغذیه، عادت بالکل، مزاجت میان خویشاوندان هم مؤثر هستند ولی اگر بهمین امور اکتفا شود قرن ها لازم است تا این تغییرات صورت ثابتهی بخود بگیرد. پس باید بوسیله انتخاب یکدسته از مردم را ابقا نمائیم و دسته دیگر را که مطلوب نیستند بدست فنا بسپاریم. از این راه می توان میزان ترکیب هر نژادی را در ظرف چند نسل بکلی عوض کرد. پس اختلاط نژادی بیش از هر عاملی اسباب ترقی یا انحطاط اقوام است.

در باب کیفیت این انتخاب لاپوژ میگوید انتخاب بر دو قسم است: طبیعی و اجتماعی.

طبیعی همان است که داروین و اتباعش بیان کرده اند. رفته رفته افراد لایق و قابل مقاومت می مانند و عجزه و ضعفاء از میان میروند اما در نوع بشر انتخاب اجتماعی حاکم تر است. مراد انتخابی است که در تحت تأثیر محیط اجتماعی حاصل شود.

از آنجمله انتخاب نظامی است که در نتیجه جنگها رخ میدهد. لاپوژ برخلاف عقیده عموم معتقد است که با پیشرفت تمدن جنگ تقلیل نمی یابد بلکه روز بروز فزونی میگیرد. انسان فعلی قطعاً از انسان ماقبل تاریخ جنگجو تر است. در نتیجه جنگ، افراد سالم و لایق مخصوصاً صاحبان جمجمه دراز که طبقات شجاع و قوی و پیشقدم هستند از میان میروند در صورتیکه صاحبان جمجمه کوتاه و طبقات متوسط و پست کمتر صدمه می بینند. در اروپا بر اثر جنگهای سابق همیشه آریائی های جنگجوی دلیر از بیسن رفته نژاد

آپی و مدیترانه‌ای سالم مانده‌اند همین حوادث موجب شد که آریائی‌های یونان و روم قدیم و نجبای قرون وسطی که از نژاد شمالی بودند بمقدار زیاد از بین رفته و اگر تکثیر نسل آریائی‌ها جبران نشود این نژاد بکلی از جامعه محو خواهد شد.

قسم دیگر از انتخاب اجتماعی رالایوژ سیاسی مینامد که نتیجه آن هم منفی است و بواسطه مجادلات سیاسی رخ میدهد. انقلابات و جنگهای داخلی بهترین افراد را که همیشه مقدم هستند از میان برمیدارد. در یونان و روم و در موقع انقلاب فرانسه و سایر شورشهای سیاسی طبقات خوب جامعه روبرزوال نهادند. گذشته از این بواسطه جریان های سیاسی مردان پست فطرت و نابکار و دسیسه‌کار بالا می‌آیند و مردمان شریف و متفکر و روشن ضمیر را عقب میزنند، یا آنها را از بن برمیدارند، یا مأیوس و گوشه‌نشین میکنند.

قسم دیگر انتخاب مذهبی است. در بعضی مذاهب ازدواج برای طبقه روحانی ممنوع است. پس جمعی از نخبه مردم از تولید مثل باز میمانند، در صورتیکه بتحقیق پیوسته که اکثر داوطلبان حرفه روحانیت مردمان با اراده و متفکری هستند. گذشته از این، جنگهای دینی و عقوبت‌هایی که بنام دیانت جریان داشته موانعی برای ازدواج فراهم کرده و اسباب ضعف نژاد میگردد مثلاً تشویق بخلوت و انزوا و زهد و پارسائی که مانع ازدواج است و همچنین ممنوع بودن مزاجت با اهل سایر ادیان و مذاهب قسم دیگر انتخاب اخلاقی است که وابسته قسم فوق است یعنی موانعی که از راه اخلاق و عادات در جامعه پیدا میشود مثلاً ناپسند بودن معاشرت مردوزن و ناپسند بودن برهنگی که گاهی بحد افراط میرسد و زنان و مردان مجبور میشوند با پوشیدن لباسهای بلند و چسبیده بر خلاف بهداشت عمل کنند، مانع نور آفتاب و جریان هوا و جلب امراض از قبیل سل و غیره شوند، بعلاوه بواسطه تبلیغ رحم و شفقت و نوع پروری ضعفا و طبقات

پست محفوظ میمانند و تولید مثل میکنند. پس اخلاق هم یکی از عوامل اجتماعی انتخاب است.

قسم دیگر انتخاب جرفه‌ئی است بموجب آمارهای دقیق در هر حرفه اشخاصی که از حیث هنر و استعداد در قسمت عالی واقعند کمتر اولاد پیدا میکنند تا آنهایی که در قسمت دانی واقع هستند. پس میتوان گفت که چون هنرمندان و متخصصین بیشتر از درازسران هستند، کم بودن اولاد آنها موجب ضعف این طبقه و قوت طبقه کوتاه سران میشود که خود مقدمه انحطاط است.

قسم دیگر از انتخاب اجتماعی آن است که از جریان سکنه دهات بسوی شهرها حاصل میشود. بزرگ شدن بلاد و پیشرفت صنایع موجب میگردد که پیوسته رعیت دهات بشهرها آمده ساکن شوند و این مسلم است که مهاجرین بطور کلی با اراده‌تر و کاری‌تر هستند تا آنهایی که در ده میمانند. پس شهرها همیشه سکنه خوب دهات را تقریباً بسوی میکشد و رفته رفته آنها را یا از راه امراض فاسد میکند یا بواسطه محدودیت‌های شهر از تکثیر اولاد باز میدارد.

خلاصه به عقیده لاپوژ انتخاب اجتماعی از هر قسمی که باشد نتیجه منفی می‌بخشد یعنی نژاد را از بهترین عناصرش محروم میسازد. حتی در ممالک انگلو- ساکسون که سابقاً خالص‌تر بودند می‌بینیم که در طبقات عالیه مردمان دراز سرو آریائی نژاد کم شده و طبقه کوتاه سر روی کار آمده اند.

زمین‌شناسی ثابت میکند که در ادوار مختلف موجودات کامل چون نتوانسته‌اند با محیط سازش کنند از میان رفته‌اند و انواع ابتدائی‌تر بجای آنها نشسته‌اند. زیست‌شناسی (بیولوژی) نشان میدهد که انتخاب موجود زنده هم از جهت تقهقر و هم از جهت تقدم صورت میگیرد. تاریخ شاهد است که بسی از تمدن‌های عالی و ملل بزرگ پس از چندی ترقی رو بزوال نهاده‌اند. پس تصور ترقی عالم و بهبود اخلاق و احوال خلایق موهوم و بی‌پایه است این علوم نشان میدهند که موجودات هر قدر کاملتر باشند بیشتر در معرض زوال هستند

و بالعکس موجودات ابتدائی و ناقص بهتر تحمل آفات و تغییرات را میکنند. در نژادها هم چنین است، عالی در معرض تلف و دانسی محفوظ از آسیب است.

این بود شمه ای از عقاید چندتن از دانشمندانی که علت حقیقی و سبب اساسی تغییرات تاریخی و تأسیسات اجتماعی را نژاد و خواص ذاتی و ثابت آن میدانند. ✽

✽ این مقاله که هنوز در جامی به چاپ نرسیده با لطف دانشمند معظم آقای دکتر باستانی پاریزی استاد دانشگاه تهران به مجله بررسیهای تاریخی اختصاص داده شده - مجله بررسیهای تاریخی از این همکاری، صمیمانه سپاسگزار است.

اوستا و زرتشت

ترجمه :

دکتر فرهاد آبادانی

مطلبی شبیه بداستان درباره کشف اوستا کتاب مقدس ایران باستان ، در میان مردمان جهان غرب زبانزد است. قسمتی از این کتاب در سال ۱۶۳۳ میلادی بشهر کانترבורی آورده شد . قسمتی دیگر از این کتاب در سال ۱۷۲۳ بکتابخانه بوردلین در آکسفورد رسید، اما هیچ کس تا آن موقع نتوانست آن صفحات را بخواند و از مطالبش آگاهی حاصل کند. این صفحات همانطور در حال فراموشی بود تا اینکه برای اولین بار صفحه ای از آن بپاریس فرستاده شد و مورد توجه جوان پرشور فرانسوی بنام انکتیل دوپرن Anquetil du Perron قرار گرفت.

در هر صورت با توجه به اهمیت مطلب ترتیبی فراهم نمود که به هندوستان و نزد پارسیان برای فرا گرفتن زبان مزبور برود. او با پیشوایان مذهبی پارسیان روابط دوستی ریخت و زبان اوستارا از مؤبدان آموخت و پس از مدتی اقامت در هندوستان با چندین جلد نسخه های خطی بکشور خویش مراجعت نمود. با گذشت ده سال از مراجعت وی از هندوستان موفق شد که در سال ۱۷۷۱ برای نخستین بار ترجمه ای از اوستا با شرح و حواشی منتشر نماید.

اگرچه این ترجمه طرف توجه مردمان زمان قرار گرفت، اما بهیچوجه نتوانست مورد قبول ایشان واقع شود که این ترجمه اصیل و از روی زبان اصلی ایران باستان انجام شده باشد. در حدود نیم قرن گذشت تا اینکه یکی دیگر از دانشمندان توانست خویشی نزدیک زبان اوستا و زبان سانسکریت را که کتاب ریگ ودا و سایر کتب مذهب هند در حدود ۱۲۰۰ سال پیش از میلاد مسیح با آن نوشته شده بود دریابد. بدین طریق در حدود یک قرن و نیم میگذرد که ارزش و درستی اوستا شناخته شده است. دانشمندان با کمک زبان سانسکریت موفق شدند معانی و تفاسیر بسیاری از نکاتی را که برای انکتیل دوپرن نامفهوم بود دریابند.

این کار بسیار شباهت دارد بکار دانشمندان زبان عبری که برای فهم و درک بیشتری از مفاهیم آن زبان و با کمک از زبانهای دیگر سامی و بخصوص از زبان عراق قدیم توانستند از پیشینگانشان بهتر و جلوتر بیفتند.

یک قسمت از اوستای موجود بنام «گاتها» خوانده میشود که از سایر قسمتهای اوستا امتیازاتی دارد و این مطلب برای اوستا شناسان روشن شده است. «گاتها» بصورت نظم سروده شده و زبان آن بازبان سایر قسمتهای اوستا تفاوتی دارد. در ابتدای قرن بیستم دانشمندان ایران شناس متفق الرأی شدند که «گاتها» از لحاظ یک نواخت بودن و تباین و از نظر دستور زبان با سایر قسمتهای اوستا اختلاف دارد و مورد قبول واقع گردید که کار اصلی زرتشت، پیغمبر ایران باستان و مؤسس دین مزدیسنا است.

سه سال قبل از جنگ اول جهانی یکی دیگر از دانشمندان،

تحقیق در زبان اوستائی را مورد توجه قرار داد. این شخص جمس هوپ مولتن James Hope Multon بود که تحقیقاتش در زمینه انجیل بزبان یونانی باعث نام و شهرت او شد. در سال ۱۹۰۶ هنگامی که مولتن همت بچاپ ترجمه انجیل خود بزبان یونانی همراه با دستور زبان و از روی قواعد دستوری پرداخت، نه آنکه فقط بصرف يك ترجمه تحت اللفظی قناعت کند، همان روش و زبان درستی را بکار برد که بعدها همان زبان جهان امپراطوری روم شد. همان تحقیقات و تتبعات مولتن بود که او را بازبانهای دیگر هند و ژرمن مانند اوستا و سانسکریت آشنا ساخت. او هرگز تظاهر نکرد که خود را در میان دانشمندان اوستا شناس جای دهد. اما با فکری روشن موضوع را مورد توجه قرار داد تا جائیکه بحقایقی چند آشنا گردید و از آنجمله اینکه بروی مسلم شد که «گاتها» از سخنان زرتشت، پیغمبر ایران باستان است.

نتیجه این تحقیقات در کتابی تحت عنوان «طلیعه مذهب زرتشت»، در سال ۱۹۱۳ منتشر گردید. دوسال یا سه سال پس از انتشار این کتاب، متأسفانه مؤلف قربانی غیر مشخص يك زیر دریائی جنگی آلمان شد. مطالبی که در کتاب مولتن مورد بحث قرار گرفته اند بشرح زیر خلاصه میشوند:

«گاتها» بدون شك از گفتار زرتشت بانی و مؤسس دین یکتاپرستی ایران قدیم است. سایر قسمتهائی از اوستا که از حیث مطالب با گاتها متفاوتند، نماینده مذهب زرتشت در دوران بعد از زرتشت است، آنطور که در طی قرون بوسیله مغها بمردم عرضه شده است. مولتن اضافه میکند که مذهب زرتشت را فقط و فقط از روی «گاتها» باید قضاوت نمود. چگونگی این تغییرات از دین اصلی زرتشت و آنچه بعداً بمردم نموده شد باید بطور جامعی مورد بحث و تحقیق قرار گیرد. مولتن با دلائل قوی و متقن شرح داده است که مغها ایرانی نبودند بلکه آنها بیگانه و بت پرست و از آسیای مرکزی و اسلاف آنها از بودائیان مبتنی اند. بپرتقدیر این مغها بعد از پیشوایان مذهب زرتشتی شدند و

بعدها بسیاری از عقاید خود را باین دین افزودند و همین عقاید است که بعدها وارد مذهب شد و بر جای ماند.

برای آنکه بهتر بتوانیم بکنه مذهب زرتشت واقف شویم باید چند قرن به پیش از زمان زرتشت برگردیم و از مذهب و عقاید ایرانیان آن زمان آگاه شویم. ما میدانیم که هندوان و ایرانیان از يك نژادند و زبانشان نیز با هم خویشی نزدیک دارد. هنگامی که هندوان در حدود ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد در سرزمین هند رحل اقامت افکندند، یحتملا در همان حدود آریائیهان نیز بسرزمین ایران ورود کردند. بنابراین باید اذعان نمود که ایرانیان نیز در این هنگام مانند هندوان، خدایان متعدد را پرستش مینمودند.

اولین مدرک و گواه بر ثبوت این مطلب حفریاتی است که در بغاز کوی در آسیای مرکزی انجام شده است. در یکی از اسناد کتبی که در آنجا پیدا شده بتاریخ ۱۴۰۰ سال قبل از میلاد است و در آنجا اسامی مهر، وارونسا، ایندرا و نستیا Nasatya آمده که این اسامی بواسطه ذکرشان در ریگودا، کتاب مذهبی هندوان، بنظر ما غریب نیستند. اگر این اسما در آن زمان و در بین ساکنین سرزمین هند آشنا بوده‌اند، بعید نیست که در ایران نیز مورد پرستش مردمان بوده باشند.

نه قرن پس از آن یعنی در قرن پنجم قبل از میلاد مورخ یونانی هرودوت که از ایران و عراق دیدن نموده است راجع بمذهب ایران باستان و طرز پرستش آنها مطلبی دارد که مولتن در کتاب خود به نام «طلیعه مذهب زرتشت» در صفحه ۳۹۱ باین شرح آورده است: «مجسمه ساختن و معبد و محراب برپا کردن نزد ایرانیان مرسوم نیست و کسانی که بچنین اعمال میپردازند بنظر آنان کار ناصوابی مرتکب میشوند، برای اینکه آنان مثل یونانی‌ها پروردگاران آدمی شکل اعتقاد ندارند.»^۱

۱ - اخلاق ایران باستان تألیف دینشاه ایرانی (سلسیتر) ترجمه آقای سپنتا ص ۷۸

ایرانیان در بلندی و قلّه کوهها ستایش خود را آغاز میکنند. ایشان در معابد خود برای خدایان قربانی نمیکند. مغان نماز را با آهنگ و با آواز می‌سرایند. همین طرز ستایش و سرایش سرودهای مذهبی در بین هندوان نیز رایج بوده. هندوان نیز ریگ ودا را با آواز و آهنگ می‌سرایند. مراسم مذهبی گیاه «هوم» در آئین زرتشتی بی‌شبهت با انجام مراسم «سوم» در بین هندوان نیست.

این شرح و توصیف در قرن پنجم یک رسم زرتشتی نبوده بلکه بطور معلوم مربوط بدین ایران قبل از ظهور زرتشت است. حالا این پرسش پیش می‌آید که زرتشت کجا و چه وقت ظهور نموده است؟ تاریخ سنتی زمان زرتشت را بین ۶۶۰ - ۵۸۳ قبل از میلاد قرار داده که این تاریخ درست یک قرن قبل از ولادت هرودوت است.

پس چطور است که هرودوت آثاری از آن را ندیده باشد؟

داریوش بزرگ (۵۲۲ ق.م - در روزگار وی زوروبابل کنیسای یهودیها در اورشلیم از نو بنامد) بطور یقین زرتشتی بود زیرا او نام خدای زرتشت یعنی «اهورامزدا» را در کتیبه‌های بیستون نوشته است. کوروش که قبل از او (داریوش) میزیسته است با احتمال ضعیف زرتشتی نبوده زیرا در یکی از مهرهای استوانه‌ای خود پیروزی بر بابل را بیاری مردوک خدای بابلی‌ها میداند.^۱

نزدیکی و شباهت زبان اوستا بخصوص زبان گاتها با زبان سانسکریت و آنهم زبان ودا خود گویای یک زمان بسیار دور است. مطلبی که در اینجا شرح آن واجب مینماید این است که زرتشت خیلی قبل از تاریخ سنتی میزیسته است و حداقل باید زمان ظهور او را بین ۱۰۰۰ - ۹۰۰ قبل از میلاد قرارداد، اما در قسمتی دور از ایران در سیستان در قسمت غربی افغانستان

۱ - در خصوص مذهب کوروش کبیر رجوع کنید بمقاله « دو هزار و پانصدمین سال کوروش کبیر و شاهنشاهی ایران » - مجله بررسی‌های تاریخی - شماره ۴ سال یکم دیماه ۱۳۴۵ - ص ۲۹-۴۴.

یا در بلخ واقع در شمال افغانستان بوده است. مذهب او بطور خیلی کندی پیشرفت نمود، تا هنگامیکه بوسیله مغها بنقاط مختلف پراکنده شد، اما در همان موقع بسیاری از افکار و عقاید مغها در این مذهب داخل شد و آن را از اندیشه عالی اولیه خود بزیر آورد.

هرودوت میگوید که در زمان او شش قبیله یا ایل در ماد میزیستند که یکی از آنها آریائی بوده و دیگری بنام مغها خوانده میشدند. اما آنچه هرودوت آنها را بنام قبیله خوانده است بیشتر بنام طایفه باید گفته شوند. داریوش بزرگ در کتیبه های خود «اهورامزدا» را بنام خدای آریائی ها خوانده است. شاید اینجا کلمه «آریائی» تنها به طایفه ای اطلاق میشده است که داریوش نیز یکی از افراد آن طایفه بوده است. اما امروز این واژه بهمه ایرانیان اطلاق میشود. بموجب روایت های بعدی زرتشت خود نیز از مغان بوده است و پیشوایان مذهبی نیز بعداً خود را از همین تبار میدانند. اما چنین بنظر میرسد که به ظن غالب زرتشت نیز یکی از افراد همان قبیله یا طایفه بوده است که هرودوت و داریوش آنها را بنام «آریائی» خوانده اند.

از آنچه گفته شد آشکار است که دین قدیم ایران پیش از ظهور زرتشت اعتقاد به مظاهر مختلف مانند دین هندوان داشته است. از مطالب گاتها بخوبی برمیآید که زرتشت علیه این شرك و چند خدائی قیام کرد و خدای یگانه خود را بنام «اهورامزدا» بجهانیان اعلام نمود. زرتشت بخدای خود «اهورا» خطاب نمود و این همان نامی است که بصورت «اسورا» و در ریگ ودای هندوان بچند مظهر مختلف مانند وارونا و غیره که خدایان هندوان باشند، اطلاق میشد. «اهورامزدا» از دو جزء ترکیب شده که جزء اول اهورا بمعنی «سرور و بزرگ» و «مزدا» بمعنی «دانا و بر همه چیز آگاه» است و این ترکیب زمان ها پیش از زرتشت بوسیله آشوریها بکار برده میشد.

در ریگ ودا کلمه «ریتا» که همکار با «وارونا» است بکار برده شده. «ریتا» در سانسکریت بمعنی «امر و فرمان» مخصوصاً «دستورات اخلاقی» و راستی و درستی از آن اراده شده و نماینده این عمل «وارونا» خدای راستی و

درستی است و در پرستش انتظار راستی و درستی را از پیروان خود دارد. همین کلمه و همین دستور اخلاقی در مذهب ایران بصورت اربت یا آشا آمده است. این کلمه در سال ۱۴۰۰ قبل از میلاد قسمتی از نام شخصی بنام «ارتاتاه» را تشکیل میدهد. این شخص پادشاه قوم میتانی بوده است و حتی بعدها در نام پادشاهانی مانند ارتخشیر دیده میشود.

این مینماید که زرتشت اهمیت فوق العاده برای اشا یعنی راستی و پاکی و درستی قائل بوده است. یکی از افتخارات تورات نیز این است که در آن برای خدای یگانه قوم اسرائیل همین صفت راستی و درستی را تأکید نموده است. از این اشاره در گاتها چنین استنباط میشود که زرتشت دین یکتاپرستی را بجهانیان عرضه کرد و این در حدود یک یا دو قرن قبل از آن بود که از طرف پیغمبر قوم بنی اسرائیل این ندا در داده شود.

در مذهب زرتشت دو قوه قوی یاد و اصل مهم در برابر یکدیگر صف آرائی کرده اند. اشا یعنی راستی و دروج یعنی دروغ. در مذهب زرتشت «اهورامزدا» خدای یگانه و قادر متعال است. اما بعداً این اشتباه برای مطالعه کنندگان پیش آمد و با اشتباه مذهب زرتشت را مذهب دو گانه پرستی دانستند و این اشتباه از آنجا ناشی شد که دو قوه «اشا» و «دروج» را در عامل اصلی پنداشتند. مولتن در این باره کاملاً حق داشت که زرتشت را از این افترا مبرا بداند. برای تأیید این مطلب، در زیر قسمتی از یسنا ۳۰ آورده میشود تا نشان داده شود که مذهب زرتشت مبرا از افتراء دو گانه پرستی است. در بند از یسنای ۳۰ های ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ چنین آمده است:

« بسخنان مهین گوش فرا دهید با اندیشه روشن بآن بنگرید و میان این دو آئین (دروغ و راستی) خود تمیز دهید پیش از آنکه روز واپسین فرارسد هر کسی بشخصه دین خود اختیار کند. بشود که در سرانجام کامروا گردیم.»

« آندو گوهر همزادیکه در آغاز در عالم تصور ظهور نمودند یکی از آن نیکی است در اندیشه و گفتار و کردار و دیگری از آن بدی (در اندیشه و

« گفتار و کردار) از میان این دو مرددانا باید نیک را برگزیندنه زشت را .
 « هنگامیکه این دو گوهر بهمرسیدند زندگی و مرگ پدید آوردند .
 از این جهت است که در سرانجام دروغ پرستان از زشت ترین مکان (دوزخ)
 و پیروان راستی از نیکوترین محل (بهشت) برخوردار گردند . »

« از میان این دو گوهر دروغ پرست زشت ترین کردار را برای خود برگزید .
 پیرو راستی آن کسیکه همیشه با کردار نیک خویش خواستار خوشنودی مزدا
 اهوراست خردمینوی را که با زیور ایزدی آراسته است اختیار نمود . »

« از میان این دو گوهر دیوهانیز بد را از خوب نشناختند زیرا که در هنگام
 مشورت آنان با همدیگر (دیو) فریب فرارسید تا گزیر زشت ترین اندیشه برای
 خویش برگزیدند آنگاه بسوی خشم روی آورده تا بتوسط آن زندگانی بشر
 را تباه کنند »^۱

کلمه دیو که در قطعات بالا بکار برده شده با کلمه دیوس Deus لاتین و
 دیو (بایای مجهول) در زبان سانسکریت از یک ریشه و بن هستند با این تفاوت
 که در مذهب زرتشتی دیو منفور است ولی در مذهب هندوان نام خدایات و در
 زبان سانسکریت و لاتین بمعنی روشنائی است . تمام خدایان قوم هندو آریین
 در مذهب زرتشت مردود شناخته شده اند بجز اهورامزدا که بخدای یگانه
 اطلاق میشود .

بعقیده مولتن امشاسپندان در مذهب زرتشت از صفات اهورامزدا هستند
 نه آنکه وجود خارجی داشته باشند .

درویشی و پشت پابدنیا زدن از مذهب زرتشتی دور است . جهان میدان کار
 و کوشش و فعالیت است . جهان میدان مبارزه نیکی و بدی است . انسان باید
 همیشه جانب نیکی را بگیرد تا بدی از جهان معدوم شود . در مذهب زرتشت با امر
 کشاورزی و آبادی جهان سفارش فراوان شده است . در جهان دیگر نیز زرتشت

۱ - از کتاب گاتها ترجمه استاد پور داود چاپ اول بمبئی ۱۳۰۵ ، نقل شده .

از پیروان خود در مقابل اعمال بد آنها شفاعت نخواهد نمود و هر کس با کردار خود بجهان دیگر می‌رود و پاداش اعمال این جهانی است که در جهان دیگر انسان با آن روبرو می‌شود. امید زندگانی و پاداش در جهان دیگر و رسیدن به خسترا بسیار شباهت با فکر «سلطنت آسمانی» در آئین مسیحیت دارد. همین افکار است که بعدها بنام «سوشیانت» یا نجات دهنده در این دو مذهب آشکار می‌شود.

در مذهب زرتشت اعتقاد بر ستاخیز موجود است. طرز از بین بردن اموات در روز گار زرتشت روشن نیست اما از برخی از پادشاهان هخامنشی مقابری از سنگ موجود است. در حال حاضر پارسیان اموات خود را در بلندی و در معرض نور آفتاب و ماهتاب می‌گذارند و این از آن جهت است که نباید آتش و آب آلوده شوند و بهمین سبب برخلاف هندوان مرده را نمیسوزانند و یا آب نمی‌اندازند. این طرز از بین بردن اموات در سرزمینی مانند ایران با آن زمستانهای سرد و تابستانهای گرم از پسندیده‌ترین روش است. يك مطلب دیگر که شاید از روزگار هخامنشی‌ها در مذهب زرتشت وارد شده است مسئله نجوم و ستاره‌شناسی است که مغان از بابلی‌ها هنگامی که بعراق امروزی ورود نمودند آموختند و از این جهت این علم را در زبان‌های اروپائی مجیک^۱ خواندند. يك مثل فوق‌العاده که از پیشگوئی مغان در داستان سن ماشیو آمده این است که مغان با علم نجوم تولد حضرت مسیح را دانستند. قبل از تولد مسیح مغان بعزم دیدار طفل بمحل تولد وی رفتند و از هر کس سراغ نوزاد و نجات دهنده پیروان مسیح را می‌پرسیدند. این مغان تولد مسیح را خبر دادند. باین صورت در این داستان دو مطلب آشکار میشود یکی آنکه زرتشتیان با اهمیت راستی و حقیقت پی بردند و دیگر اینکه مغان با اطلاع از علم ستاره‌شناسی تولد وجودی را خبر دادند که نجات دهنده پیروان خودش نامیده شد.

بامطالعه کتاب تحقیقی مولتن و قضاوت صحیح او در شناسائی زرتشت آنطور که در کتاب «گاتها» معرفی شده است فهمیده میشود مذهب زرتشت

با آنچه که مغان بعدها نشان دادند تفاوت کلی دارد. اکنون با توجه بمطالب فوق میتوانیم بدون هیچگونه ابهامی زرتشت را پیام آور راستی و نخستین کسی که اندیشه یکتاپرستی را بجهان آورد بشناسیم و براو درود و تحیت بفرستیم.

تنهاپرستی که باقی میماند این است که چرا این مذهب زیاد گسترش نیافت، برای قرنهادرسرزمینی که بوجود آمده بود چندان پیشرفتی ننمود و هرگز بنام يك مذهب تبلیغ شد و درجهان گسترش نیافت. اگر اثر و نفوذی در مذهب یهود گذاشته است نه از راه تبلیغ بوده است. عقیده بروز رستاخیز و یا عقیده به سوشیانت (نجات دهنده) که در مذهب یهود و سایر مذاهب است از اندیشه مزدیسنا است. بسیاری از اعتقادات مذهب شیعه که باید صورت ایرانی اسلام دانست از اثر تماس با مذهب زرتشت و در تحت نفوذ آن مذهب بوجود آمده است.

دوست دانا و فرزانه ماچنین
حکایت کرد که :

سیرتاریخ نگاری و فلسفه اجتماعی آن

«علم تاریخ در عرب و اسلام
از علم حدیث و سیره و مغازی
(جنگها و نبردها) آغاز شد تا
تدریجاً ترقی و تکامل یافت و
بشکل تاریخ‌های معمولی و
متداول درآمد.»

مورخان مشهور اسلامی مانند
طبری دانشمند مشهور ایرانی،
ابن الاثیر و ابن خلدون کتابهای
تاریخی خود را بآن کیفیت و شکل
تألیف کرده و بیادگار گذاشته‌اند^۱
ولی باید متوجه شد که این کتابهای
تاریخ فقط یک شعبه از تاریخ که
در میان دانشمندان اسلام معمول
بوده است می‌باشد. شعبه دیگری
هم از تاریخ داریم که دانشمندان

بقلم
مرتضی مدرس چهاردهم

۱ - نگاه کنید به سلسله مقالات تکامل تاریخ - فلسفه تاریخ و اجتماع - ابن خلدون و
فلسفه تاریخی او - تاریخ در عرب - سیرتاریخ نگاری و فلسفه اجتماعی آن - تکامل نهایی تاریخ -
بهمراه فردوسی - طبری مورخ و مفسر بزرگ ایرانی بقلم مرتضی مدرس چهاردهم در دوره
اول و دوم مجله ماهانه وحید چاپ تهران.

و مورخان اسلام در آن کار کرده اند و اهمیتش اگر از تاریخ های معمولی بیشتر نباشد کمتر نیست ، این شعبه که معمولاً بعلم رجال و تراجم احوال مشهور است مانند فن تاریخ معمولی اصلش از علم حدیث و سیره می باشد باین ترتیب که محدثین و اخباریان اوایل اسلام اساس تاریخ نگاری را بوجود آوردند و بعدها این رشته از علوم اسلامی بدو شعبه منشعب گردید ، یکی شعبه تاریخ های متداول و دیگری شعبه تراجم احوال و علم رجال. در این شعبه آخر هم دانشمندان اسلام خدمت های گرانبهایی انجام دادند و آثار گرانبهایی از خود بیادگار گذاشته اند. از صحابه و تابعان پیامبر گرفته تا مشاهیر عالم اسلام و ایران مانند خلفاء و پادشاهان ، وزیران ، علماء ، فقهاء ، محدثین ، ادباء ، شعراء ، حکماء ، اطباء ، قراء ، مفسرین ، مشایخ ، زهاد و اولیاء که بسیاری از آنان از نژاد پاک ایرانی بودند و پرورش اسلامی یافته اند ترجمه احوالشان راثبت و تاریخ و محل تولد و وفاتشان رامعین نموده اند. از آنجائی که همه میدانیم کتاب های تاریخ عمومی شرح کارهای شهریاران ، وزیران و سرداران لشکر را دربردارد و راجع ب مردم غیر سیاسی و غیر نظامی بحث و گفتگویی بمیان نمی آید بنابراین فایده آن کتاب ها هم محدود است ولی در کتابهای رجال و تراجم احوال از مشاهیر طبقات مختلف صحبت میشود. در نتیجه بهره این رشته از تألیفات بیشتر است .

میتوان گفت که کتابهای تراجم تا اندازه ای نقص ها و ضعف های کتب تاریخ را اصلاح و جبران می کند.

در بعضی از کتابهای تراجم نام های اشخاص بترتیب حروف هجا یاد آور شده است که خود سبب آسانی پیدا کردن ماده مطلوب میشود این هم یکی از ابتکارات دانشمندان اسلام است .

یونانیان قدیم که در بیشتر علوم پیشقدم و راهنمای ملل دیگر جهان از جمله عرب ها بودند کتابی که نام دانشمندان را بترتیب حروف هجا نوشته باشند به یادگار نگذاشته اند. متأسفانه دانشمندان عرب بی ذوقی بخرج داده بجای اینکه حروف اول عنوان مشهور بزرگان از قبیل لقب، کنیه و سایر اسباب شهرت آنان را املاک کار قرار دهند نام های شخصی مشاهیر یعنی

اسمی را که پدر و مادرشان در هنگام تولد بر آنان گذاشته‌اند بدون ملاحظه عنوانی که بعدها بآن شهرت یافته‌اند، به ترتیب حروف هجا از الف تا یا نوشته‌اند. در این رشته از کتابها ما نمی‌توانیم شرح احوال فرابی، ابن سینا، سیمویه، زرخشری دانشمندان بزرگ ایران و اسلام را در زیر این عنوان‌ها پیدا کنیم. امثال، شریف‌رضی شاعر بزرگ و دانای مشهور را در زیر عنوان خود ثبت نکرده‌اند با آنکه اشعار وی مشهورترین اشعار عرب می‌باشد و هر شاعر و ادیبی ده‌ها بیت از شاهکارهای او را بخاطر دارد، باید قبلاً نام شخصی این مشاهیر را از جایی بدست آوریم و سپس بآن نام‌ها در جایگاه خودشان رجوع نماییم، نویسندگان کتابهای تراجم و رجال باندازه‌ای زیاد هستند که تنها شمردن نام آنان بدر از اکتشاف نام چند نفر را بطور نمونه اشاره می‌کنیم:

۱ - طبری متوفی بسال سیصد و ده که با تألیف کتاب ذیل در شرح احوال و آثار صحابه و تابعین در ردیف دانشمندان و مورخان رجال و تراجم بشمار می‌رود.

۲- ابوالفرج اصفهانی مؤلف دو کتاب بسیار نفیس «الاعانی» و «مقاتل الطالبین»، ارزش و اهمیت این دو کتاب در نزد اهل فن فراوان است.

۳- ابن عبدالبر از دانشمندان بنام اندلس که مؤلف کتاب معتبر استیعاب در شرح احوال صحابه پیامبر اسلام می‌باشد و در سال چهارصد و شصت و سه هجری در گذشت.

۴- یاقوت حموی مؤلف کتاب معجم الادباء در بیست جلد. اگر این کتاب در دست نبود تاریخ ادبیات عرب ناقص بود، چه شرح احوال و آثار بسیاری از ادیبان نامی عرب را در بردارد که از نژاد پاک ایرانی بودند و پرورش اسلامی یافتند، در این کتاب اشاراتی درباره شهریاران و بزرگان ایران است که چگونه دانشمندان و ادباء را تشویق مینمودند.

بالاخره ابن خلکان که شاید بزرگترین نویسنده بیوگرافی در اسلام باشد و یکی از دانشمندان بزرگ اروپا در حق وی گفته‌است که ابن خلکان

معادل و هم طراز پلوتارك است، ترجمه احوال او را بطور خلاصه از نظر خوانندگان گرامی می گذرانیم.

براستی هر گاه تاریخ، پلوتارك را از فلاسفه بدانند چرا ما ابن خلکان را از مورخان فیلسوف ندانیم؟

ابن خلکان احمد بن ابراهیم ملقب به شمس الدین در سال ششصد و هشت هجری قمری در شهر اربل از شهرهای شمال شرقی عراق متولد شد و نسبش به برمکیان از وزرای مشهور ایرانی دوره عباسیان میرسد.

نزد دانشمندان عصر خود به تحصیل پرداخت. مدارج کمال را پیمود. از بسیاری از دانشمندان و مشایخ زمان خود به تحصیل اجازه موفق شد تا آنجا که يك نفر بانوی عالمه بنام ام مؤید نیشابوری جزو مشایخ اجازه وی دیده میشود.

ابن خلکان بحلب و شام و مصر مسافرت کرد، در مدارس مختلف به تدریس مشغول شد تا در سال ششصد و پنجاه و يك هجری قمری به سمت قاضی القضاتی دمشق منصوب میشود. در مدت نه سال در کمال عدالت و درستکاری داوری می کند، در سال ششصد و شصت از منصب قضاء معزول میشود و سپس به مصر رهسپار می گردد. در سال ششصد و شصت و شش هجری قمری دوباره قاضی دمشق میشود و مدت پنج سال در این کار باقی می ماند و در سال ششصد و هفتاد و يك هجری قمری در همان شهر وفات مییابد.

از ابن خلکان تألیفاتی چند و مقداری از اشعار باقی مانده است ولی مهمترین تألیف وی همان کتاب (وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان) است که در شرح احوال و آثار مشاهیر اسلام نوشته شده و مشتمل بر هشتصد و شصت و پنج ترجمه است. از حیث سلاست عبارت و درستی تدقیقات و صحت محاکمات تاریخی دارای امتیاز می باشد. این کتاب پس از ششصد سال که از زمان تألیفش گذشته شایستگی آن را داشته است که بزبان های اروپائی ترجمه

شده و مورد استفاده قرار گیرد چنانکه ترجمه انگلیسی و فیات در سال هزار و هشتصد و هفتاد میلادی در چهار جلد چاپ و منتشر گردید^۱ ذیل‌های متعددی بر کتاب «وفیات الاعیان» نگاشته شده است که مشهورترین آنها کتاب «فوات الوفیات» تألیف محمد بن شاکر کتبی است که در آخر کتاب وفیات در مصر بچاپ رسیده و جداگانه هم چاپ نفیسی از آن شده است. صفدی هم کتابی بنام «الوافی بالوفیات» در بیست جلد تألیف نمود که چهار جلد آن بکوشش مستشرقین چاپ شد، دریفا که در وفیات هم بعنوان مشهور صاحبان ترجمه توجه نشده است بلکه نام‌های اصلی مشاهیر به ترتیب حروف هجا یادآوری شده است که این پیدا کردن شرح احوال و آثار مشاهیر رانا اندازه‌ای مشکل می‌کند. شایسته است که مورخان در تألیف تاریخ ایران بآن کتابها مراجعه کنند. چه بسیاری از بزرگان که نامشان در این رشته از تاریخها ثبت شده است در حالیکه در سایر کتابهای فارسی اثری از آنان نیست. نباید در تاریخ و تمدن و فرهنگ آنان را فراموش نمود.

مزایا و نقایص تاریخ عربی اسلامی

پس از اطلاع اجمالی از چگونگی پیدایش فن تاریخ نگاری در عرب و اسلام و اعلام و اطلاع از کیفیت کامل این فن در دوره های بعدی و آشنائی اجمالی با چند تن از مشاهیر مورخان اسلام، مناسب است در باب اصول کلی فن تاریخ و روشی که دانشمندان تاریخ در اسلام برای انتقاد و تشخیص راهها و معمول بودن خبرها و روایت‌های تاریخی بکار می‌داشتند تا اندازه‌ای صحبت بشود. چون علم تاریخ اساساً از علم حدیث دریافت شده بود و چنانکه در گذشته هم اشارت شد در اول کار خود یک شعبه از علم حدیث بشمار میرفت نویسندگان تاریخ هم طبعاً در باب جمع و تدوین روایت‌های تاریخی و هم در باب نقد و تشخیص درستی و نادرستی آنها از روش علمای حدیث پیروی می‌کردند. از همین رو

۱- گویند اعتضاد السلطنه وزیر علوم عصر ناصرالدین شاه قاجار این کتاب را بفارسی ترجمه نمود و گویا نسخه فارسی آن در کتابخانه عمومی ملک در تهران محفوظ است. نویسندگان نامه دانشوران بسیاری از مواد کتاب خود را از ابن خلکان ترجمه و نقل کردند.

اخباریان و مؤلفین سیره یعنی پیش قدمان مورخان عرب و اسلام روایت های تاریخی را که می شنیدند جمع و تدوین مینمودند و با اسناد معنعن به مأخذ اصلی میرساندند. این مأخذ هم بیشتر یک نفر مرد عادل و موثق و مورد اطمینان بود که در باره قضیه مورد گفتگو اطلاع بدون واسطه داشته است، مثلاً ماجرائی را بچشم خود دیده یا در آن شرکت داشته است یا اینکه صحبتش به میان آمده و او آن را شنیده بود.

بروش انتقاد و تشخیص راست و دروغ روایت های تاریخی که آن را در اصطلاح جرح و تعدیل گویند عیناً همان بود که در علم حدیث معمول و متداول بود و نقد و جرح و تعدیل در مورد شخص راوی بکار می آمد نه در مورد روایتی که نقل میشده است و روی این اصل از خوبی و طرف اطمینان بودن شخص راوی حکم به درستی روایت داده میشد و دیگر به متن یا مضمون روایت از جنبه اینکه خود خبر درست و قبول کردنی و برابر با حقایق خارجی است یا نه، چندان توجهی نمیشد.

این روش نقد و جرح و تعدیل برای تأمین صحت و درستی و مورد اطمینان بودن روایت های مربوط بحوادث اوایل اسلام که مردم موثق بسیاری در آن ماجراها حاضر بودند تا اندازه ای کافی است ولی در مورد روایت های مربوط به ملت های باستانی و بنی اسرائیل و انبیای سابق و عرب پیش از اسلام بهیچوجه کافی نیست. برای توضیح بیشتر می گوئیم که برای تشخیص درستی و نادرستی روایت های تاریخی و انتقاد آنها از جنبه راست بودن یا بر خلاف واقع بودن از دوراه میشود وارد شد یکی ملاحظه احوال شخصی راویان اخبار است برای اینکه روشن شود راوی خبر چگونه آدمی بوده است؟! راست گو بوده و از دروغ گفتن پرهیز داشته است یا نه؟! از اشخاص ضعیف یا مجهول روایت و نقل حدیث میکردند یا نه؟! هم چنان استعداد و قدرت راوی از جنبه ضبط و حفظ کردن روایات و درست تحویل دادن آن ملاحظه میشد البته شخصی که دارای این مزایای اخلاقی و دینی باشد روایت هائی که وی از مشاهدات و یا از شنیدن های خود میکند مورد اطمینان است و غالباً درست

و برابر با واقع از کار درمی آید. این روش نقد و جرح و تعدیل معمول علمای تاریخ در اسلام بوده است در برابر آن طریقه دیگری هم هست که اساس آن بر مطالعه و دقت و انتقاد متن و یا مفاد خبر بنا شده است. بدون مفاد روایت نتیجه می گیرند. این ترتیب انتقاد و تشخیص است که امروزه میان دانشمندان فرنگی بکار می رود. از علمای اسلام تنها ابن خلدون مورخ و فیلسوف شهیر تونسسی باین روش انتقاد آشنا بوده است، روایت های تاریخی را با آن میزان سنجیده و خطای مورخان پیشین را درباره بسیاری از حوادث تاریخی مخصوصاً آن بخش که راجع به عده لشکر و مقدار ثروت پیشینیان نقل کرده اند آشکار کرده است. مثلاً مسعودی عده سپاهیان تحت السلاح بین اسرائیل را در زمان حضرت موسی ششصد هزار نفر قلمداد کرده است. ابن خلدون نظر به مقتضیات زمان و مکان و سایر شرایط موجوده و کمی فاصله ما بین حضرت یعقوب و حضرت موسی این عدد را اغراق دانسته روایت را رد می کند. هم چنین مورخان بطور ارسال مسلم نوشته اند که بعضی از پادشاهان یمن شمال آفریقا را در مغرب و ترکستان را تا سمرقند و حدود چین در مشرق تسخیر کرده بودند !!

مورخ فیلسوف موانع جغرافیائی این لشکر کشی را یاد آور شده است و با ملاحظه اینکه کوچک ترین اشاره در تاریخ های ایران و روم بآن نشده این روایت را هم جزو موهومات می شمارد و با این روش جرح و تعدیل و انتقاد عالمانه بسیاری از حکایت های مربوط بحوادث دوره اسلامی را رد کرده و موهوم بودنشان را ثابت می کند.

از اینها گذشته تاریخ های عربی عموماً با عبارات های ساده و در عین حال محکم و متین و بدون پیرایه و ضعف لفظی تألیف شده است. بعضی از بخش های آن مانند شرح حوادث اوایل اسلام بطرز بسیار جاذب و شیرین و جسانداری بقلم آورده شده است.

در برابر مزیت ها و محسناتی که برای تاریخ های عربی شمردیم مورخان بزرگ عرب و اسلام نقاط ضعف متعددی هم دارند که آنها را در سه جهت عمده ذیل میتوان جمع و خلاصه نمود.

۱- نقص بلکه فقدان قوه انتقاد و تمیز درست از نادرست که در اثر آن بسیاری از خرافات و اساطیر و افسانه ها بکتابهای تاریخ وارد شد که مورخان خود آنها را جزو حقایق تاریخی فرض کردند و با مسلمات تاریخی و وقایع محقق در یک ردیف نوشته اند و سبب گمراهی و نادانی مطالعه کنندگان شده اند.

۲- محدود کردن تاریخ عمومی در دایره تنگی که در آن فقط از احوال و سرگذشت افراد گفتگو میشود و از جنگ ها و کارهای دولتی سخنی بمیان می آورد و تنها از شکل ساده و بسیار ابتدائی آن شرحی بیان می کنند.

۳- توجه نکردن بکارهای عمومی جمعیت های بشری و ترقیات و تحولاتی که در آن جوامع گاه گاهی بکار می آید و هم چنین غفلت کردن از تجزیه و تحلیل حوادث تاریخی و ناتوان ماندن از اینکه با سرار باطنی قضایائی که خود شرح آنرا داده اند پی ببرند !!

حالا اگر تاریخ های عربی اسلامی را با محسنات و نقصهای آن روی هم رفته با تاریخ های فارسی به سنجیم برتری از آن تاریخ های عربی اسلامی خواهد بود چون تمام نقص های سه گانه را که در بالا اشاره شد تاریخهای فارسی هم دارد. در برابر آن بعضی نقص ها در تاریخهای فارسی موجود است که مخصوص بخودش می باشد از آن جمله است :

ساده نبودن عبارت و بکار رفتن صنعت های لفظی در بسیاری از آنها. مشتمل بودن بیشتر آنها به مطلب هائی که بیرون از موضوع کتاب است مانند شاهد آوردن باشعار و ذکر آیات و اخبار و مثل ها و شوخی ها و چیزهای دیگر که بمناسبت مقام در ضمن کتاب آورده شده است.

بالاخره لحن تملق آمیزی که در آنها بکار رفته و مخصوصاً در مورد ارباب نفوذ معاصر مورخ تعبیرهای چاپلوسانه ای که برای شرح احوالشان بقلم آورده شده است جوری است که حقایق را بطور وارونه جلوه میدهد و این خود منافی صفت امانت است که در یک مورخ شرط اساسی و بلکه مهمترین همه شرط هاست.

گوشه‌ای از خدمات ایران باستان به تمدن جهان

نشر
نصرت آینه مشکوئی
عضو شورای عالی باستان‌شناسی

شناختن تاریخ تمدن ایران از ادوار پیش از تاریخ و بررسی پیشرفتهای صنعتی و هنری آن در قرون گذشته بر تمام علاقمندان و فرزندان این مرز و بوم لازم و واجب است، تا همانطوریکه بنام بلند کشور عزیز خویش افتخار میکنند بهر های ملی سرزمین نیاگان خود نیز مباحثات نمایند تا از این طریق بخدماتیکه ایرانیان در گذشته بعالم بشریت و تحکیم بنیان تمدن امروز جهانی نموده‌اند پی برده و آگاهی حاصل نمایند.

آشنائی بر حدود وسیع ایران باستان و مرزهای دیرین کشور بهترین و قطعیت‌ترین سند عظمت این آب و خاک در اعصار گذشته

است. تا آنجا که اطلاع داریم حدود ایران در زمان شاهنشاهی هخامنشی که از سال ۵۴۶ قبل از میلاد آغاز میشود و در زمان شاهنشاهی داریوش بزرگ (۵۲۱ قبل از میلاد) و خشایارشا (۴۸۶ قبل از میلاد) از ماورای ترکستان تا بلاد یونان و از هند تا حبشه بوده است.

این نکته گذشته از اینکه در الواح زرین دره عباس آباد همسدان و الواح زرین و سیمین تخت جمشید که در گوشه جنوب غربی ایوان تالار بارکاخ آپادانا کشف شده و به ثبوت رسیده است، در کتاب مذهبی تورات و نوشته های مورخین یونانی هم تصریح گردیده است.

شاهنشاهان هخامنشی بمنظور حفظ کشور خویش و اولویت و سیادت که در جهان آنروز داشتند ناچار بودند که همواره با کشورهای مقتدر و همسایگان قوی دست و پنجه نرم نمایند، و با آنکه اغلب در معرض تاخت و تاز و هجوم قبائل مختلف قرار می گرفتند و خاک کشورشان جولانگاه میدان ستیز و جنگ بود، با وجود این باتکاء خصائل نژادی و تعلیمات جنگی و نیروی روحی و فضائل اخلاقی و بزرگ منشی و بالاخص فداکاری شاهنشاهان کشورگشا در حفظ موقعیت جغرافیائی و شاهراههای تجارتهی و کاروانی و استقرار روابط سیاسی باملل عالم آنروزی کوشش وجد وافی بکار میبردند.

بدیهی است در نتیجه همین عوامل و ثبات اوضاع سیاسی و اداری است که موجبات پیشرفت تمدن ایران باستان و تجلی و گسترش و اشاعه آن در سایر کشورهای آنروزی جهان فراهم گشت.

از علل و عوامل مهم سیاسی و اجتماعی که در انتشار افکار و سرایت فرهنگ و تکوین پدیده های درخشان علمی ایران در جهان آنروز مؤثر واقع شده بود در مرتبه اول باید بکاوشهای علمی و تجاری و تصادفی ویرانه های شوش (پایتخت زمستانی هخامنشی) و کشورهای مجاور ایران اشاره نمود، زیرا با پیدایش و کشف آثار زیر خاکی و ساختمانهای وسیع و اشیاء و آلات سفالی رنگین و منقش و مجسمه های استخوانی و سنگی و گلی و ظروف و امهار و هزاران لوازم زینتی و آلات و ادوات برنزی و اسلحه و بالاخص کتیبه های

تاریخی والواح نبشته سنگی و گلی باب مستندی در تاریخ هنر و صنعت قبل از میلاد مفتوح گردید و در نتیجه همین حفريات است که دامنه تاریخ صنعتی ایران تا هفت هزار سال قبل ثابت و محقق شده است .

پیش از آنکه حفرياتی بوسیله باستان شناسان در اراضی تخت جمشید (فارس) و شوش و هفت تپه (خورستان) و تپه حصار (دامغان) و تپه کیان (نهابوند) و چراغعلی تپه (مارلیک حوالی رودبار گیلان) و تپه حسنلو در آذربایجان و نواحی دهلران و دلفان در کردستان و سایر مناطق تاریخی بعمل آید، برخی از دانشمندان و محققین تاریخ تمدن را عقیده براین بود که قسمت عمده صنایع اولیه ایران از تمدن ملل جلگه بین النهرین اخذ و کسب گردیده است، لیکن کشفیات سالهای اخیر و اسناد گرانبهایی که در داخل فلات کنونی ایران بدست آمد گذشته از اینکه نظریه فوق را نقض نمود، طولی نکشید که با بررسیهای تاریخی و مطالعه در آثار اکتشافی و سنگ نبشته ها و مقایسه انواع هنرهای باستانی ایران با آثار ملل همجوار بالعکس این نکته بظن قوی ثابت شد که مبانی تمدن از فلات ایران رو بمغرب و جلگه بین النهرین رفته است و ایران خود قدیمترین مهد تمدن دنیای قدیم بوده است .

عده ای از محققین درباره ایران باستان چنین اظهار عقیده نموده اند:

«سرزمین ایران را مرکز ماقبل تاریخ دانسته و فلات آنرا سرچشمه تمدن صنعتی عالم میدانند، بنابراین ایران از جنبه پیدایش صنایع خدمت عظیمی بدنیای نموده و در نتیجه نفوذ و جلوه هنری آن در جهان صنعت آشکار و هویدا است.»

کاشفهای علمی هیأت فرانسوی بریاست آقای پروفیسور رمان گیرشمن R. Ghershman در خلال سالهای ۱۳۱۳-۱۳۱۶ خورشیدی در قبور و تپه های سیالک کاشان که در سه کیلومتری جنوب غربی شهر و سر راه کاشان بقصبه تاریخی فین واقع شده است شامل کشف قدیمترین آثار دوره حجر و ادوار بعد میباشد .

از گورستان پای تپه آن آثار سفالی فراوانی بدست آمده است، همچنین در برخی از طبقات اراضی این منطقه قدیمترین آلات و ادوات سنگی صیقلی

شده مانند تبرهای سنگی کشف گردیده است، باپیدایش این آثار که متعلق به بشر اولیه میباشد، این نکته به ثبوت رسیده است که منطقه سیالک کاشان در عداد قدیمترین مناطق فلات ایران محسوب میشود، و از نظر دارا بودن گنجینه آثار گرانبهای ماقبل تاریخ ذخائر عظیمی برای تمدن ملل آنروزی جهان بشمار است. بنابراین مهمترین آثار تمدن ایرانیان در دوران طولانی سه هزار ساله ای که تقریباً از چهار هزار تا هزار سال قبل از میلاد طول کشیده ظروف سفالی نقاشی شده زیبائی میباشد که شناسائی و معرفت بسیاری از آنها برای مردمان دوران کنونی اولین بار از ایران و سرزمین شوش حاصل شده، بدیهی است مبادلات فرهنگی و تجاری از طریق ایران در عهد باستانی که لقب پل آسیا بفلات بزرگ ایران داده شده بود و در حکم شاهراه طبیعی بشمار میرفت در انعکاس و سرایت این آثار و میراث فرهنگی ایران در کشورهای مجاور امری طبیعی بوده است.

بسیاری از ظروف و اشیاء لوازم متنوع و متعدد دیگری که در ضمن حفاریات در اماکن قدیمی و باستانی کشف و از زیر خاک بیرون آمده است، اگر از نظر فنی و هنری در عداد ظریفترین و ارزنده ترین ظروفی که تا کنون در جهان صنعت ساخته شده نباشد لااقل میتواند در عالم هنر با آنها برابری نماید، مجسمه های برنزی حیوانات و انسان که در نقاط پراکنده لرستان بدست آمده و اینک در نزد باستان شناسان بظروف برنزی لرستان شناخته و مشهور شده است از لحاظ زیبائی و ظرافت و شکیل بودن در حکم هنرهای ظریفه عهد باستان است و از دقت در گنجینه آثار زیویه و لرستان میتوان باسانی بمقام هنری و هنرمندی صنعتگران آن که در این زمینه سر مشقی برای عالم زیبائی و هنر آنروز بودند آگاهی حاصل نمود. تصاویر و اشکال جالب توجه دیگری که از ادوار ماقبل تاریخ در نواحی کوهستانی و مرتفع ایران یافت شده مانند مجسمه های بزرگ سنگی و کله گاو مانند با خطوط تصویری ایلامی نماینده و مظهر جمال پرستی و تزئین صانعین با ذوق آن میباشد، و در این زمینه است که در یونان قدیم این قبیل صنایع ظریف فلات ایران مقدمه و

عامل و سرمشق هنرترتیبی آنان شده است. از خصائص صنایع باستانی ایران در مرتبه اول رنگ آمیزی و متناسب بودن و تجسم مناظر و صورت آرائی حیوانات و انسان و روشن بودن اشکال میباشد، لطف دیگر ساخته ها و پرداخته های عهد باستان سادگی و آرایش در منسوجات است که نماینده صبر و شکیبایی و دقت و مراقبت صنعتگران بلند همت آن میباشد. چون ادامه خدمات ایران باستان به تمدن عمومی دنیا از دوران مادها (۷۰۸ - ۵۵۰ قبل از میلاد) که تمدن آنان میراثی از معارف اقوام آشور و اورارتو و ساکنین نواحی دریایچه اورمیه (رضائیه کنونی) بوده است آغاز میشود و سپس در دوران هخامنشیان و ادوار بعد تا قبل از اسلام ادامه داشته است، (بالاخص از نظر معماری و ساختمان و انشاء بناهای مذهبی (آتشکده) و اجراء و گسترش امور مذهبی و اخلاقی و اداری و نظامی و اجتماعی و اقتصادی و عدالت پروری) و بسیار مؤثر اتفاق افتاده است لذا بحث آنرا بزمان دیگر موکول می کنیم. برای حسن ختام این مقاله بنوشته دوتن از دانشمندان و محققین ایران شناس آقایان پرفسور رمان گیرشمن فرانسوی^۱ و پرفسور ج. ه. آیلیف^۲ (مدیر موزه لیور پول انگلستان) بنقل از کتاب « پریفکس تافیلیپ » استناد

۱- هخامنشیان نخستین کسانی بودند که وحدت ایران را تحقیق بخشیدند، همچنان که آنان نخستین پادشاهانی بودند که وحدت عالم شرقی را و به عبارت دیگر جهان متمدن را که عناصر مختلف آنرا تحت یک نظارت سیاسی که هیچگاه سابقه نداشت بهم مرتبط ساختند و تأمین کردند. ملت ایران که با وجود اختلاف نژادی با بعرضه ظهور گذاشت از هرج و مرج زبانها و تمدنها فاتح بیرون آمد. ایرانیان نه تنها شاهنشاهی جهانی را تأسیس کردند بلکه بایجاد تمدن جهانی که منطقه نفوذ آن وسیع بود موفق آمدند.

ایرانیان همچنانکه در اداره امور ممالک توفیق یافتند در اقتصاد و بازرگانی نیز موفق آمدند. تحقیقات جدید ثابت می کند که ممالک دور دست که بر اثر توسعه کشور هخامنشی بدان پیوسته بودند، تحت نفوذ خیر خواهانه هخامنشیان عمیقاً تحول یافتند مانند خوارزم و دیگر ممالک که در مدت سه قرن و نیم از صلح برخوردار^۳ بودند، و این حادثه ای نادر در تاریخ نواحی شرقی در این عصر بشمار میرود، در این مدت ناحیه مذکور بتوسعه حقیقی از لحاظ عمران و کشاورزی مشغول بود، در همان عهد طرز آبیاری بوسیله قنوات زیرزمینی از جمله در واحدهای جنوبی مصر معمول گردید، هنر هخامنشی بتواریح بسیار دور تر از سرحداتی بقیه در صفحه بعد

می‌جوئیم، امیدوار است که در طی مقالات آینده خدمات ایران را از جنبه معماری و حجاری و سایر هنرهای ظریفه با اشاره بعلت‌العلل این پیشرفتم‌ابعرض خوانندگان گرامی این مجله ارزنده برساند.

بقیه پاورقی از صفحه قبل

ایران رسید، نفوذ آنرا در مصر، قبرس، سواحل بحراسود و مخصوصاً در سکاکیان میتوان دید. هخامنشیان محیطی مساعد برای توسعه علم بوجود آوردند. نقل از کتاب ایران از آغاز تا اسلام پرفسور گیرشمن فرانسوی ترجمه آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه تهران ص ۱۹۶.

۲ - ایران هم با آنچه انجام داده و هم با آنچه در انجام آن شکست خورده به پیشرفت بشریت کمک کرده است. ایرانی در زمینه موفقیت های هیئت نیزایده آلهائی جدید برای نوع بشر ایجاد کرده، این ایده آل عبارت از اداره خوب و شایسته جهان، با حداکثر اتحاد و بهم بستگی توأم با کاملترین میزان آزادی برای پیشرفت فرد، در سازمان بزرگتر اجتماع است. ایرانیان یک سلسله اعجابهای برای دنیای باختر بوجود آوردند. در روزگار قدیم برای نخستین مرتبه ب فکر ایجاد یک امپراطوری افتادند و سازمانی بوجود آوردند که می‌بایست دوام کند، زندگی ملی جدیدی بوجود آوردند که برای باختر زمین منتهی درجه اهمیت دادارد. نقل از زیر نویس ترجمه کتاب میراث ایران باختصار فصل اول ص ۳۳ - ۳۴

یادداشت

اکنون که یکسال از انتشار مجله بررسیهای تاریخی میگذرد، فهرست کامل مندرجات مجله که چکیده تازه‌ترین تحقیقات علمی و تاریخی است، بترتیب حروف تهجی چاپ و بعلاقمندان تقدیم میگردد.

ستوان دوم منوچهر شجاعی

فهرست مطالب

الف

- | | | |
|-----------------------|--------------------|---------------------------|
| | | آثار پراکنده تمدن و تاریخ |
| ص ۷۳ شماره های ۱ و ۲ | - | ایران در گوشه و کنار جهان |
| ص ۱۲۵ شماره های ۱ و ۲ | - | اسناد و مکاتیب تاریخی |
| ص ۳۱ شماره ۳ | دکتر بهرام فره‌وشی | آبان |
| | | آثار پراکنده تمدن و هنر |
| ص ۳۷ شماره ۳ | - | ایران در گوشه و کنار جهان |
| ص ۱۶۷ شماره ۳ | - | اسناد و مکاتیب تاریخی |
| | | آثار پراکنده تمدن و هنر |
| ص ۷۱ شماره ۴ | - | ایران در گوشه و کنار جهان |
| | | ارزش تعلیمات جنگی در عصر |
| ص ۱۰۱ شماره ۴ | امام شوشتری | ساسانیان |
| ص ۱۰۵ شماره ۴ | محسن مفخم | اسناد و مکاتیب تاریخی |
| ستوان دوم منوچهر | | آثار پراکنده تمدن و هنر |

ص ۶۱ شماره ۵ و ۶	شجاعی	ایران در گوشه و کنار جهان
ص ۱۳۵ شماره ۵ و ۶	محمد مشیری	اسناد و مکاتبات تاریخی
ص ۱۴۵ شماره ۵ و ۶	دکتر بهمن کریمی	آثار تاریخی جلگه شاپور
	دکتر محمد جواد	اخلاق ایرانیان در پیش از اسلام
ص ۱۸۹ شماره ۵ و ۶	مشکور	
ص ۲۶۳ شماره ۵ و ۶	لارنس براون	اوستا و زرتشت
	ترجمه دکتر	
	فرهاد آبادانی	

ب

ص ۱۶۳ شماره های ۱ و ۲	سرهنگ ستاد مسعود معتمدی	بنیچه قزوین
-----------------------	----------------------------	-------------

پ

ص ۳ شماره های ۱ و ۲	ارتشبدد کتر بهرام آریانا	پیام مجله
ص ۳ شماره ۳	سرانشگر علی کریملو	پیام مجله
ص ۴ شماره ۵ و ۶	ارتشبدد کتر بهرام آریانا	پیام مجله
ص ۲۱۲ شماره ۵ و ۶	سرانشگر مظفر زنکنه	پیکره های زمان اشکانیان

ت

ص ۳۷ شماره های ۱ و ۲	دکتر محمد جواد مشکور	تاریخ و نقش آن در زندگی بشر
----------------------	-------------------------	-----------------------------

- تاریخچه پیدایش ستادها - ترجمه سر تیپ
 از فراغنه تاداریوش کبیر میر حسن عاطفی ص ۴۵ شماره های ۱ و ۲
- تحقیق و تاریخ از نظر مردم شناسی رشید یاسمی ص ۱۳۵ شماره های ۱ و ۲
 تدوین فصل ارتش در تاریخ سر هنگ مهندس
 جهانگیر قائم مقامی ص ۱۷۵ شماره ۳
 کامل ایران
- تحقیقات تاریخی درباره سکه های اردشیر بابکان
 تحقیقات علمی فرانسویان... ملکزاده بیانی ص ۵۵ شماره ۴
 پر فسور گیر شمن
- (متن فرانسه و ترجمه فارسی) ترجمه سر هنگ استاد ص ۱۲۹ شماره ۴
 احمد بازرگان
- تاریخچه ای از نروز ستوان دوم منوچهر ص ۱۷۹ شماره ۵ و ۶
 شجاعی

ج

- جستجوی حقایق تاریخی در
 داستانهای ملی ایران
 دکتر ذبیح اله صفا ص ۲۳ شماره ۲

خ

- خرمدینان و قیام بابک برای
 استقلال ایران
 خاندان کا کویه
 استاد عباس پرویز ص ۷۵ شماره ۱ و ۲
 استاد عباس پرویز ص ۱۴۳ شماره ۳

ح

- حمایت معنوی شاهنشاه آریامهر
 از آثار باستانی ایران
 سید محمد تقی
 مصطفوی ص ۱۵ شماره ۳

د

دو هزار و پانصد، مین سال
شاهنشاهی ایران
دوسپرزینتی در موزه نظامی

دانیل روبس ص ۲۹ شماره ۴
رومانوسکی دینچا ص ۲۳۹ شماره ۵ و ۶

ر

روابط نظامی ایران و فرانسه
در دوره صفویه
ریشه‌های تاریخی روابط
ارتش و مردم

سرهنگ مهندس
جهانگیر قائم مقامی ص ۱۰۵ شماره های ۱ و ۲
سرتیپ میر حسن
عاطفی ص ۶۷ شماره ۳

ز

زین ابزار
(برگی از تاریخ سلاح در ایران)
زردشت و دربار و یشتاسپ
دکتر بهرام فره‌وشی ص ۹۳ شماره های ۱ و ۲

استاد پورداد
ص ۹ شماره های ۱ و ۲

زین ابزار

(ورقی از تاریخ سلاح در ایران)
استاد پورداد ص ۴۰ شماره ۳

زین ابزار

(ورقی از تاریخ سلاح در ایران)
استاد پورداد ص ۱۹ شماره ۴

زین ابزار (گرز)

(ورقی از تاریخ سلاح در ایران)
استاد پورداد ص ۱۹ شماره ۵ و ۶

زنان سرباز نامدار تاریخ
سرتیپ میر حسن ص ۸۹ شماره ۵ و ۶

عاطفی

ژ

ژئوپلیتیک

سرتیپ میر حسن ص ۱۸۷ شماره ۴

عاطفی

س

- سه سنگنبشته به خط میخی
سیرتاریخ نگاری و فلسفه آن
- اسماعیل دیباج ص ۵۳ شماره ۳
مرتضی مدرسی ص ۲۷۳ شماره ۵ و ۶
چهاردهی

ش

- شیر و نقش آن در معتقدات
آریائیها
- سرهنک مهندس
جهانگیر قائم مقامی ص ۹۱ شماره ۳
آمبر تو اسکراتو ص ۱۴ شماره ۵ و ۶
ترجمه سرهنک ضیاء
نیکو بنیاد

ط

- طبقات مردم در ایران قدیم
طاق بستان
- دکتر محمد جواد ص ۱۵۵ شماره ۳
مشکور
مهندس حا کمی ص ۹۵ شماره ۴

ع

- عشایر ایران
- سرهنک مهندس
جهانگیر قائم مقامی ص ۱۹ شماره ۴

ف

- فرمانهای تاریخی شاهنشاه
آریا مهر
- فداکاریهای تاریخی در تاریخ
ایران (قسمت اول)
- ص ۷ شماره های ۱ و ۲ -
دکتر باستانی
پاریزی

پروفسور مینورسکی
فرمانروائی و قلمرو دیلمیان (قسمت اول)
ترجمه سرهنگ ص ۱۳۹ شماره های ۱ و ۲
مهندس جهانگیر
قائم مقامی

فداکاریهای تاریخی

(قسمت دوم) دکتر باستانی پاریزی ص ۷۹ - شماره ۴

فرمانروائی و قلمرو دیلمیان پروفسور مینورسکی
(قسمت دوم) ترجمه سرهنگ مهندس ص ۱۲۱ شماره ۴

جهانگیر قائم مقامی
سرهنگ مهندس
فهرست مقالات ص ۱۶۹ شماره ۴

جهانگیر قائم مقامی
ستوان دوم منوچهر شجاعی
فهرست مقالات تاریخی ص ۲۸۷ شماره ۶ و ۵

ق

قلعه جمهور جایگاه بابک

خرم دین کامبخش فرد ص ۳ شماره ۴

قیام نقابدار خراسان در

راه احیاء استقلال ایران استاد عباس پرویز ص ۲۲۳ شماره ۶ و ۵

ک

کشف دو آتشکده پارتی پرفسور گیرشمن

در مناطق نفت خیز ایران ترجمه سر تیپ هاشم ص ۵۳ شماره های ۱ و ۲

حجت

کتابهای علم نظامی ایرج افشار ص ۸۹ شماره ۱ و ۲

کتابهای تازه سر تیپ میر حسن عاطفی ص ۱۶۱ شماره ۴

س

- گزارش مشروح لنگره سرهنگ مهندس
ایران شناسان جهانگیر قائم مقامی
ص ۲۸۵ شماره ۳
- گوشه ای از تاریخ دیپلماسی
ایران دکتر خانم با بیانی
ص ۳۳ شماره ۵ و ۶
- گوشه ای از خدمات ایران
باستان به تمدن جهان نصرت الله مشکوتی
ص ۲۸۱ شماره ۶ و ۵

م

- مقام شاه در ایران باستان دکتر محمد جواد
مشکور
ص ۱۹ شماره های ۱ و ۲
- متن بیانات شاهنشاه آریامهر
در گشایش کنگره جهانی
ص ۵ شماره ۳
- ایران شناسان
مبانی تنظیم و تدوین تاریخ
میلوک نیمروز
ص ۴۵ شماره ۴
- عباس پرویز
ص ۶۳ شماره ۴

ن

- نکاتی چند درباره مشکلات
تاریخ نویسی در ایران
نژاد و تأثیر آن در سیر
تاریخ بشر
ص ۱۶۵ شماره ۵ و ۶
- دکتر حافظ فرمانفرمائیان
رشید یاسمی
ص ۲۵۱ شماره ۵ و ۶

و

- ورود اسلحه آتشین به ایران
پروفسور سیوری
ترجمه سر تیب امیری
ص ۱۱ شماره ۴

وجه تسمیه تخت جمشید

دکتر سیف‌الدین
قائم مقامی

ص ۹ شماره ۵ و ۶

ی

یک لشکر کشی تاریخی

امام شوشتری

از راه خلیج فارس

ص ۶۹ شماره ۵ و ۶





مجله
بررسی های تاریخی



مدیر مسئول و سردبیر

سرهنگت مهندس جهانگیر قائم مقامی

مجله تاریخ و تحقیقات ایران شناسی - نشریه ستاد بزرگ ارتشداران
(اداره سوم)

نشانی : تهران - ستاد بزرگ ارتشداران

Bar, rasihâye Târikhi

A Journal of History and Iranian Studies

published by

Supreme Commander Staff

برای نظامیان	۲۰ ریال	بهای مجله هر شماره
برای غیر نظامیان	۳۵ ریال	
نظامیان	۱۳۰ ریال	وجه اشتراك سالانه ۶ شماره
غیر نظامیان	۴۱۰ ریال	

برای اشتراك : وجه اشتراك را به حساب ۷۷۰ بانك مرکزی با ذکر جمله
« بابت اشتراك مجله بررسی های تاریخی » پرداخت و رسید را با نشانی کامل
خود بدفتر مجله ارسال فرمائید .